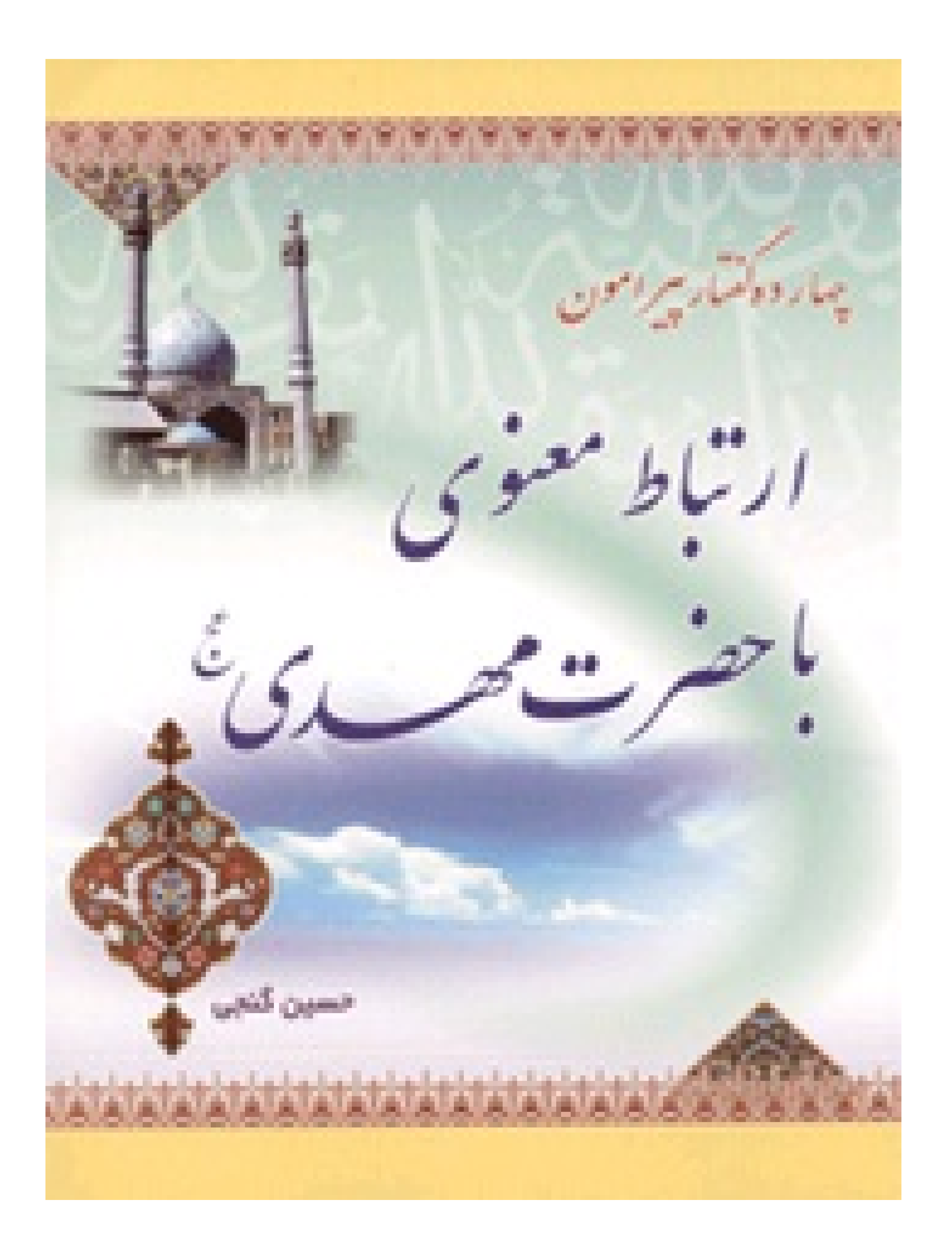

چهارده گفتار پیرامون
ارتباط معنوی
با حضرت مهدی (عج)
حسین گنجی



چهارده گفتار پیرامون ارتباط معنوی با حضرت مهدی علیه السلام

نویسنده:

حسین گنجی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

چهارده گفتار پیرامون ارتباط معنوی با حضرت مهدی علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : گنجی ، حسین عنوان و نام پدیدآور : چهارده گفتار پیرامون ارتباط معنوی با حضرت مهدی علیه السلام/حسین گنجی مشخصات نشر : قم: مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۵ مشخصات ظاهری : ۲۲۳ص. شابک : :۹۶۴۸۴۸۴۱۷۱ وضعیت فهرست نویسی : در انتظار فهرستنویسی یادداشت : ویرایش دوم یادداشت : چاپ چهارم شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۴۲۰۹۶

پیشگفتار

بسم اللّٰه الرحمن الرحیم قال مولانا المهدی علیه السلام: «نَحْنُ صَنائِعُ رَبِّنا وَالخَلْقُ بَعْدُ صَنائِعُنا»(۱).

آنچه از مجموعه آیات و روایات و زیارات واصله از معصومین علیهم السلام به دست می آید این است که در نعمت های مادی و معنوی، همه هستی بر سر سفره ولایت حضرت مهدی علیه السلام نشسته اند. برای تقریب به ذهن به شمه ای از آنها اشاره می شود:

۱ - همانا او واسطه فیض در خلقت و آفرینش ماست. همان طور که در حدیث فوق فرمودند: «ما ساخته حضرت حقّیم و مردم به خاطر ما آفریده شده اند.» و در دعای عدیله نیز می خوانیم: «بِوُجودِهِ ثَبَتَتِ الْاَرْضُ وَالسَّمآءِ». پس بقا و حیات زمین وابسته به وجود مبارک ایشان است.

۲ - آن حضرت مربّی جهان بشریت است و یکی از معانی حدیث فوق هم همین است که ما تربیت شدگان حضرت احدیتیم و مردم تربیت یافتگان ما هستند. در زیارت آل یاسین که از ناحیه مقدسه وارد شده است فرمودند: «اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا داعِیَ اللّٰهِ وَرَبّانِیَّ آیاتِه».

یکی از معانی ربّانی آیاته این است که تربیت آیات تکوینی و تشریعی حق به دست توانای حضرت بقیّه اللّٰه الأعظم - ارواحنا فداه - است. بنابراین او با نگاه و عنایت و نورافشانی اش بشر را به سرمنزل مقصود می رساند.

۳ - بقای زمین به برکت وجود اوست و درحقیقت آن

حضـرت حق بقـا بر زمین و اهل آن دارد. امام صادق علیه السـلام فرمودنـد: «لَوْ بَقِیَتِ الأرْضُ بِغَیْرِ إمامٍ لَساخَت»(۲)؛ اگر زمین بدون امام باقی بماند، هرآینه فرو می ریزد.

۴ – فرمـود: «بِیُمْنِهِ رُزِقَ الـوَری (۳): به برکت وجـود حضـرت، جهـان روزی داده می شـود. بنـابراین آن بزرگوار حقّ نعمت بر خلایق دارد. لـذا در زیـارت جـامعه نیز می خوانیم: «وَأَوْلِیـآءَ النِّعَم»؛ آن بزرگواران سرپرسـتان نعمت هـا هسـتند. امـام صـادق فرمودند: «بِنا أَثْمَرَتِ الأَشْـجارُ وَأَیْنَعَتِ الثِّمارُ وَجَرَتِ الأَنْهارُ»(۴)؛ به وسـیله ما درختان به بار نشسـته و میوه ها می رسند و نهرها روان می گردند. در زیارت جامعه آمده است: «وَبِکُمْ یُنَزِّلُ الغَیْثَ»: به واسـطه شـما خداوند بارانِ پر سودش را فرو فرستد. و در دعـای نـدبه نیز می خوانیم: «اَیْنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَیْنَ الْاَرْضِ وَالسَّمـاء»(۵)؛ کجـاست حلقـه اتصـال و واسـطه فیض بین زمین و آسمان؟

۵ – آن حضـرت حق پدری بر ما دارد. حضرت رضاعلیه السلام فرمود: «الإمامُ الوالِدُ الشَّفِیقُ»(۶)؛ امام علیه السلام پدری دلسوز و مهربان است.

۶ – یکی دیگر از حقوقی که امام زمان علیه السـلام بر ما دارد حق سـیادت است. او آقا است و ما عبدیم. در زیارت جامعه می خوانیم: «وَالسّادَهِ الوُلاهِ»؛ شـما سـروران و سرپرستان خلقید. اینها گوشه ای از اقیانوس بیکران حقِ حضرت ولی عصر – ارواحنا فداه – بر ماست.

اینـک مـا در قبال این همه احسان و تفضل چه وظیفه ای داریم؟ آیا قانون «هَلْ جَزآءُ الإِحْسانِ إِلَّا الإِحْسانُ»(۷) آیا جزای نیکی جز نیکی است؟! را نباید جامه عمل بپوشانیم؟

اوّل: باید به یادش باشیم.

دوم: باید از سیره آن حضرت تبعیت کنیم.

سوم: برای فرج و سلامتیش دعا کنیم و صدقه بدهیم.

چهارم: طبق این روایت که فرمودند: «رَحِمَ اللّهُ امْرَاءاً اجْتَرَّ مَوَدَّهَ

النّاسِ إِلَیْنا»(۸)؛ خـدا رحمت کنـد کسـی را که دوستی و مودّت مـا را به دل مردم می انـدازد. بر ماست که از او تبلیغ و ترویج کنیم. ما وظیفه داریم در هر کوی و برزن، بر هر منبر و مجلس، با قلم و فریاد، از حضـرت و مکتب و نام و یادش ترویـج کنیم، باشد که لبخند رضایتش را ببینیم.

آنچه در این سلسله گفتارها آمده است، دارای دو بخش است:

نخست، مباحثی است پیرامون طرق و شیوه هایی که اگر انسان آن را دقیق به کار بگیرد ارتباط روحی، فکری و رابطه ظاهری با امام زمان علیه السلام برقرار می کند.

بخش دوم این مباحث، درباره ویژگی ها و صـفات یاران مهـدی علیه السـلام است. در این بخش به دنبال آن هستیم که بدانیم چه ویژگی هایی را باید دارا باشیم تا بتوانیم دست کم در زمره یاران دوازده، یا پانزده هزار نفری امام زمان علیه السلام باشیم.

مهدی جان! ای گل زهرا! ای عصاره همه انبیا و اولیا! این قطره ناچیز و بضاعت مزجات و ران ملخ را از این عبد عاصی و غافل و آبق بپذیر که گر یک بار بفرمایی بنده من! از عرش بگذرد خنده من.

آرامش دل راحت جان روح و روانی من هر چه بگویم به خدا بهتر از آنی روحی لک الفداء ونفسی لنفسک الوقاء

عبدک الجانی والمستغاث بک یا صاحب الزمان

گفتار اوّل

اشاره

قال اللّه الحکیم فی محکم کتابه الکریم اعوذ باللّه من الشیطان الرجیم: «یا بَنِیَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ اَخیهِ وَ لاتَایْئَسُوا مِنْ رَوْح اللّهِ اِنَّهُ لایَایْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللّهِ اِلاّ الْقَوْمُ الْکافِرونَ»(۹). ثُمَّ فی دُعاءِ النُّدْبَه «هَلْ اِلَیْکَ یَا ابْنَ اَحْمَدَ سَبیلٌ فَتُلْقی ».

اَیُّها الْاَحْباب قُومُوا فَانْدُبُوا

وَاْذکُروا الْمَهْدی بِدَمْعٍ مُنْهَمِلْ جستجویی آخر

از مهدی کنید

در کجایی مهدی ای محبوب دل

امکان ملاقات با امام زمان علیه السلام در عصر غیبت

چه کنیم که رابطه روحی و معنوی و رابطه ظاهری با امام زمان حضرت مهدی علیه السلام برقرار کنیم؟

قبل از این که طرق ارتباط با امام زمان علیه السلام را از دید آیات کریمه قرآنی و احادیث و روایات و حالات متشرّفین به محضر مبارک آقا امام زمان علیه السلام مورد بحث و بررسی قرار بدهیم باید این نکته را مطرح کنیم که به راستی در عصر و زمان غیبت کبرای امام زمان علیه السلام آیا ممکن است کسی به محضر نورانی و مبارک ایشان برسد؟

برای اثبات این مطلب ابتدا روایتی را از آقا امام حسن عسکری علیه السلام عنوان و مطرح می کنیم، آن گاه به جمله ای از سیّد بن طاووس می پردازیم و سپس به مسائل دیگر پیرامون این سؤال.

مشاهده احمد بن اسحاق

احمد ابن اسحاق قمی یکی از وکلا و نمایندگان تامّ الاختیار امام حسن عسکری علیه السلام است.(۱۰) وی در سامرّا خدمت امام حسن عسکری علیه السلام می رسد و می گوید: به حضرت عرضه داشتم: یابن رسول اللَّه، جانشین شما کیست؟ امام بعد از شما که در قالب احادیث و روایات به ما خبر داده اند چه ویژگی ها و مشخّصاتی دارد؟ بدون این که حضرت جواب سؤال مرا بدهند، برخاستند و به اندرون خانه تشریف بردند و بعد از دقایقی آمدند. نگاه کردم دیدم فرزندی در حدود چهار الی پنج ساله همراه امام حسن عسگری علیه السلام است که حضرت ایشان را بر دوش گذاشته اند و به مانند تکّه ماه می ماند و در گونه راستش خالی دارد.

اگر بالا نشسته ماه بوده و گرنه یوسفی در چاه بوده نگاه کردم دیدم مصداق این مطلب است:

آرامش دل راحت جان روح روانی من هر چه بگویم به خدا بهتر از

آنی(۱۱)

برخاستم، حضرت تشریف آوردند، آن آقازاده را بر دامانش گذاشت و این جمله را به من فرمود:«یا اَحْمَدَ بْنَ اسحاق: لَوْلا کَرامَتُکَ عَلَی اللّه وَ عَلی حُجَجِه لَما عَرَضْتُ عَلَیْکَ ابْنی هذا!»(۱۲)؛ تو اگر در نزد خدای منّان گرامی نبودی و در نزد حجج و امامان معصوم کرامت و ارزش و موقعیّت و احترام نداشتی، هرگز این فرزندم را به تو نشان نمی دادم. اگر می بینی امام زمان علیه السلام را به تو نشان دادم، ریشه و منشأ دارد، ریشه و منشأ آن تقوا و کرامت ویژه و ممتازی است که تو در نزد ما و در نزد خدای منّان داری.

ما از این روایت که مرحوم خاتم المحدثین، حاج شیخ عباس قمی، در کتاب شریف منتهی الآمال آورده است چه می فهمیم؟ می فهمیم راه به سوی امام زمان علیه السلام مسدود نیست، راه باز است. چون اگر راه مسدود بود نمی بایست احمد بن اسحاق به محضر نورانی امام زمان علیه السلام برسد.

پس راه برای عدهّ ای باز است، برای آنان که به شرایط و به طرق رسیدن آشنایند و عمل کرده اند و گرنه حضرت می فرمودند: احمدبن اسحاق! اصلاً ممکن نیست کسی امام زمان علیه السلام را ببیند، مگر در زمان ظهور. این را نفرمودند. این حکم، دلیلش عام است؛ یعنی هرکس و هر انسانی در نزد خدا مکرّم و معزّز بشود و موقعیّت پیدا بکند می تواند حضرت را ببیند و زیارت کند.

سید بن طاووس و شب قدر

سیّد بن طاووس کسی است که می فرماید. من به دو دلیل شب قدر را از غیر شب قدر می شناسم. عجب! افرادی هستند که شب قدر را شناسایی کنند؟ آری، سیّدبن طاووس و نظایر او.

فرمود: دلیل اوّلش این است من در

شب قدر نگاه می کنم به آسمان و زمین از سر شب تا به صبح می بینم فوج فوج، و دسته دسته فرشتگان به زمین می آیند و بر امام زمان علیه السلام نازل می شوند، که در طول سال هیچ گاه چنین شبی و چنین نزول فرشتگانی را ندیده ام. از این رو می فهمم که امشب شب قدر است که ملائکهاللّٰه از سرشب تا به صبح دارند به زمین می آیند.

دیده ای خواهم که باشد شه شناس تا شناسد شاه را در هر لباس خدا در وجود من و شما چیزهایی مثل کانال های تلویزیون قرار داده است. کانال یک ما خوب کار می کند، کانال یک یعنی چشم ظاهر خوب می بیند، گوش ظاهر می شنود، زبان می گوید، دست حرکت می کند، غذا می خورد، آب می آشامد و... . امّا ما کانال دوّمی هم داریم، چشم دل داریم، گوش دل داریم. «وَ اَنِرْ إَبْصارَ قُلوبنا بِضِیاءِ نَظَرِها اِلَیْکَ حَتّٰی تَخْرِقَ اَبْصارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّور فَتَصِلَ اِلی مَعْدِنِ الْعَظَمَهِ وَ تَصیرَ اَرْواحنا مُعَلَّقَهً بِعِزِّ قُدْسِک».(۱۳)

این عبارتِ مناجات امامان معصوم ما چه می خواهد بفرماید؟ می فرماید: ای انسان تو چشم دل داری، گوش دل داری. ده ها آیه و روایت و ادعیه و مناجات این مدّعا را به اثبات می رساند. کانال دوم من کار نمی کند، چشم باطنم نمی بیند، گوش باطنم نمی شنود، امّا سیّد بن طاووس کانال دوّم وجودش را پیدا کرده است. کانال دوّمش این است که با چشم دل ملکوت را می بیند، فرشتگان را می بیند. با گوش دل آواز خدا و آوای امام زمان علیه السلام را می شنود.

فرمود: علامت دوّم شب قدر که به وسیله آن می فهمم شب قدر است این است که در شب قدر نسیم خوش و معطّری وزیدن

می گیرد که من آن نسیم معطّر و خوش را در هیچ سحری از سحرها در طول سال ندیده ام. (معلوم می شود سیّد سحرها همیشه بیدار است، حواسش هم جمع است.) من می بینم یک شب است که فقط آن نسیم می وزد. می فهمم آن شب، شب قدر است. در روایات هم آمده است که نسیم مخصوصی در شب قدر می وزد.

امّا این که سیّد بن طاووس چه کرده که به این مقام رسیده است؟ بحثی است که بعد از این به آن خواهیم پرداخت.

برخی از علما، بزرگان، عرفا و اولیای ما در عصمت سیّد بن طاووس شبهه دارند؛ می گویند: سیّد بن طاووس شبهه عصمت دارد؛ یعنی از اوّل بلوغ و تکلیف از سیّدبن طاووس گناه سر نزده است.

آیا ممکن است انسان به این مقام برسد و از اوّل تکلیف گناه از او سر نزند؟ عارف بزرگ، مرحوم شیخ رجبعلی خیاط – رضوان اللّه تعالی علیه – به سه طرف سلام می داد و پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم، امام زمان علیه السلام و آقا امام رضاعلیه السلام را زیارت می کرد. استاد ما، مرحوم شیخ عبدالکریم حامد که شاگرد ایشان بود می فرمودند: مرحوم شیخ رجبعلی خیاط می فرمودند: در اوّلین سلامی که بعد از نماز دادم، پیامبر اکرم را زیارت کردم. پیغمبر اکرم این جمله را به من فرمودند: رجبعلی! تا حالا کجا بودی؟ آمدی، خوش آمدی، حالا چرا؟!

مرحوم شیخ عبدالکریم حامد می فرمود: تفسیر جمله پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم این است که رجبعلی! باید از اوّل بلوغ، یعنی انتهای پانزده و اوّل شانزده سالگی می آمدی و سلام می دادی و جواب می گرفتی. چرا در سنّ ۲۵ سالگی؟ نُه سال تأخیر و فاصله؟!

یعنی اگر پـدر و مـادر، مسائل انعقـاد نطفه، مسائـل جنین و مسائـل تربیتی را رعـایت بکننـد، دقیقـاً انسان از اوّل بلوغ و از اوّل تکلیف باید دیده باطنی و گوش باطنی او باز بشود و رابطه درونی با امام زمان علیه السلام پیدا بکند. و این شدنی است.

نظریه سید بن طاووس درباره ملاقات با امام زمان علیه السلام

این شخصیّت والاـ سیّد بن طاووس که می گوینـد: از اوّل بلوغ و تکلیف گناه نکرده است کتابی دارد به نام «کشف المحجّه لثمره المهجه». این کتاب وصیت نامه ای است که یک دوره معارف را در بردارد. کتاب عجیب و غریبی است. یک کتاب کم نظیر یا بی نظیر است در رشته خودش، که برای سیّد محمّد نوشته است.

در آن کتاب می فرماید: «سیّد محمّد! اِعْلَمْ اَنّ الطَّریقَ اِلی اِمامِکَ مَفْتُوحٌ لِمَنْ یُریدُ اللّهُ عَزّوَجَلَّ کَرامَتَهُ عَلَیْه». سیّد محمّد! یک وقت نگویی، یـک وقت پنـدارت چنین نباشـد که راه به سوی امام زمان علیه السـلام مسـدود است. نه، راه به سوی امام مفتوح است، راه رسـیدن به سوی امام زمان علیه السلام فراوان و مانند اتوبان باز است، امّا نه برای هرکسی، بلکه برای آنان که خدای منّان اراده فرموده است به آن ها ارزش بدهـد و خـدا اراده فرموده است آن ها را اکرام بکنـد و کسانی که در نزد خدا کرامت دارند.

این مدّعیان در طلبش بی خبرانند

آن را که خبر شد خبرش بازنیامد

پس اعتقاد سیّدبن طاووس بر این است که راه به سوی امام زمان علیه السلام برای گروهی از افراد و انسان ها باز است.

اشتها و میل به زیارت حضرت

برای خداشناسـی و برای اثبات وجود خـدا، بزرگان ده دلیل اقامه می کنند. یکی از دلایل دهگانه دلیل اشـتهاست. دلیل اشـتها یعنی چه؟ می گوینـد: مـا دو گونه اشـتها و میل داریم، یکی اشـتها و میل کاذب است؛ مثل بهانه گیری بچّه ها؛ گرسـنه نیست، فقط بهانه می گیرد. که این میل ها ریشه و اساس ندارد، بلکه بر مبنای تخیّل است.

امّـا یـک سـری از میـل ها، میل های صادق است. من و شـما گرسـنه می شویم، آیا می توانیم بگوییم دروغ است؟ گرسـنه می شویم، اگر غذا

به ما نرسد می میریم. تشنه می شویم، اگر به من و شما آب نرسد از تشنگی می میریم. این اشتهای صادق است. من و شما در زمستان میل به گرما داریم، این اشتهای صادق است.

ما وقتی درون و غرایز بشر را مورد تفحّص و آزمایش قرار می دهیم می بینیم: بشر میل به معنویات دارد، میل به پرستش دارد، می خواهد کسی را، چیزی را بپرستد، خودِ میل و کشش درونی و میل به پرستش ، دلیل بر این است که این جهان خدایی دارد که من و شما میل داریم او را بپرستیم. منتها آنچه مورد پرستش واقع می شود مانند ما، باید ناقص نباشد، عاجز نباشد، ظالم نباشد، ممکن نباشد، نیازمند و محتاج نباشد.

بشر اشتهای به بی نهایت دارد، بشر اشتهای به معنویات دارد، خود این اشتها دلیل بر وجود بی نهایت، یعنی خدا، معنویات، حقایق و معارف است.

حالا همین دلیل اشتها را درباره امام زمان مطرح کنیم. راستی شما میل و اشتهای دیدن امام زمان علیه السلام را ندارید؟ این اشتها و میل در وجود من و شما هست یا نیست؟ دعاها، اشعار، سوز و گدازها، سر به بیابان ها گذاشتن، همه دلیل بر اشتهای انسان عاشق و شائق است. آیا بی جهت فریاد می زند:

بیا بیا که سوختم ز هجر روی ماه تو

تمام عمر دوختم دو چشم خود به راه تو

آیا بیخودی فریاد می زند:

غم عشقت بیابان پرورم کرد

هوای وصل بی بال و پرم کرد

به مو گفتی صبوری کن، صبوری صبوری طرفه خاکی بر سرم کرد

همین طور بدون هیچ دلیلی صبح جمعه می نشیند و فریاد می زند: «لَیتَ شِعْری اَیْنَ اسْتَقَّرتْ بِكَ النّوی :آقاجان! ای کاش می دانستم کجایی؟ بیخود می گوید:« عَزیزٌ عَلَیَّ اَنْ اَرَی الْخَلْقَ

وَ لاتُری : بر من سـخت است، بر من دشوار است، مردم را ببینم، امّا تو را نبینم و زیارت نکنم؟ بی جهت می گوید:«وَ اَرِهِ سَیِّدَهُ یـا شَدیـدَ الْقُـوی وَ اَزِلْ عَنْـهُ بِهِ الأَسـی وَ الْجَـوی وَ بَرِّدْ غَلیلَهُ یـا مَنْ عَلَی الْعَرْشَ اسْـتَوَی (۱۴): ای خـدای مقتـدر لطـف کن و به ظهورش مـا را از غم و سوز دل بِرهـان، و حرارت قلب مـا را فرونشان. دعای نـدبه یعنی اشـتهای شـیعه به دیـدن امام زمان علیه السلام.

زیارت آل یس، دعای عهد، زیارات دیگر، توسّـلات، همه و همه دلیل بر اشـتهای من و شـماست. ما میل و اشـتها داریم که به آقا امام زمان علیه السـلام برسـیم. اگر راه نبود، اگر راه بسـته بود، خـدای منّان این اشـتها را در وجود من و شـما قرار نمی داد. خود اشـتها و میل، دلیل بر وجود طریق است. دلیل بر وجود راه است، دلیل بر سیر شدن، سیراب شدن و اشباع شدن با رؤیت و با ملاقات و دیدار آقا امام زمان علیه السلام است.

نظر مرحوم قاضی درباره ملاقات با امام زمان علیه السلام

بعضـی از شاگردان مرحوم آیت الحق سیّد علی قاضی قدس سره از او سئوال کرده بودند آیا ممکن است. در این عصر و زمانه خدمت امام زمان علیه السلام رسید؟

اگر از بعضـی هـا این سؤال بشود ممکن است بگوینـد: نه، راه مسـدود است. مورچه داشت در آب غرق می شـد فریاد می زد آی... عـالَم را آب بُرد. مورچه دومی آمـد و گفت: سـاکت باش، آرام بگیر، خودت داری غرق می شوی من که سالم هسـتم. انسان که زیر آوار می ماند فکر می کند همه شـهر زیر آوار مانده اند. آن کسـی که غرق شده است و راهی برای خودش نمی بیند برای همه هم نسخه

می دهد و می گوید: آقایان من رفتم نرسیدم، برای شما هم راه وجود ندارد. اگر تو نرسیدی، مردم گناهشان چیست؟

مرحوم قاضـی در پاسخ این سؤال جواب عالی و شایسته ای دادند؛ فرمودند: خدمت خدا می شود رسید، خدمت بنده خدا نمی شود رسـید؟! خـدا اجازه داده خدمتش برسـیم؛ نماز یعنی به محضـر خدا رسـیدن، نماز یعنی رابطه با خدا پیدا کردن. می دانید چرا می گوینـد: نمـاز معراج مؤمن است. پیغمبر به معراج رفت چه کنـد؟ در معراج گفت و گوی خاصّـِی با خـدا داشت که به معراج تشـریف بردنـد؛ یعنی هرکس می خواهـد با خـدا حرف بزنـد نماز بخواند. نماز انسان را به معراج می برد، می تواند در نماز به عرش خـدا برود و با خـدا گفت و شـنود داشـته باشـد. چطور ممکن است انسان با خدا حرف بزند، خدمت خدا برسد، ولی خدمت امام زمان علیه السلام ممکن نیست برسد؟!

صراط مستقیم ولایت

می گویند: یک آقایی درباره پل صراط داشت صحبت می کرد، آن روایت معروف که شنیده اید، می گفت: پل صراط از مو باریک تر و از شمشـیر برنده تر است. یک لُری بلند شد گفت: آقا! این طور که شـما می گویید که پل صراط از مو باریک تر و از شمشـیر برنده تر است یک باره بگو راه نییه. راحتش کن بگو راه به طرف بهشت نیست، آخر چه کسی می تواند روی مو و شمشیر برنده راه برود!؟

این پـل صـراطی که تعریف شـده برای شـیعه نیست، برای شـیعه اتوبـان است، به شـیعه می گوینـد: بیا در اتوبان برو. چطور پل صراط برای شـیعه اتوبان است؟ می دانی شیطان به خدا چه گفت؟ گفت: «لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَکَ الْمُسْتَقیم»(۱۵). گفت: خدایا! من در اتوبان می نشینم، جلوی رفت و آمد مردم را

می گیرم. این صراط مستقیم چیست؟ فرمودند: «علیٌّ هُوَ الصِّراطُ الْمُسْتَقیم»(۱۶)، «اَنْتُمُ الصِّراطُ الْاَقْوَم وَ شُهَداءُ دارِالْفَناء وَشُفَعاءُ دارِالْبَقاء»(۱۷)؛ صراط مستقیم امیرالمؤمنین و اولاد امیرالمؤمنین؛ معصومین علیهم السلام هستند. پس شیطان گفت: سر راه ولایت که صراط مستقیم است می نشینم، من در اتوبان ولایت می نشینم.

شیطان در اتوبان ولایت نشست و خیلی ها را نگذاشت با ولایت آشنایی پیدا کنند، امّا نسبت به شما چطور؟ به فضل و مدد الهی زورش به من و شما نرسید ما در اتوبان زندگی می کنیم. صراط مستقیم یعنی اتوبان ولایت. ما الآن زندگیمان در صراط مستقیم است، در اتوبان ولایت است. بحمداللّه فردای قیامت هم ان شاءاللّه در اتوبان هستیم، ولی آن هایی که زیر بار ولایت علی علیه السلام نرفتند پل صراط برای آن ها از مو باریک تر و از شمشیر برّنده تر است. روایت آن ها را می گوید. راه به سوی بهشت ندارند، ولی من و شما را چه کسی می گوید راه به سوی بهشت نداریم؟!

فوائد بلند فرستادن صلوات

در روایات ما وارد شده است که هر کس مقیّد شود صلوات را با «وعجّل فرجهم» بفرستد، این انسان نمی میرد تا این که امام زمان علیه السلام را زیارت کند. شما مقیّد باشید در صلوات هایتان «و عجّل فرجهم» نیز باشد و صلوات، بلند فرستاده شود؛ چون جزء شعائر است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم هم فرمود: کسی که صلوات را بلند بفرستد نفاقش از بین می رود. این یعنی چه که نفاقش از بین می رود؟ این دو نکته دارد:

نکته اوّل این است: من و شما صلوات ها را با درود بر «آل» می فرستیم. وقتی همه بلند صلوات فرستادند شیعه و سنّی معلوم می شود، که چه کسی شیعه و چه کسی سنّی است.

چون شیعه صلوات را با آل می فرستد و غیر شیعه بدون آل می فرستد.

نکته دوّم این است که نفاق های اخلاقی و درونی و باطنی را نیز از بین می برد، لـذا می فرمایـد: ذکر صـلوات را بلنـد بفرستید خدای ناکرده کسی در ولایت نفاق نداشته باشد سریع و بلند و آزاد اعلان ولایت بکند.

ای خوش آن روز که رخ بنمایی دل و جان همه را بربایی ای فروزنده تر از ماه درآی یوسف فاطمه از چاه درآی

گفتار دوم

توضیح

قـال اللّٰه الحکیم فی محکم کتـابه الکریم اعوذ باللّٰه من الشـیطان الرجیم : «یا بَنِیَّ اذْهَبُوا فَتَحسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ اَخیهِ وَ لاتَایئَسُوا مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ اِنَّهُ لایَایْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ الاّـ الْقَوْمُ الْکـافِرُونَ»(۱۸). ثُمَّ قـالَ مَوْلانا الصَّادِقُ علیه السـلام: «اِنَّ فی صاحِبِ هـذَا الاَمْرِ لَشَبَهًا مِنْ یُوسُفَ»(۱۹).

بیا بیا که سوختم ز هجر روی ماه تو

تمام عمر دوختم دو چشم خود به راه تو

بهشت را فروختم به نیمی از نگاه تو

بدین امید زنده ام که گردم از سپاه تو

معنای غیبت و امکان ارتباط

قرآن کریم در سوره مبـارکه بقره از امـام زمان علیه السـلام به عنوان «غیب» یاد کرده است: «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ الم ذلِکَ الْکِتابُ لارَیْبَ فیهِ هُدیً لِلْمُتَّقینَ اَلَّذینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ».(۲۰) یکی از ویژ گی ها و خصایص اهل تقوا این است که ایمان به امام زمان علیه السلام دارند. طبق تفسیر شریف و نورانی علیّ بن ابراهیم قمی، «الَّذینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ»، به عنوان یک مصداق عالی، یعنی «الَّذینَ یُؤمِنُونَ بِالْمَهْدِیِّ علیه السـلام»؛ یعنی آنان که به وجود امام زمان علیه السـلام اعتقاد دارند و حضـرت را باور کرده اند. پس، قرآن کریم از امام زمان علیه السلام به عنوان غیب یاد می کند.

امّا این غیبت چه معنا دارد؟ آیا معنای غایب بودن امام زمان علیه السلام این است که احدی از اولیا و غیر اولیا در عصر و زمان غیبت به محضـر نورانی حضـرت نمی رسـند؟ که این معنای غلط و باطلی برای غیبت امام زمان علیه السـلام است. غیبت به این معنی نیست که کسـی خـدمت امام زمان علیه السـلام نمی رسـد. امام زمان غایب است یعنی این که مردم او را می بیننـد، او را زیارت می کنند، و لکن او را نمی شناسند.

ما باید کاری کنیم که بشناسیم. ما باید حاج محمد علی

فشندی بِشویم. فرموده بود: آن قدر آشنای با حضرت شدم، آن قدر به محضر نورانی و خدمت آقا امام زمان علیه السلام رسیدم که اگر امام زمان علیه السلام پشت دیوار خانه ام راه برود، صدای پای مبارکش به گوش من می رسد و من با صدای پای امام زمان آن قدر آشنایم که می گویم: این آقا امام زمان علیه السلام است. از صدای پای آقا امام زمان علیه السلام، او را می شناسم.

یا سیّد بحر العلوم که با لهجه امام زمان علیه السلام آشنایی دارد می گوید:

چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن به رُخَت نظاره کردن، سخن خدا شنیدن علاّمه مجلسی، در جلد ۵۳ بحار، جریان این ملاقات را بیان می کند و این بیت شعر فارسی را هم از لسان سیّد بحر العلوم می آورد.

تشرّف علّامه حلّی و بزرگان

مرحوم علاّمه مجلسی، غوّاص بحار علوم اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، در بحار الانوار، در جلد ۵۳، قضایای متشرّفین به محضر حضرت را نقل می کند و از جمله می فرماید: علامه حلّی در یکی از سفرها در محضر مبارک و نورانی امام زمان علیه السلام بودند؛ هر دو سوار بر یک مرکب .علاّمه حلّی حضرت را نمی شناسد، تازیانه از دست علاّمه حلّی به زمین می افتد، امام زمان علیه السلام از مرکب به زمین می آید، تازیانه را برمی دارد و به دست علامه حلّی می دهد. در ذهن علاّمه حلّی این سؤال را القا و ایجاد می کند که علاّمه می پرسد: آیا در این عصر و زمانه ممکن است کسی خدمت امام زمان علیه السلام برسد؟ حضرت بعد از سؤال علاّمه حلّی این جواب را می دهد: «چگونه ممکن نیست به محضر امام زمان علیه السلام رسیدن در حالی که دستش هم اکنون در دست توست». یکمرتبه می بیند

امام زمان علیه السلام از نظرش غایب شد.

پس خود امام زمان علیه السلام جواب علاّمه حلّی را که می دهد می فرماید: ممکن است. دلیلش هم این است که الآن دست آقا امام زمان علیه السلام در دست تو قرار گرفته است. ما نمی توانیم غیبت را به این معنی بگیریم که رابطه با امام زمان علیه السلام ممکن نیست. صدها حکایت نقل شده است که علمای ما، بزرگان ما، عرفای ما، اولیای ما، عاشقان ما و دلسوختگان ما به محضر مبارک امام زمان علیه السلام رسیدند، آیا همه این ها دروغ است؟ کسی می تواند بگوید قضایای آیه اللّه بهاءالدینی، آیهاللّه بهجت، علاّمه حلّی، سیّد بحر العلوم، سیّد بن طاووس و سیّدبن طاووس ها دروغ است؟

در خدمت حضرت آیهاللّه بهاءالدینی بودیم. ایشان مریض بودند. ایشان فرمودند: از همین دالان کوچکی که شما می بینید امام زمان علیه السلام تشریف آوردند، یک لبخندی به من زدند که من این لبخند را تاکنون از امام زمان علیه السلام ندیده بودم. بعد از لبخند فرمودند: فلانی! ناراحت نباش، ما هوای تو را داریم. آیا می توانیم بگوییم این ها دروغ می گویند. نعوذ باللّه، پناه بر خدا!.

خواندن سوره اسرا وسیله ای برای ملاقات

در احادیث و روایات ما درباره فضیلت سوره اسرا آمده است: «مَن ٭قَرَأَ سُورَهَ بَنی اِسْرائیل فی کُلَّ لَیْلَه جُمُعه لَمْ یَمُتْ حَتَّی یَرَی الْقائِمِ علیه السلام»(۲۱)؛ هر کس هر شب سوره اسرا را بخواند، نمی میرد مگر این که قبل از مرگ، آقا امام زمان علیه السلام را زیارت می کند.

چرا این سوره این خاصیّت را دارد؟ یک علّتش این است : خدای منّان در این سوره مبارکه وعده داده است اسرائیل به دست ایرانیان، به دست بسیجیان، شما بسیجیانی که در عصر امام راحل و در عصر رهبر معظّم

انقلاب هستید و به دنیا آمده اید و به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام «فِی الَارْضِ مَجْهُولُون وَ فِی السّماءِ مَعْرُوفُون»(۲۲): اهل دنیا در زمین، شما را نمی شناسند، ولی آسمانیان می شناسند. این بسیجی که مدرسه عشق است. این بسیجی که امید و آرزوی امام امّت و رهبر معظّم انقلاب است، این بسیجی که طلیعه دار قیام حضرت مهدی علیه السلام است، در سوره اسراء خدای منان وعده داده است که اسرائیل آخر الامر به دست مردم ایران به فرماندهی رزمندگان و بسیجیان قم فتح می شود. اگر یهودی به سوراخ موش هم رفته باشد از سوراخ موش هم بیرونش می کشند و به سزای عملش می رسانند.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«وَاللَّهِ اَهْلُ قُمْ وَ اللَّهِ اَهْلُ قُمْ وَ اللَّهِ اَهْلُ قُمْ»(۲۳)؛ به خدا قسم فرماندهی این بسیجیان و رزمندگان و سپاهیان و جنود و لشکر الهی به دست رزمندگان قمی است. به خود ببالید و مواظبت کنید که ان شاءاللّه این حالت اخلاص و بسیجی بودن باقی و محفوظ بماند. وقتی انسان این سوره را می خواند با مفهوم رزمندگی، با مفهوم بسیجی، با مفهوم اصحاب و یاران امام زمان علیه السلام آشنایی پیدا می کند و آن رنگ را به خود می گیرد و خود رنگ گرفتن موجب دیدار و ملاقات می شود.

رمز دوّم این سوره در آیه هشتادم است:

«وَ قُلْ رَبِّ اَدْخِلْنی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ اَخْرِجْنی مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لی مِنْ لَدُنْکَ سُلْطاناً نَصیراً».(۲۴) این سلطانِ نصیر، امام زمان حضرت مهدی علیه السلام است. این ذکر مبارک و نورانی مربوط به امام زمان علیه السلام است. وقتی انسان این آیه را می خواند همه وجودش صدق و صفا و وفا می شود. لذا لیاقت و شایستگی ارتباط را پیدا می کند.

مرحوم شیخ

رجبعلی خیّاط این ذکر را چهل شب و هر شبی صد مرتبه به شاگردانش داد. بعضی از شاگردانش که در حال حاضر در مشهد سکونت دارند این ذکر را می گوید و خدمت حضرت می رسد، امّا نمی فهمد و متوجّه نمی شود که با امام زمان علیه السلام ملاقات کرده اند، خدمت جناب شیخ می آید عرضه می دارد: جناب شیخ، من چهل شب ذکر نورانی «وَ قُلْ رَبِّ اَدْخِلْنی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ اَخْرِجْنی مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لی مِنْ لَدُنَکَ سُلْطاناً نَصیراً» را صد بار خواندم، امّا خدمت امام زمان نرسیدم.

شیخ رجبعلی که احاطه به دنیا و برزخ و قیامت داشت، توجّهی می کند و می فرماید: یادت هست از سر کارت از پلّه ها بیرون آمدی. وقتی وارد خیابان شدی یک آقا سیّد جوان زیباروی که در گونه راستش خالی بود و چهره ای به مانند مه شب چهارده داشت را دیدی و به او سلام کردی و او جواب سلام تو را داد؟ گفت: بله آقا یک چنین ملاقاتی برایم حاصل شد، یادم هست. فرمود: آن آقا امام زمان علیه السلام بود، منتها تو رسیدی، دیدی، و لکن نشناختی.

دیده ای خواهم که باشد شه شناس تا شناسد شاه را در هر لباس

غیبت به معنای نشناختن

غیبت به معنای عدم شناخت است، نه به معنای ممکن نبودن ملاقات، نه به معنی ندیدن امام زمان علیه السلام. برای شاهد مطلب دو حدیث عنوان و مطرح می کنیم.

امّا حدیث اوّل: علاّمه مجلسی در بحارالانوار، در قسمت نوّاب اربعه و صاحب مکیال المکارم(۲۵) آورده اند که حسین بن روح سوّمین نماینده امام زمان علیه السلام می فرماید: «وَ اللّهِ اِنَّ صاحِبَ هذَا الاَمْرِ لَیَحْضُرُ الْمَوسِم کُلَّ سَنَةٍ یَرَی النَّاسَ وَ یَعْرِفُهُمْ وَ یَرَوْنَهُ وَ لا یَعْرِفُونَه»(۲۶)؛ به

خدا قسم آقا امام زمان علیه السلام هر سال در ایّام حج در مکّه، در عرفات، در مشعر، در منی حاضر می شوند. هر سال به مکّه مشرّف می شوند. همه مردم او را می بینند، امّا او را نمی شناسند.

بنابراین، مردم مکّه و حاجیانی که به مکّه رفتند - یک میلیون و بیشتر - همه امام زمان علیه السلام را در مکّه، در منی در مشعر، در عرفات می بینند، لکن امام زمان را نمی شناسند. حاجیانی که به مکّه رفتند بارها حضرت را در مکّه دیده اند. امام زمان را در ایّام حج چندین بار زیارت کرده اند، و لکن نشناختند. پس خود این روایت می گوید: امام زمان علیه السلام در عصر و زمان غیبت قابل رؤیت، قابل دیدار و قابل ملاقات است. مردم حضرت را می بینند و لکن امام زمان علیه السلام را نمی شناسند.

شباهت های امام زمان علیه السلام با حضرت یوسف علیه السلام

حدیث دوّم: سدیر صیرفی می گوید: با عدّه ای از اصحاب و یاران رئیس مذهب، امام صادق علیه السلام در محضر مبارک و نورانی آن حضرت بودیم. سخن از امام زمان علیه السلام به میان آمد، امام صادق علیه السلام این جمله را به سدیر صیرفی و ابی بصیر و دیگران فرمود:

«اِنَّ فی صاحِبِ هذا الْأَمْرِ لَشَبَهًا مِنْ یُوسُفَ»(۲۷)؛ صاحب این امر و انقلاب بی نظیر و بی بدیل و استثنایی، یعنی امام زمان علیه السلام شباهتی به حضرت یوسف علیه السلام دارد.

می گوید: ما عرض کردیم: یا بن رسول اللّه! امام زمان علیه السلام به حضرت یوسف چه شباهتی دارد؟ فرمود: شباهتش این است که برادران حضرت یوسف به خاطر ابتلا به قحطی و خشکسالی به سرزمین مصر آمدند. وارد بر حضرت یوسف شدند. آن ها خیال می کردند حضرت یوسف نخست وزیر مصر است، نه برادر خودشان. بر این تصوّر

و بـاور بودنـد که برادرشان هفت کفن را پوسانـده و کارش به اتمام رسـیده است. وارد بر حضـرت یوسف شدنـد.«قالُوا یا اَیُهَّا الْعَزیزُ مَسَّنـا وَ اَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئنـا بِبِضـاعَهٍ مُزْجـاهٍ فَأَوْفِ لَنَـا الْکَیْلَ وَ تَصَـدَّقْ عَلَیْنا اِنَّ اللَّهَ یَجْزِی الْمُتَصَـدِّقینَ».(۲۸) مصـری ها به نخست وزیر عزیز می گفتنـد. یعنی ای عزیز و ای نخست وزیر! به مـا پریشـانی و قحطی و فقر رسـیده است، ما را دریاب. ما را کمکٔ کن. خدا صدقه دهندگان را جزای خیر خواهد داد.

حضـرت یوسف وقتی نگاهش به برادرانش افتاد. دیـد عجب! این ها برادرانش هسـتند. از سـرزمین کنعان آمـده انـد. حضـرت یوسف برادرانش را شناخت، امّا آن ها یوسف را نشناختند. یوسف علیه السلام فکر کرد که اگر یکمرتبه بگوید من یوسفم، بر آن هـا شوکٔ وارد می شود و اوضـاع نـاجور خواهـد شـد؛ یـا فرار می کننـد، یا سـکته می کننـد، چون نمی شود یکمرتبه خبر ناگوار یا خوش را به شخصی داد، لذا حضرت یوسف نقشه کشید، اوّلین نقشه اش این است که بنیامین، برادر پدر و مادریم را نگه می دارم.(۲۹) به بنیـامین گفت: ناراحت نباش من یوسـفم، اگر تو را نگه داشـتم می خواهم به برادران بفهمانم که من چه کسی هستم.

آن ها رفتند، بعد از مدّتی آمدند، مهمان یوسف شدند، حضرت یوسف علیه السلام برای این که آن ها را متوجّه کند سؤالاتی را مطرح کرد. فرمود: شـما از کجا آمدیـد؟ گفتنـد: از کنعان. شـغلتان چیست؟ پـدرتان چه کاره است؟ گفتنـد: ما یکٔ پـدری داریم که پیرمرد فرتوت و قـد خمیـده است. او حضـرت یعقوب پیغمـبر است. گفت: پس شـما از کنعانیـد و پیغمـبر زاده ایـد؟ گفتند: بله. کم کم گفت: «ما فَعَلْتُمْ بِیُوسُفَ وَ اَخِیْهِ»: با یوسف و برادرش بنیامین چه

کردید؟ چه بلایی به سرشان آوردید؟ گفتند: عجب! نخست وزیر و خبر از یوسف، این کجا و یوسف کجا. یکمرتبه سؤال کردند: «ءَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ؟»: تو یوسفی؟ «قالَ اَنَا يُوسُفُ»: گفت: بله، من همان یوسفم که مرا در درون چاه انداختید.

امام صادق علیه السلام فرمود: برادران یوسف، یوسف را دیدند و لکن نشناختند. به خاطر گناه، به خاطر رذیله اخلاقی حسادت. گناه آمد پرده بر فطرت، بر تفرّس و زیرکی و کیاست آن ها افکند. نتوانستند حضرت یوسف را بشناسند. امّا یوسف با نور ایمان با تفرّس نبوّت، با زیرکی تقوا و بندگی خدا، در بدو ورود و ملاقات، برادران را که دید آن ها را شناخت.

آن گاه امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی برادران یوسف پیغمبر زاده و خردمند بودند و نسلشان از نسل انبیا بود و قبلاً هم یوسف را دیده بودند و او را نشناختند، از این مردم چه انتظار که با این همه گناه با این همه رذایل اخلاقی، می خواهند امام زمان علیه السلام را ببینند و بشناسند؟

فرمود: مردم مانند برادران حضرت یوسف امام زمان علیه السلام را می بینند، در جمکران می بینند، در بازار می بینند، در مجالسشان می بینند، در خیابان و شهرستان می بینند. فرمود: به خدا قسم امام زمان علیه السلام روی فرش مجالس مردم راه می رود، در کوچه و خیابان و بازار میان مردم راه می رود، مردم امام زمان را می بینند، و لکن نمی شناسند. امّا امام زمان آن ها را می شناسد.

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی امام زمان علیه السلام ظهور بفرماید، مردم با انگشتشان اشاره می کنند، می گویند: ما این آقا را در شهر دیده ایم، زیارتش کرده ایم، در جمکران دیده ایم، در حرم دیده ایم، در مکّه دیده ایم، در مدینه دیده ایم، در نجف

و کاظمین و کربلا و سامرّا دیده ایم، ولکن نشناختیم.

پس این حدیث نیز می گوید: باب ملاقات و زیارت آقا امام زمان علیه السلام باز است؛ مردم حضرت را می بینند. باید کاری بکنند که حضرت رابشناسند. او امام آن هاست. با او سخن بگویند، از او تقاضا کنند و خواستی داشته باشند.

امام صادق علیه السلام درباره امام زمان علیه السلام می فرماید: «وَ لَوْ اَدْرَكْتُهُ لَخَدَمْتُهُ اَيَّامَ حَيوتى»(۳۰)؛ منِ امام صادق اگر حیات و زندگی امام زمان علیه السلام را درک می کردم، خدمتکار امام زمان می شدم. در خدمتش بودم، در محضرش بودم و فرمان او را اجرا می کردم.

علّامه مجلسی قدس سره در کتاب زاد المعاد می فرماید: دعای ندبه از امام صادق علیه السلام است. هفت مرتبه امام صادق علیه السلام به امام زمان علیه السلام می گوید: فدایت شوم: «بِنَفْسى اَنْتَ مِن مُغَيَّبٍ لَمْ يَخْلُ مِنّا، بِنَفْسى اَنْتَ مِنْ نازِحٍ ما نَزَحَ عَنَّا، بِنَفْسى اَنْتَ اُمْنِيَّةُ شائِقٍ يَتَمَنّى مِنْ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ ذَكَرا فَحَنَّا»(۳۱)؛ به قربانت گردم یابن الحسن، جانم به فدایت ای غایب گشته ای که «لَمْ يَخْلُ مِنَّا» : از ما جمعیّت بیرون نیستی؛ در میان ما مردمی و در میان ما مردم زندگی می کنی. جانم به فدایت یابن الحسن، ای آقایی که ما تو را دور می پنداریم، ولی «ما نَزَحَ عَنَّا»: تو از ما دور نیستی.

این جملات نیز تأیید این مطلب است که غیبت امام زمان به این معنا نیست که امام زمان در کوه هاست، امام زمان در بیابان هاست، امام زمان در دور دست هاست و امام زمان از ما فاصله دارد و ما او را نمی توانیم زیارت بکنیم.

نزدیک تر از قلب منی با من مهجور

دوری ز من است و ز تو ما را گله ای نیست

فضیلت صلوات

زنبور

عسل آمد خدمت پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم و گفت: یا رسول اللَّه! من مقداری عسل تهیه کرده ام، وصیّ تان امیرالمؤمنین علیه السلام را بفرستید بیاورد. پیغمبر اکرم به زنبور عسل فرمودند: شما روی گل ها و گیاهان تلخ می نشینید؟ گفت: بله یا رسول اللَّه! فرمودند: شما با این که از گل ها و گیاهان تلخ استفاده می کنید چگونه گیاهان و گل های تلخ تبدیل به عسل شیرین می شود؟ عرضه داشت یا رسول اللَّه، خدا ذکری به ما یاد داده است که وقتی آن ذکر را بر زبان جاری می کنیم آن تلخی تبدیل به حلاوت و شیرینی و عسل می شود. آن ذکر چیست؟ صلوات بر محمّد و آل محمّد.

اتّفاقاً زیارت جامعه کبیره هم همین حرف را می زند: «وَ جَعَلَ صَلواتِنا عَلَیْکُمْ وَ ما خَصَّنا بِهِ مِنْ وِلایَتِکُمْ طیباً لِخَلْقِنا وَ طَهارَةً لِأَنْفسِنا وَ تَزْکِیَةً لَنا وَ کَفَّارَةً لِذُنُوبنا»(۳۲).

یکی از آثار صلوات این است که اخلاق بد و تند و گل و گیاه تلخ درون ما را نیز شیرین می کند. هرکس می خواهد اخلاقش شیرین بشود مداومت بر ذکر نورانی صلوات بر محمّد و آل محمّد بکند.

در روایتی آمده است : «قالَ رَسُولُ اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم: مَنْ رَای اَوْلادی فَصَلّی عَلَیَّ یَزیدُهُ اللَّه تَعالی فِی السَّمْعِ وَ الْبَصَر»(۳۳). پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: هرکس بچّه های مرا ببیند، سادات را ببیند، نگاهش به ذریّه من بیفتد، بعد از نگاه کردن صلوات بر من و آل من بفرستد، هم چشم ظاهری و هم چشم باطنی، هم گوش ظاهری و هم گوش دل او قوی می شود. نور چشمش و شنوایی گوشش نور چشم دل و شنوایی گوش دلش قوی تر می شود. بنابراین

هرکس می خواهد هم چشم و گوش ظاهرش و هم چشم و گوش درونش قوی تر بشود هر وقت بچّه سیّدها را دید صلوات بر محمّد و آل محمّد بفرستد.

امروز امیر در میخانه تویی تو

فریادرس این دل دیوانه تویی تو

مرغ دل ما را که به کس رام نگردد

آرام تویی دام تویی دانه تویی تو

گفتار سوم

اشاره

قالَ اللّه الحکیم فی محکم کتابِهِ الکریم اَعُوذُ بِاللّهِ مِنَ الشیطان الرجیم: «یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا أصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَ اتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ»(۳۴). ثُمَّ قالَ الْحُسَیْن علیه السلام: «اَنَا قَتیلُ الْعَبْرَه لایَذْکُرُنی مُؤْمِنٌ اِلَّا استعْبَر»(۳۵).

فرمان قرآن به رابطه با امام زمان علیه السلام

خدای منّان در سوره مبارکه آل عمران به مؤمنین چهار فرمان می دهد: اوّلین فرمان خدای منّان، ثبات قدم و مقاوم بودن در انجام واجبات و ترک گناه است. دوّمین فرمان خدای منّان، دعوت کردن یکدیگر به صبر و استقامت و شکیبایی در مصائب و حوادث است؛ «یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا».

سوّمین فرمان خدای منّان این است: «وَ رابِطُوا»؛ یعنی رابطه برقرار بکنید، با چه کسی رابطه برقرار کنیم؟ در بعضی از احادیث و روایت این گونه وارد شده است: «رابِطُوا عَلَی الاَئِمَّهْ»(۳۶)؛ با امامان معصوم رابطه برقرار کنید. در بعضی از احادیث و روایات این گونه وارد شده است: «رابِطُوا اِمامَکُمْ»(۳۷)؛ با امامتان همیشه در ربط باشید.

در یک روایت وارد شده است: «رابِطُوا مَعَ الْمَهْدیّ علیه السلام»(۳۸)؛ با حضرت مهدی آقا امام زمان علیه السلام رابطه برقرار کنید. پس خود این آیه مبارکه فرمان به رابطه می دهد. راستی اگر ارتباط ممکن نبود آیا خدای منان فرمان به امر محال و غیر ممکن می داد؟ می فرماید: رابطُوا؛ با امام زمان علیه السلام در رابطه باشید؟

فرمان چهارم، «وَ اتَّقُوا اللّه» است که برای حفاظت و حراست از ارتباط است؛ چون ممکن است انسان رابطه برقرار کند، امّا بر اثر بی تقوایی و گناه رابطه قیچی شود و بریده گردد. لذا می فرماید: وَ اتِّقُوا اللّه؛ حواستان جمع باشد تا رابطه از بین نرود و در کلاس خویشتن داری از گناه قوی باشید.

سه جمله ظریف از خواجه نصیرالدین طوسی

خـدای منّان در این آیه به من و شـما فرمان رابطه می دهـد. لازم نیست به امام زمان علیه السـلام فرمان رابطه بدهد. چرا؟ معلّم البشر، خواجه نصیرالدین طوسی، سه جمله بس ظریف و جالب و زیبا در تجرید الکلامش دارد

که مرحوم علّامه حلّی آن را در «شرح تجرید» شرح فرموده است.

خواجه وقتی به باب امام زمان علیه السلام می رسد سه جمله دارد: جمله اول این است: «وُجُودُهُ لُطْفٌ»؛ خدای منّان یک لطفی برای خودش واجب کرده است و آن این است که امام کامل جامع حکیم مهربانی را برای من و شما بیافریند. خدا می گوید: من یک تکلیفی داشتم؛ خودم بر خودم واجب کردم، نه این که شما بر من واجب بکنید؛ «کَتَبَ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَه»(۳۹). بر خودم واجب کردم که امام زمانی را بیافرینم و من این کار را کردم. «وَ تَصَرُّفُهُ لُطْفٌ اخَرْ». امام زمان از جانب خدا یک وظیفه دارد. وظیفه امام زمان از جانب خدا این است که در عالم خلقت و جهان آفرینش تصرف کند و به فریاد شیعه برسد، معضلات و مشکلات را از مسیر شیعه بردارد. امام زمان علیه السلام هم که مشغول کار است.

توجه حضرت به شیعیان

حضرت برای شیخ مفید توقیعی نوشته و فرستاده اند که خیلی جالب و زیباست. دو سه جمله اش چنین است: «اِنَّا غَیْرُ مُهْمِلینَ لِمُراعاتِکُمْ وَ لا ناسینَ لِذِکْرِکُمْ وَ لَوْلا ذلِکَ لَنَزَلَ بِکُمُ الْلاَواء وَ اصْطَلَمَکُمُ الاَعْداء»(۴۰)؛ شیخ مفید! ما حقوق تو و دوستانمان را هیچ گاه مهمل و معطّل نمی گذاریم، که آن ها را رها کنیم و بگوییم بروند سراغ کار خودشان. نه، ما هیچ گاه شیعه را فراموش نمی کنیم، همیشه به یاد شیعه هستیم. ما اگر انقلابی داریم به خاطر یاد امام زمان علیه السلام است، اگر دنیا زورش به ما نرسید و نمی رسد به خاطر گوشه چشم امام زمان علیه السلام است.

از یکی از اساتیدمان که رابطه با بیت حضرت امام قدس سره داشت این جریان را شنیدم. فرمودند: قبل

از پیروزی انقلاب عدّه ای از سران انقلاب جمع شدند و گفتند: بالاخره حکومت وقت اعلام کرده است که مردم از ۴ بعد از ظهر به بعد بیرون نیایند؛ حکومت، حکومت نظامی است. ابوذر زمان، حضرت آیه اللّه طالقانی – رضوان اللّه علیه – و دیگران بودند، همه بالاتفاق به این نتیجه رسیدند که مردم از خانه ها بیرون نیایند. گفتند: این اتّفاق رأی ماست، حالا این نظر را خدمت امام هم بگوییم.

نظرشان را خدمت امام گفتند. امام فرمودند: به من اجازه بدهید بروم و برگردم جواب را عرض می کنم. امام برخاستند تشریف بردند. آن شخصی که با استاد ما در رابطه بود پشت در اطاق امام می ماند. امام تشریف می برند درون اطاق، فکر کنند و تصمیم بگیرند. حسّ کنجکاوی آن شخص تحریک می شود. خوب که گوش می دهد می بیند امام در درون اطاق مشغول راز و نیاز و سخن گفتن با کسی است. در صورتی که در اطاق کسی نبود. می گفت: دیدم امام دائم می گوید: یا بن الحسن! امام زمان! تو به من فرمودی برو ایران، من آمدم. حالا ـ باید چه کنم؟ تکلیف چیست؟ بعد از مدّتی از اطاق بیرون آمدند و فرمودند: به مردم بگویید: بریزند در خیابان ها، در خانه نمانند، بر خلاف رأی و نظریه همه. اگر آن روز همه بیرون نمی آمدند ده ها هزار نفر کشته می شدند، انقلاب ما هم در نطفه خفه می شد. این فکر را چه کسی به امام القا می کند؟ امام زمان علیه السلام.

فرمود: ما شما شیعیان را فراموش نمی کنیم، اگر بنا بود که ما شما را واگذار و فراموش کنیم، بلا بعد از بلا بر شما وارد و نازل می شد. بلا شما

را می پیچانـد و اسـتخوان هـای شـما را خرد می کرد و در هم می شـکست. اگر می بینیـد مسـتقل و بـا عزّت و بـا شـرافت و با شکست ناپذیری روی پای خود ایستاده اید، به خاطر گوشه چشم من امام زمان است که به شما کردم و می کنم.

ایران کشور ماست

حـاج شـیخ اسـماعیل نمازی شاهرودی، وقتی با همراهانشان در مکّه راه را گم می کننـد، قبرهایشان را می کننـد که هر کسـی زودتر مرد در قبر دفنش کننـد. یکمرتبه می بیننـد یک قطار شتری پیـدا شد. یک آقایی هم افسار قطار شتر را گرفته و می آید. همه خوشـحال می شونـد و می گوینـد: الحمدللّه نجات پیدا کردیم. دارند به فریادمان می رسـند. آن آقا آب و غذا و آذوقه و همه وسائـل و امکانات را آورده بود. بعـد هم فرمودنـد: سوار مینی بوسـتان بشویـد و از این مسـیر حرکت کنیـد. حاج محمود، راننده ماشـین می گوید: گفتم: وسیله ما بنزینی ندارد، چگونه می توانیم حرکت کنیم؟ حضرت فرمودند: یا علی حاج محمود، سوار شو و پشت فرمان بنشین، کارت نباشد.

حاج محمود رفت پشت فرمان، مسافرین سوار شدند، آقا کنار من نشسـتند، با حضـرت هم صندلی شدیم، حالا حضرت را نمی شناسم، مشـغول صـحبت شـدیم. می گویـد: من به آقا عرض کردم: آقا جان در ایران، ما هنـدوانه را بار بار به خانه هایمان می آوریم، در این عربستان هندوانه را قاچ قاچ می فروشند. یک قاچ را می گویند یک ریال که معادل ۲۵۰ تومان است. گفتم در ایران مـا انواع نان های عالی داریم، امّا در عربسـتان اصـلاً ما نمی توانیم نانش را بخوریم. در ایران ما آب عالی و فراوان است، امّا این عربستان آب هم ندارند. باید آب را نیز از جاهای دیگر بخرند.(۴۱)

می گوید: همین طور

داشتم برای آقا می گفتم و مشغول صحبت بودیم، حضرت فرمودند: ایران کشور ماست. ما به مردم ایران توجّه داریم، لذا در وفور و کثرت نعمت بسر می برند. می گفت: من هنوز متوجّه نبودم که با حضرت هم صحبت هستم، بعد از این که آقا غایب شدند تازه فهمیدم که من ساعاتی را در کنار آقا امام زمان علیه السلام نشسته بودم.

بررسی نامه اعمال شیعیان

امام زمان علیه السلام کارش را انجام می دهد. به عنوان نمونه بگویم: دوشنبه ها و پنج شنبه ها نامه عمل من و شما خدمت حضرت می رسد. حضرت نامه اعمال را نگاه می کند، اگر گناهی و خلافی وجود دارد حضرت شروع می کنند به گریه کردن. بعد از گریه برای من و شما استغفار می کنند؛ می فرمایند: خدایا از آن ها درگذر و اگر کارهای عالی و خوب انجام دادیم حضرت برایمان دعا می کنند و تشکّر و سپاس.

در اوایل طلبگی استادمان به ما یاد می داد؛ می فرمود: لااقل دوشنبه ها و پنج شنبه ها قبل از غروب ده دقیقه بنشین و به یاد حضرت باش تا نامه عملت که به دست حضرت می رسد لااقل حضرت ببیند آخر و پایان نامه نوشته شده است: «سَلامٌ عَلی آل یس، اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا داعیَ اللّه وَ رَبَّانِیَّ آیاتِهِ»(۴۲). آن ده دقیقه را بنشین و به یاد حضرت باش.

«وَ تَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخَرْ» ؛ امام زمان لطف می کند، عنایت می کند، شما خیال می کنید امام زمان من و شما را به حال خودمان رها کرده است؟ وَاللّه این گونه نیست، بِاللّه این گونه نیست.

تربیت کننده جهان

خدمت حضرت آیت اللّه بهاءالدینی - رضوان اللّه تعالی علیه - بودیم، یکی از رفقا سؤال کرد آقا! در زیارت آل یس آمده است: «اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یا داعِیَ اللّه وَ رَبَّانِیَّ آیاتِهِ»: سلام بر تو ای دعوت کننده انسان ها به خدا و سلام بر تو ای ربّانیّ آیات خدا. این «رَبَّانِیَّ ایاتِهِ» یعنی چه؟ من اوّل یک معنای عادی و سر و ساده برایش بگویم:

خدای منّان یک آیات جسمانی دارد و یک آیات ربّانی. ما تمام آیات ربّانی را، تمام علمای ربّانی را، تمام آثار ربّانی را وقتی در

کنار امام زمان علیه السلام می گذاریم همه هیچ هستند. او به تنهایی نشانه تمام عیار و کامل و جامع ربّانیّ آیات خداست. سخنش بوی خدا می دهد؛ نمازش بوی خدا می دهد؛ «اَلسَّلامُ عَلَیْکَ حینَ تُصَلّی . قنوتش بوی خدا می دهد؛ «وَ تَقْنُتْ». رکوعش بوی خدا می دهد؛ «وَ حینَ تَرْکَعْ». سجودش بوی خدا می دهد؛ «وَ تَسْجُدْ». نگاهش بوی خدا می دهد. نشستنش، برخاستنش، خوردنش، آشامیدنش، مناجاتش و همه چیزش ربّانیست. سرتا پا بوی خدا می دهد. اگر بابا طاهر آمده می گوید:

به صحرا بنگرم صحرا تو بینم به دریا بنگرم دریا تو بینم ما نسبت به امام زمان علیه السلام بالاترش را می گوییم. می گوییم: امام زمان چنان فانی در حضرت ربّ العالمین شده است که باید بگوییم:

اگر دل دلبره دلبر کدومه وگر دلبر دله دل را چه نومه دل و دلبر به هم آمیته وینم ندونم دل که و دلبر کدومه «اِنَّ لَنا مَعَ اللَّهِ حالاتٍ نَحْنُ فی تِلْکَ الْحالاتِ هُوَ وَ هُوَ نَحْنُ وَ مَعَ ذلِکَ هُوَ هُوَ وَ نَحْنُ نَحْنُ»(۴۳). ترجمه نمی کنم فقط متن عربیش را خواندم. مطلب درست است. این معنی ساده «رَبّانی ایاتِهِ».

امّا معنایی که حضرت آیت اللّه بهاءالدینی فرمودند: «ربّانی ایاتِهِ» یعنی مربّی نفوس، یعنی تربیت کننده جهان، یعنی تربیت کننده انسان و غیر انسان امام زمان علیه السلام است. او مشغول تربیت من و شماست. حالا من نفهمم، با خبر باشم یا با خبر نباشم. به عنوان نمونه برای تأیید این معنا این جریان را برایتان بگویم:

شیخ عبدالکریم حامد

مرحوم شیخ عبدالکریم حامد قزوینی، اهل قزوین بودند. بعد پدرشان کوچ کردند به تهران و ایشان بزرگ شده تهران بودند، بعد هم ایشان به مشهد منتقل شد و به رحمت خدا رفت.

انسان عجیبی بود. من در همه عمرم در میان اولیا و کمّلین یک نفر را دیـدم که نمازش را بس عجیب و برجسـته می خواند. او شیخ عبدالکریم حامد بود. وقتی بعد از نماز وارد اطاقش می شدیم می دیدیم یک نوری دارد می آید و ما را از زمین بلند می کنـد، مثل این که می خواهیم پرواز کنیم. می گفتیم: یعنی چه؟ آرام بگیر، بنشـین، این چه حالتی است، می فهمیـدیم که برای نماز ایشان است. نماز عجیبی می خواند. نشسـته بودیم گاهی یک موش چاق و چلّه ای می آمد درون اطاق ایشان گردش می کرد و می رفت. ما تعجّب می کردیم، ایشان می خندیـد و می فرمود: تعجّب می کنیـد؟ من با این موش ها قرارداد بسـته ام؛ به آن ها گفته ام لحاف و تشک مرا پاره نکنیـد، فضـله موش نیندازیـد، من هم برایتان تله نمی گذارم. آن ها به قراردادشان عمل کردنـد، من هم عمـل کردم. می شود؟ راه دارد که انسان به این جا هم برسـد؟ «قالَ الصّادِقُ علیه السـلام اَلْمُؤْمِنُ یَخْشَعُ لَهُ کُلُّ شَیئ حَتی هَوام الاَرْضِ وَ سباعِها وَ طَیْرِ السَّماء»(۴۴): امـام صادق علیه السـلام فرمود: همه چیز در برابر مؤمن خاشع و خاضع و مطیع است، حتّی پرنـدگان آسـمان و جنبـدگان زمین. من بنـده خـدا نیسـتم، من اگر عبداللّه بشوم ببین جهان عبد من هست یا نیست!؟

مرحوم آیت اللّه اشـراقی برای حضـرت آیت اللّه بهاءالدینی تعریف کرده بودند: آن شبی که ما در مدرسه ای که امام زندگی می کردنـد با امام بودیم، به ما خبر دادند بختیار یک قشون و لشکری آماده کرده است و می خواهد بیاید مدرسه ما را بگیرد. من و پسـر امـام مضـطرب و نگران خوابمـان نمی برد، تا نزدیک نماز شب امام شـد، امام راحت استراحت کرده بود. امام برای نماز

شبشان برخاستند. دیدند من و حاج سیّد احمد آقا بیداریم. یک نگاهی کرد به ما و فرمود: الآن چه وقت شب است که شما بیدارید؟ تا این جمله را گفت: آقا حاج سیّد احمد یک طرف افتاد و من هم یک طرف افتادم. نزدیک بود نماز صبحمان قضا بشود. با یک گفتن، در وجود ما تصرّف ولایی کرد. انسان می تواند به این جاها برسد.

مرحوم شیخ عبدالکریم حامد - رضوان اللّه تعالی علیه - خانه نداشت، مستأجر بود، ذکری می دهد به یکی از شاگردانش و می فرماید: برو برای ما خانه بگیر. شاگرد غسل می کند، لباس نظیف و نو به تن می کند، سه روز مشغول ذکر می شود، روز سوّم که فرا می رسد یک مکاشفه ای برای شاگرد می شود. - من این قضیّه را، هم از مرحوم حامد و هم از شاگرد مرحوم حامد، از هر دو شنیدم. - در عالم مکاشفه بیمارستانی می بیند و مریض های فراوانی که روی تخت های بیمارستان خوابیده اند. این بیمارستان پرستارانی دارد که به مریض های این بیمارستان رسیدگی می کنند. وقتی نگاه می کند می بیند رئیس بیمارستان به طرفش می آید، لباس پزشکی هم به تن دارد. نگاه می کند که ببیند رئیس این بیمارستان کیست؟ یک وقت متوجّه می شود که رئیس این بیمارستان آقا امام زمان علیه السلام است. حضرت تشریف می آورند به این آقا می رسند و می فرمایند: ما به شیخ عبدالکریم حامد خانه نمی دهیم؛ زیرا اگر خانه بدهیم از منزل بیرون نمی آید و به مریضان نمی رسد. از این جریان نتیجه می گیریم که حضرات مشغول تربیت نفوسند و بیماران را فراموش نکرده اند و تصرفاتی در عالم دارند.

فرمان به ارتباط

جمله سوّم خواجه نصیرالدین طوسی این است: «وَ غَیْبَتُهُ مِنّا». غیبت امام زمان علیه

السـلام از ماست. چون غیبت امام زمان علیه السلام از ما هست و خدا می دانست که ما به تکلیف و وظیفه مان عمل نمی کنیم آمـد و فرمود: «یـا اَیُّهَـا الَّذینَ امَنُوا اصْبِرُوا وَ صـابِرُوا وَ رابِطُوا»، شـما بی ربطیـد، شـما رابطه را بریـده ایـد، بیاییـد با حجّت خـدا حضـرت مهدی آقا امام زمان علیه السـلام رابطه برقرار کنید. به امام زمان علیه السلام نمی گوید برو با مردم رابطه برقرار بکن. امام زمان می گوید: من از قلب مردم به مردم نزدیک تر هستم.

نزدیک تر از قلب منی با من مهجور

دوری ز من است و ز تو ما را گله ای نیست «رابِطُوا» ؛ شـما بیاییـد رابطه برقرار کنید. پس قرآن هم می فرماید: مقصّر شـمایید که بی ربطید و هم فرمان به ارتباط را صادر می کند.

ای پـادشه خوبـان داد از غم تنهـایی دل بی تو به جـان آمـد وقت است که باز آیی ای ذکر توأَم درمان در بستر بیماری وی یاد توأَم مونس در گوشه تنهایی

گفتار چهارم

توضیح

قال الله الحکیم فی محکم کتابه الکریم و مبرم خطابه العظیم، اعوذ بالله من الشیطان الرجیم: «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُون»(۴۵). ثم قال مولانا المهدی علیه الصلاه والسلام. «یا اَبَاالْحَسَن مَا الَّذی بَطَأَ بِکَ عَنَّا اِلَی الآنِ فَقَد کُنَّا نَتَوَقَّعُکَ لَیلًا وَ نَهاراً»(۴۶).

چرا امام زمان علیه السلام را نمی بینیم؟

روز جمعه به تعبیر احـادیث و روایات تعلق به امام زمان عجل اللّه تعالی فرجه الشـریف دارد. چون امام زمان علیه السـلام وقتی ظهور کند همه عقول جمع می شود، همه احزاب نابود می شوند، همه مکتب ها و مذهب ها مضمحل می گردند و تمام جهان تحت حکومت واحـده حضـرت مهـدی علیه السـلام قرار می گیرنـد. لـذا روز جمعه به نـام نـامی حضـرت مهـدی علیه السـلام اختصاص پیدا کرده است.

آیـا در عصـر و زمـان غیبت عمومی ممکن است انسـانی امـام را ببینـد. یـک مطلب غلط به ذهن خیلی از افراد رفته است و آن مطلب این است که غیبت را به معنـای ندیـدن امـام زمان برای ما معنا کرده انـد. وقتی که ما می شـنویم امام زمان غایب است، یعنی او را نمی بینیم. غـایب بودن مسـاوی بـا ندیـدن است. وقتی ما به روایات زیادی که در باب حضـرت مهـدی علیه السـلام است مراجعه می کنیم، به عنوان نمونه یـک روایت پیـدا نمی کنیـد که غیبت به معنای ندیـدن امام زمان علیه السـلام باشـد. بر عکس، روایات، غیبت را این گونه معنی کرده اند: امام زمان را می بینیم، ولی نمی شناسیم.

در کتاب مکیال المکارم، شباهت هایی که امام زمان علیه السلام به انبیا دارد مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. وقتی امام زمان علیه السلام ظهور می کند، می فرماید: «یا مَعْشَرَ الْخَلائق اَلا وَ مَنْ اَرادَ اَنْ یَنْظُرَ اِلی آدَمَ وَ شَیْث فَها أنَا

ذا آدَم وَ شَيْث، ألا وَ مَنْ اَرادَ اَنْ يَنْظُرَ اِلی نوحٍ وَ وَلَدِهِ سام فَها أَنَا ذا نُوحٍ وَ سام، اَلا وَ مَنْ اَرادَ اَنْ يَنْظُرَ اِلی اِبْراهيم وَ اسماعيل فَها أَنَا ذا ابراهيم و اسماعيل، أَلا وَ مَنْ أَرادَ اَنْ يَنْظُرَ إلی موسی و يُوشَعْ، فَها أَنَا ذا موسی و يُوشَعْ، أَلا وَ مَنْ أَرادَ اَنْ يَنْظُرَ إلی عيسی وَ شمعون فَها أَنَا ذا عيسی وَ شمعون ...»(۴۷) يعنی هر كس دنبال آدم می گردد، ابراهيم را می خواهد، موسی را طالب است، يا خواهان عيسی و همه انبياعليهم السلام است، من آدم هستم، من موسی هستم، من ابراهيم هستم، من عيسی هستم، من يوسف هستم، من يونس هستم... . تمام كمالات انبيا در وجود امام زمان عليه السلام خلاصه می شود تا می رسد به حضرت يوسف كه امام زمان عليه السلام چه شباهتی با حضرت يوسف دارد. در وجه تشابه امام زمان عليه السلام با حضرت يوسف، چندين روايت آمده است. امام صادق عليه السلام فرمود: برادران حضرت يوسف وارد بر يوسف شدند، ولی يوسف را نشناختند. چرا نشناختند؟ در حديث آمده است: چون آن ها گناهكار بودند، چون زنگار گناه روی قلب آن ها نشسته بود.

فرمودند: «اتَّقُوا فَراسَةَ الْمُؤمِنِ فَاِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ»(۴۸)؛ از زيركی مؤمن بترس، گمان نكن سر مؤمن كلاه می گذاری، در خيلی از جاها می فهمد به رخ مبارك نمی آورد و خودش را به تغافل می زند. مؤمن با نور الهی نگاه می كند. اگر انسان گناه كرد آن نور می رود. «اِنَّ فی ذلِكَ لَآياتٍ لِلْمُتَوَسِّمينَ»(۴۹)؛ شخصی كه علامت ولايت و علامت ايمان و تقوی در وجودش باشد از آثار و نشانه ها به مؤثر پی می برد، به مطالب و حقايق

پی می برد.

برادران یوسف، یوسف را نشـناختند، ولی یوسف آن ها را شناخت. از آن ها سؤال کرد، با یوسف چه کردید؟ که به تدریج با سؤال کردن آن ها را بیدارکرد. گفتند: «أَ إِنَّکَ لَأَنتَ یُوسُف قالَ اَنَا یُوسُف».(۵۰)

من یوسـفم. یوسف آن ها را شناخت، ولی آن ها یوسف را نمی شناختند. امام صادق علیه السلام فرمود: امام زمان مردم را می شناسـند، امـا مردم با این که او را می بیننـد نمی شناسـند. پس همه ما حضـرت را دیـده ایم و می بینیم. مهم این است که او را بشناسیم.

در بعضـی روایات آمـده است: وقتی امام زمان علیه السـلام ظهور بفرمایند، مردم می گویند: عجب! این آقا در مجلس ما آمده بود. این آقا را در کوچه و خیابان دیـده بودیم. غیبت بدین معناست که حضـرت را می بینیم، ولی نمی شناسـیم، چه کنیم او را بشناسیم؟ چه کنیم با او مرتبط بشویم؟

علت عدم ربط ما با امام زمان علیه السلام

در سه روایت از امام زمان علیه السـلام به شـمس و خورشـید در پس پرده ابر تعبیر شده است. مرحوم علامه مجلسی حدیث را در بحارالانوار، جلد امام زمان می آورد که هشت لطیفه عالی از آن استفاده می کند.

یکی از لطائفش این است: در برخی از شـهرها خورشـید قابل رؤیت نیست و در بعضـی از شهرها که هوا صاف است می توان خورشـید را مشاهـده کرد. نتیجه می گیرد که امـام زمان برای بعضـی از دل ها ناآشـناست، ابر گناه قلب آن ها را گرفته است، بنابراین نمی توانند حضرت را ببینند و بشناسند، ولی بعضی از دل ها همچون آینه صاف و زلال است.

آیینه شو جمال پری طلعتان طلب جاروب کن تو خانه را سپس میهمان طلب

علی بن مهزیار

مرحوم سـید هـاشم بحرانی کتـابی دارد به نـام «تبصـره الولی فی من رای القـائم المهـدی علیه السـلام». پنجاه و پنـج داسـتان از کسانی که محضـر شـریف حضـرت رسـیده انـد را نقل می کند. یکی از آن ها جریان علی ابن مهزیار است که همه می دانیم. بیست سـفر به مکه رفت در سفر بیستم خدمت حضرت رسید. وقتی که قاصد آمد علیّ بن مهزیار را ببرد، از علی ابن مهزیار – که کنیه اش ابالحسن بود – سؤال کرد «یا اَبَاالْحَسَن مَا الَّذی تُریـد»؟ دنبال چه می گردی؟ چه می خواهی؟ به قاصـد امام زمان علیه السـلام عرض کرد: «اُریـدُ الِامـامَ الْمَحْجُوبَ عَنِ الْعـالَمِ»: من دنبال امامی می گردم که محجوب و غایب از دیـدگان عالم است. مردم او را نمی بینند و در پس پرده غیبت بسـر می برد. قاصد گفت: جواب غلطی دادی. فرمود: «وَ ما هُوَ الْمَحْجُوبُ عَنِ الْعالَمِ وَ لکِن حَجَبَهُ سُوءُ اَعْمالِکُم»: چه کسی می گوید حضرت محجوب از عالم است؟! اعمال بد شما او را محجوب

کرده است، مگر کسی را سراغ داریم که ظاهرتر و روشن تر از امام زمان علیه السلام باشد. امام زمان حاضر است، من غایبم .

گفتم: که روی خوبت از من چرا نهان است گفتا: تو خود حجابی ورنه رخم عیان است گفتم: که از که پرسم جانا نشان کویت گفتا: نشان چه پرسی، آن کوی بی نشان است گفتم: مرا غم تو خوش تر ز شادمانی است گفتا: که در ره ما غم نیز شادمان است نزدیک تر از قلب منی با من مهجور

دوری ز من است و از تو ما را گله ای نیست بی سرو صدا باید رفت. رمز شبانه می خواهد. اگر رمز شبانه را بلد نباشی در پادگان راهت نمی دهند. رمز سرّی و کد مخصوص را باید بدانی، تا پیدایش کنی. «یا مُوسی دَعْ نَفْسَکَ وَ تَعالْ»(۵۱): خودت را بگذار و بیا. اگر خودت هم بیایی که نمی شود. «تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز». تا اظهار وجود می کنی، تا توجه به خویشتن داری، کی می توانی خدا را ببینی، خودبین هرگز ممکن نیست خدا و امام زمان بین شود.

گفتم: فراق تا کی؟ گفتا: که تا تو هستی گفتم: نفس همین است گفتا: سخن همان است از خودت باید دست برداری، گفت تا به خدا برسیم چقدر راه است؟ گفت یک قدم و آن این که یک قدم روی نفست بگذاری تا برسی.

گفتم: که سوخت جانم از آتش نهانم گفت: آن که سوخت او را کی ناله و فغان است انسانی که سوخت، خاکستر و در حکم عدم می شود، تو هنوز شعله می زنی و اظهار وجود و هویت می کنی.

گفتم: که حاجتی هست گفتا: بخواه از ما

گفتم: غمم بیفزای

گفتـا: که رایگـان است گفتم: زفیض بپـذیر این نیمه جان که دارم گفتا:نگاه دارش غمخانه نهان است تو خودت را بساز، امام زمان به سـراغت می آیـد. من خودم را بسازم یوسف مهدی به سـراغم می آید. نه، بالاتر بگویم، نمی آید سـراغم، مگر جایی هم داریم که امـام زمـان نباشـد؟ اگر داریم به من نشان بـده. مگر نمی گوییم: خلیفه اللّه هر جا خـدا احاطه علمی دارد، احاطه قـدرت دارد، احاطه حیات دارد، امام زمان علیه السـلام هم هست؟ او نمی آید به سـراغت، تو برو به سـراغش. «رابطوا» او ربط دارد من و شما باید ربط پیدا بکنیم.

قاصـد، علی ابن مهزیـار را آورد خـدمت امـام زمـان علیه السـلام. می گویـد: وقتی می خواستیم وارد بر محضـر امام زمان علیه السـلام بشـویم گفتم: اسـبم را کجـا ببنـدم؟ معلوم شـد غیر از عشق حضـرت چیز دیگری هم در دلش هست. امـام زمـان خیلی بزرگ و آقاست. شما اگر درِ خانه بزرگی را بزنید، بلافاصله در را به روی شما باز می کند. بیست سفر به عشق امام زمان رفته و شعارش این بوده است:

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم سرزنش ها گر کند خار مغیلان غم مخور

ولی امام زمان جوابش را ندهد؟! این به آقای ما نمی خورد. آقای ما خیلی سـریع جواب می دهد. چطور شد؟ می گوید: اسبم را کجـا ببنـدم! هنوز اسب در دلش هست، عجب! امـام زمـان گفته است بیا پیش من، تو هنوز اسب را فراموش نکردی!؟ نکند قضیه رجل صابونی و امثال وی برای من هم پیش بیاید. قاصدین آمدند که او را خدمت حضرت ببرند، روی آب که می رفتند یکمرتبه دیدند در آب فرو رفت. گفتند: چه شد؟! گفت: شغل

من صـابون درست کردن است، یکـدفعه به این فکر فرو رفتم که اگر بـاران بیایـد صابون هایی که بر پشت بام گذاشـتم خیس می شود. اگر می خواهی خدمت امام زمان برسی بگو: الله اکبر، پشت پا به همه چیز بزن.

علی ابن مهزیار می گوید: خدمت حضرت رسیدم، نشستم، اولین سؤال حضرت این بود: «یا اَبَا الْحَسَن مَا الَّذی بَطَأَ بِکَ عَنَّا اِلَی الآن»: راستی چه شـد که تا الآن به نزد ما نیامـدی؟ چرا تاخیر افتاد؟ نوزده سـفر؟! «قَدْ کُنَّا نَتَوَقَّعُکَ لَیلًا وَ نَهاراً»: شب و روز ما منتظر تو بودیم! سـال اول که آمـدی منتظر تو بودیم که پیش ما بیایی، خُلق حضـرت خلق الهی است. «لَو عَلِمَ الْمُـدْبِرُونَ کَیْفَ اشْتِیـاقی بِهِم وَ انْتِظاری لَهُم لَماتُوا فِیَّ شَوقاً»(۵۲): خـدای منان می فرماید: آن هایی که پشت به من کردند اگر می دانسـتند که من چقـدر به آن ها علاقه دارم و چقدر انتظارشان را می کشم از شوق و علاقه می مردند. امام زمان می گوید: من شب و روز منتظرت بودم. زبان حال حضـرت به من و شما هم همین است. علی ابن مهزیار خصوصیت ندارد. منتظر همه ما هست. اصلاً به این جهان آمده برای این که ما را از تعلقات جدا کند و ببرد آن جایی که خودش هست.

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

ز هر چه رنگ تعلق پـذیرد آزاد است علیّ بن مهزیار می گویـد: این جواب را دادم؛ گفتم: یا بن رسول اللّه! قاصد شـما نیامد، سفر اول، دوم، سوم... تا این دفعه که سـفر بیسـتم است. من که بلد نبودم بیایم. می گوید: حضرت سر مبارکشان را روی زمین انداختند و با انگشت شریفشان روی زمین خط می کشیدند. بعد سر مبارکشان

را بالا کردند و فرمودند: قاصد نیامد؟! لا، جواب درستی ندادی.

«لا وَ لکِنَّکُم کَثَّرْتُمُ الاَمْوالَ وَ تَجَبَّرْتُم عَلی ضُعَفاءِ المُؤْمِنین وَ قَطَعْتُم الرَّحِم الَّذی بَیْنَکُم فَایُّ عُذْرٍ لَکُم؟ فَقُلْتُ التَّوبَه التَّوبَه الاِقالَه الاِقالَه.»(۵۳) سه حرکت و عمل شما باعث شده است که پیش ما نیایید:

۱ - «کثّرتم الاموال»: دنبال دنیا هستید، دنبال مالی که باطنش مار است هستید، مالی که به آن تمایل پیدا کردید و شما را منحرف کرده است. شما در شبانه روز چند ساعت برای دنیا وقت گذاشتید؟ آیا نیم ساعت هم برای امام زمان وقت گذاشته اید؟! وقتی که می خوابیم هم خواب چک های برگشته و سفته و معاملات و گرانی و ارزانی و بازار و دلار و امثال آن را می بینیم. بعد هم یک چند دقیقه دور هم جمع بشویم بگوییم: یا ابن الحسن، مهدی جان، کجایی؟ پسر فاطمه چرا نمی آیی؟ بیایید؟! می گوید: من آمدم تو که راهم ندادی، من پیش خودت هستم، تو اصلاً حرف مرا گوش نمی کنی.

آواز خدا همیشه در گوش دل است کو دل که دهد گوش به آواز خدا

۲- تکبر، بزرگی، جبّاریت در برابر ضعیفان. منتهی هر انسانی به توان خودش. هر انسانی به زیر دستان خودش. ممکن است این تحکم و جباریت در محیط خانواده از سوی آقای خانواده باشد. تکبر، بزرگی، بزرگ بینی برای خداست. تو چه کاره بودی که تکبر ورزیدی؟

۳- قطع رحم کردی، برادر با برادر، فرزند با پدر، فامیل با فامیل. به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام: «الاقارب کالعقارب»؛ فامیل ها مثل عقرب می مانند، مرتب به هم نیش می زنند، تو چرا نیامدی؟ او می گوید: چرا کم آوردی؟ او می گوید: چرا این را نیاوردی. «وَ قَطَعْتُمُ الرَّحِم

الَّتی بَیْنَکَم». این سه عامل باعث شده که ما را نمی شناسید و به محضر ما نمی آیید.

ناریان مر ناریان را طالبند

نوریان مر نوریان را جاذبند

باید نور بشویم تا خدمت نور برسیم. حضرت فرمودند: هم اکنون چه عذری داری؟ گفتم: آقا جان، مرا ببخش، آقاجان توبه، دیگر از این کارها نمی کنم. حضرت فرمودند: علی ابن مهزیار اگر استغفار شما برای همدیگر نبود ما رحمتمان را از شما قطع می کردیم. لطف و عنایتمان را از شما می بردیم. همین استغفار و مهربانی که نسبت به هم دارید سبب شده است که لطف ما به شما برسد.

خودمان را بسازیم، آن گاه ببینیم که مثل سید عبد الکریم کفاش خدمت حضرت می رسیم یا نه؟!

دلبر این جاست و ما در طلبش حیرانیم او تبسم زده بر ما که همه گریانیم سوزش سینه یار است که ما می سوزیم شعله قلب نگارست که ما سوزانیم عطش عشق نگار است که ما عطشانیم رأفت قلب نگارست که ما سیرابیم ذکر ما کرده که ما ذکر مدامش آریم روز و شب ورد ظهورش به دعا می خوانیم او گل است ما همه خاریم ولی دلشادیم بُن گلزار وفا خار گل قرآنیم گل قرآنی زهرا به فدایت گردیم ما که عمری است به یاد تو سر گردانیم

گفتار پنجم

اشاره

قال الله الحکیم فی محکم کتابه الکریم و مبرم خطابه العظیم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم: «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّه لَعَلَّکُم تُفْلِحُون». ثم قال مولانا الحسن العسکری علیه الصلاه والسلام «وَ اللَّه لَیَغیبَنَّ غَیْبَهً لا‌یَنجُو فیها مِنَ التَّهلکَهِ اِلاَّ مَنْ یُثَبِّتُهُ اللَّه عَلَی الْقَولِ بِاِمامَتِهِ وَ وَفَّقَهُ لِلدُّعاءِ بِتَعجیلِ فَرَجِه»(۵۴).

در چهره مه رویان انوار

تو می بینم در لعل گهر باران گفتار تو می بینم در مسجد و میخانه جویای تو می باشم در کعبه و بتخانه اسرار تو می بینم هر جا که روم نالم چون بلبل شوریده سر تاسر عالم را گلزار تو می بینم

گناه عامل دوری ما از امام زمان علیه السلام

وظیفه شیعه در زمان غیبت چیست؟ غیبت امام زمان در اثر گناه و معصیتی است که ما انجام داده ایم. مرحوم خواجه نصیر در باره امام زمان علیه السلام سه جمله زیبا دارد: «وجودُهُ لُطفٌ و تَصَرُّفُهُ لُطفٌ آخَر وَ غَیْبَتُهُ مِنّا»(۵۵)؛ در این جا سه لطف مورد بحث است: یکی مربوط به خداست، دیگری مربوط به امام زمان است و لطف سوم مربوط به شیعه است. امّا لطفی که منسوب به خداست، این است که برای جهان امام بیافریند، برای جهان انسانی جامع و کامل و فردی که واسطه فیض و شمع گونه و شمع صفت باشد برای جهانیان خلق کند که خدا این کار را کرد و این لطف را خدا خودش بر خودش واجب کرده است. لطف دوم مربوط به امام زمان علیه السلام می شود که در دل ها و در جهان ماده و معنا تصرف کند و کار امامت خود را انجام بدهد که انجام می دهد. این لطف را نیز آن حضرت بر خویشتن واجب نموده است.

امّا لطف سوم این است که شیعه حضرت را بپذیرد، دوستان پیرو فرامین و نواهی امام زمان باشند؛ هر چه را او دوست دارد دوست بدارند و با هر چیزی که او دشمن است دشمن باشند. هر چه او می خواهد انجام دهند و هرچه را او اکراه دارد از آن منصرف بشوند. امّا شیعه این کار را نکرد، لذا خواجه نصیر می فرماید:

«و غیبته منّا». لطف سوم را ما انجام ندادیم، ما آماده پذیرایی و آماده پذیرش ورود امام زمان علیه السلام نشدیم.

حضرت آیهاللّه بهاءالدینی در یکی از جلسات خصوصی صحبت های جالبی می کردند. از جمله فرمودند: بدانید ما یک مهمان بسیار عزیزی داریم، این مهمان عزیز فرودگاه و منزلگاهش قلب ما، جان ما و دل ماست، حواستان باشد. کاری نکنید که آزرده اش کنید و از قلب و جان و دل شما بیرون برود. فرمودند: اسمش را هر چه می خواهی بگذار، که بنده این گونه بهره بردم که این میهمان عزیز امام زمان (عجّل اللّه فرجه الشریف) می باشد.

بهار مردم

در یکی از زیارت ها از امام زمان علیه السلام به عنوان «ربیع الانام» یاد شده است: «اَلسَّلامُ عَلی رَبیعِ الْاَنام»(۵۶)؛ سلام بر بهار مردم. فصل بهار، فصل اعتدال است. فصل بهار حرارت تابستان را ندارد. فصل بهار سرما و سوز و گداز زمستان را ندارد. فصل بهار خزان و مردگی پاییز را ندارد. دل هر انسانی دارای چهار فصل است: یا در شدت شهوت؛ چه شهوت در کلام، چه شهوت در طعام، چه شهوت در دنیا و مسائل مادی. این دل، دل تابستانی است. به درد خدا و امام زمان علیه السلام نمی خورد. بعضی دل ها همیشه مثل زمستان، هوایی ابری، پر رعد و برق و سرد دارد. این دل، دل مرده است. دل زمستانی مثل زمینی می ماند که مرده است. این دل هم به درد نمی خورد. دل پاییزی پژمرده است. عشق ندارد، محبت ندارد، این دل هم فایده ای ندارد.

دلی ارزش دارد که معتدل باشد، از گناه و آلودگی و رذایل اخلاقی نجات پیدا کند و از مردگی خلاصی یابد. امام سجادعلیه السلام مناجاتی

دارد به نام مناجات التائبین.(۵۷) در این مناجات که اولین مناجات هم هست می فرماید: «اِلهی اَلْبَسَتْنِی الْخَطایا ثَوبَ مَذَلَّتی وَ جَلَّلَنِی التَّباعُدُ مِنْکَ لِباسَ مَسْکَنَتی، وَ اَماتَ قَلبی عَظیمُ جِنایَتی، فَاَحْیِهِ بِتَوبَةٍ مِنْکَ، یا اَمَلی وَ بُغْیَتی وَ یا سُؤلی وَ مُنْیَتی».(۵۸) خدایا! جنایت عظیم، گناه و رذایل اخلاقی، قلب مرا میرانده. قلب من دیگر احساس حیات نمی کند، دیگر نمی تواند حقایق و معارف را بگیرد.

می دانید بهار دل چیست؟ چه زمانی شکوفا می شود؟ چه زمانی غنچه و گل می دهد؟ هر زمانی که امام زمان (عجّل اللّه فرجه الشریف) وارد این دل شود. «السّلام علی ربیع الانام»؛ سلام بر بهار مردم؛ یعنی دل با وجود امام زمان علیه السلام بهار خواهد شد.

جزیره خضراء

این همه بحث راجع به جزیره خضرا می شود، جزیره خضرا کجاست؟ یکی می گوید: شرق عالم است، یکی می گوید: غرب عالم است، یکی می گوید: جزیره برموداست، عزیز دلم چرا این قدر ما گم و گیجیم؟!

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود

طلب از گم شدگان لب دریا می کرد

عزیز دلم کنار دریایی، چرا دنبال امام زمان این طرف و آن طرف می گردی؟!

نزدیک تر از قلب منی با من مهجور

دوری ز من است وز تو ما را گله ای نیست دنبال جزیره خضرا می گردی؟ اولاً آیا پیدایش کرده ای یا نه؟ بعدهم بر فرض پیدا کردن آیا می توانی بروی، یا نه؟ بعد از توانستن آیا امام زمان راهت می دهد، یا نه؟ این اشتباه است.

ای صفی دیدی که آخر یار اندر خانه بود

گشتنت گرد جهان افسانه بود

آن که جوید حرمش گو به سر کوی دل آی نیست حاجت که کنی قطع بیابانی چند

یکی از دوستان از حضرت آیهالله بهجت در باره جزیره خضرا پرسید.

حضـرت آیه اللّه بهجت فرمودنـد: جزیره خضـرا آن دلی است که امـام زمان در آن تاب بیاورد. اگر امام زمان علیه السـلام در دلت آمـد، آن دل جزیره خضـراست. مردم بایـد دور این دل بگردنـد. دنبـال جزیره خضـرا کجـا می گردی؟! امام زمان همراه توست. چرا ما باید حضرت را منحصر و محصور در آن جا کنیم؟! یقینا بدانید که امام زمان علیه السلام از رگ گردن به من و تو نزدیک تر است.

«و غیبته منّا». ما حرکت نداشتیم. ما لطف را قبول نکردیم. امام زمان علیه السـلام در آن توقیع شـریف که به شیخ مفید نوشتند، فرمودند: می دانید چرا شـما مرا نمی بینید؟ یا می بینید اما نمی شناسـید؟ این به خاطر آن عهد سـلفی بود که قدما انجام دادند، شمـا ترکش کردیـد، آن ها وابسـته به ما بودنـد و به در خانه ما می آمدنـد، امّا شـما به مرحله ای رسـیدید که کم کم احساس اسـتقلال کردید. من نمی خواهم در این جا پرده برداری بکنم که ما چه کردیم که از شـرمندگی باید سـر به زیر ببریم! ممکن است کسی بگوید: دشمنان این کارها را کردند. اگر دشمنان این کارها را انجام دادند، چرا من نباید حضرت را ببینم؟ چرا من نباید از فیض وجود اقدسش بهره مند شوم؟ چرا من نباید عاشق و واله و شیفته اش باشم؟ چرا من نباید شعارم این باشد:

خوشتر از ایام عشق ایام نیست صبح روز عاشقان را شام نیست چرا من نباید جزء منتظرین واقعی حضرت باشم.

منتظر یعنی نشان از بی نشان آسمانی پر ز نور و کهکشان منتظر یعنی وجود بی وجود

دائماً از غربت گل در سجود

و چرا؟ و چرا؟ و چرا؟

در آغوش امام زمان علیه السلام

آیا من می توانم با حضرت ربط پیدا کنم؟

بله. خود حضرت فرمودند: می توانی. سید بحرالعلوم با مرحوم میرزای قمی هم مباحثه بود. میرزای قمی به دیدن سید بحرالعلوم رفت و فرمودند: من و تو با هم، هم مباحثه بودیم، درس من از درس تو بهتر بود. خودت هم می دانی که گاهی درس را نمی فهمیدی، من درس استاد را برایت تقریر و بیان می کردم. چه شد که این همه جلو زدی؟!

می دانید چرا به او بحرالعلوم می گویند؟ کسی که علم فراوان دارد، به او علّامه می گویند. اما سیّد در تمام علوم علّامه بود. او دریای علم ها بود. بالاتر از بحرالعلوم بود. مرحوم کاشف الغطاء فرموده بودند: اگر تمام فقه را در دریا بریزند مجدداً قادرم با قوه حافظه ام همه را بنویسم. ایشان با این ژرفا و عمق علوم با تحت الحنک عمامه اش گرد و غبار نعلین سید بحرالعلوم را پاک می کرد. چه بوده است آن سید بزرگوار!

به میرزای قمی فرموده بودند: در جواب سؤال تو چه بگویم؟ در حالی که امام زمان علیه السلام یک روز مرا بغل کرد و چنان فشار داد که علوم اولین و آخرین را به من آموخت. چیزهایی که با خواندن به سینه انسان نمی آید.

علمی که حقیقی است در سینه بود

درسی نبود هر آنچه در سینه بود

صد خانه کتاب تو را سودی ندهد

باید که کتابخانه در سینه بود

«اِقْرَأ کِتابَکَ کَفی بِنَفْسِکَ الْیَومَ عَلَیْکَ حَسیبا»(۵۹). فرمود: «غیبته منّا» ما باعث شدیم تا امام زمان از ما دور باشد؛ یعنی ما از امام زمان دور هستیم و گرنه او به ما از قلب ما نیز نزدیک تر است.

راه تبدیل غیبت به فرج و ظهور خاص

چه کنیم تا این غیبت دست کم برای ما مبدّل به فرج و ظهور خاص شود.

راهش چیست؟ چندین روایت از امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن عسگری علیه السلام و دیگر ائمه علیهم السلام آمده است که در زمان غیبت اکثر قریب به اتفاق مردم هلاک هستند. (هلاک نه بدین معنا که می میرند،بلکه هلاک به این معنا که از دین حق خارج می شوند). این خطر خیلی بزرگ است، بخصوص که انقلاب ما هم این را ثابت کرده است. چقدر خطوط! خطهای چپ و راست، گروهک ها، منافقین، کمونیست، در زمان غیبت برای اکثر مردم درست شده است. چه کنیم که از این گمراهی نجات پیدا کنیم؟ راهش چیست؟ دو راه را منحصراً مطرح می کنیم :

الف : انتظار

اگر آدمی می خواهد از گمراهی در افکار و اعتقادات نجات پیدا بکند، اگر می خواهد ربط با امام زمان علیه السلام پیدا کند، باید حالت انتظار را در وجود و درون خود زنده کند. فرمودند: «اَفْضَلُ الاَعْمال اِنْتِظارُ الْفَرَج»(۶۰). در برخی از روایات آمده است : «اَفْضَل الْعِبادَه اِنْتِظارُ الْفَرَج»(۶۱). و در برخی دیگر آمده است: «اَفْضَلُ اَعْمال اُمَّتی اِنْتِظارُ الْفَرَج»(۶۲). که به تعابیر مختلف ذکر شده است.

افضل عبادات، عالی ترین اعمال، کامل ترین حرکات، این است که انسان منتظر ظهور وَلِیُّ اللّه الاَعْظَم وَ بَقِیَّه اللّه الاَکْبَر باشد. اگر ما توانستیم حالت انتظار را در درونمان زنده کنیم، آن گاه است که از خیلی از خطرات مصون و محفوظیم.

منتظر واقعی

اما انتظار صحیح و مستدام: انسانی که فرزندش رفته و گفته است یک روزه برمی گردم و روزها، ماه ها و سال ها گذشت و نیامد، آیا او را فراموش می کند؟ هر دفعه زنگ تلفن یا خانه به گوشش می رسد از جا می پرد، به این امید که خبری از عزیزش بگیرد. عزیزانی که مفقودالاثر دارند، این

معنا را درک می کننـد. هر پسـتچی که نامه ای بیاورد فکر می کننـد از عزیزشان خبری آورده است، به این می گوینـد انتظار. یعنی هر جمعه ای که می آید، هر نیمه شعبانی، هر موعد مناسب و هر لحظه و هر آن، در انتظار تشریف فرمایی قدوم مبارک آن حضرت به سر می برد.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «تَوَقَّعْ اَمْر صاحِبِکَ لَیْلَکَ وَ نَهارَک»(۶۳)؛ شب و روز در انتظار ظهور امام علیه السلام باش. اگر انسان چنین حالت انتظاری داشته باشد، آیا چنین انسانی به دنیا می چسبد؟ نه. دیگر آمال و آرزو دارد؟ نه. از غیر امام زمان خالی می شود؟ فقط به یک مطلب فکر می کنـد و آن هم آمدن امام زمان علیه السلام است. عالی ترین وسیله تهذیب نفس، کامل ترین وسیله سیر و سلوک الی اللّه، این است که ربطمان را با ولیّ مطلق، با وسیله فیض، با سبب متصل بین آسمان و زمین و اهل زمین قوی کنیم. «در دل دوست به هر حیله رهی بایـد کرد». اگر انتظار زنـده شـد، خیلی از کمالات را به دست می آوریم، امّا ما آن انتظار را نداریم.

اگر مردم یـک چک صـد هزار تومانی، دویست هزار تومانی، یا طلایی گم کننـد، به جاهای مختلف اطلاعیه می زننـد، جایزه هم برای یابنـده و تحویل دهنـده قرار می دهنـد. عجب! به انـدازه صـد هزار تومان پول و طلا و غیر آن به دنبال امام زمان علیه السلام گشته ایم؟ ببینیم حضرت کجاست؟ ببینیم چرا غایب است؟ نکنـد که من غایبم!؟ نکنـد که چشم های من در اثر گناه نور را نمی بیند؟!

معنای انتظار

می دانیـد انتظار به چه معناست؟ خدمت یکی از بزرگان بودیم، ایشان فرمودند: ما به اتفاق خانواده از قم حرکت می کردیم به سمت مشهد،

در قطار که بودیم همسرم شیر نداشت که به بچه بدهد، ما هم عادت نداشتیم که شیر خشک به بچه بدهیم. گفتیم: فعلاً آب قندی به بچه می دهیم تا به مشهد برسیم. رفتم دنبال آب جوش. هر چه در قطار تفحص کردم آب جوش پیدا نکردم. گفتم: نیست، می گویند: آب جوش نداریم، بچه گریه می کرد و مادر هم در اثر گریه بچه گریان بود. (این آقا و همسرش هر دو سید بودند) گفت: بچه خوابش برد، مادر هم به خواب رفت. بعد از مدتی دیدم همسرم از خواب پرید، گریه می کند، گفتم: چه شده است چرا گریه می کنی؟ گفت: الآن امام زمان علیه السلام را در خواب دیدم.(۶۴)

فرمودند: چهارده سال دیگر ظهور می کنم. علامتش هم این است که تو شیر داری. دیدیم بله، همسرم شیر فروان دارد. خوشحال شدیم. به بچه شیر داد و او را سیر کرد. من در فکر فرو رفتم. گفتم: عجب!؟ چهارده سال دیگر امام زمان علیه السلام می خواهد ظهور کند؟ تا آن موقع چه کسی طاقت می آورد؟ آن هایی که زمان برای ظهور آقا تعیین می کنند یکی می گوید: ده سال. دیگری می گوید: بیست سال و زمان تعیین کردن، علامت عدم عشق است. گفت: ناراحت شدم، با خود گفتم: - ان شاءاللّه - منظور حضرت از چهارده سال چهارده روز است. می گوید: گریان و منقلب بودم که خوابم برد. حضرت را در خواب دیدم. به من فرمودند: تو عاشق ما نیستی! گفتم: چرا یا بن رسول الله؟! یا صاحب الزمان به عشق تو سر به بیابان ها گذاردم، به این طرف و آن طرف رفتم. آقا فرمود: عجب! اگر تو عاشق ما هستی چطور به چهارده

روز معنا کردی!؟ باید می گفتی: چهارده لحظه دیگر. این معنای انتظار است. باید همیشه منتظر آقا بود.

انتظار مقدم دلدار می باید کشید

در وفاداری جفا بسیار می باید کشید

حاج حسین مظلوم

برای ملاقات با محبوب و معشوقش باید بیقرار بشویم، عاشق، بیقرار است. مرحوم حاج حسین مظلوم اهل تبریز بود. قضایا و جریانات عجیبی داشت. بیرون قم در جاده قدیم جمکران باغی داشت که در آن جا زندگی می کرد. عده ای از بزرگان به دیدن ایشان می رفتند. خیلی آدم عجیب و غریبی بود. چنان عشق امام زمان علیه السلام به سرش زده بود که شب و روز گریه می کرد. به طوری که طاقت و تحمل را از دست داده بود. یک وقت فرمودند: دیدم دیگر طاقت ماندن در منزل را ندارم. سر به بیابان گذاشتم.

غم عشقت بیابون پرورم کرد

هوای بخت بی بال وپرم کرد

به مو گفتی صبوری کن صبوری صبوری طرفه خاکی بر سرم کرد

می فرمود: رفتم به طرف کوه خضر. شب بود. گریه می کردم. گفتم: یا صاحب الزمان، آقا جان، بس است دیگر، بیا خودت را به من نشان بده. مرتب این تقاضا را از حضرت داشتم و گریان بودم. یک وقت دیدم یک آقایی در میان ماه دارد صحبت می کند. گفتم: آقاجان، تو را به مادرت زهرا بیا پایین ببینم تو که هستی؟!

اگر بالانشسته ماه بوده وگرنه یوسفی در چاه بوده حضرت آمدند. ظاهر شدند. فهمیدم امام زمان علیه السلام است. در حالی که گریان بودم حضرت فرمودند: مظلوم! چه خبرت است که این قدر گریه می کنی؟ از گریه تو پنج تن به گریه در آمدند. گریه عاشق را نگاه کن! حدیث و روایت هم داریم که ائمه علیه السلام فرمودند: وقتی دوستان ما مریض

می شوند ما مریض می شویم. مهربانی رانگاه کن!

چه خوش بی مهربونی هر دو سر بی که یک سر مهربونی دردسر بی اگر مجنون دل شوریده ای داشت دل لیلی از او شوریده تر بی فقط شما نیستی که به حزن آن ها محزون و به خوشحالی آن ها خوشحال می شوی. آن ها هم وقتی شیعیانشان خوشحال هستند خوشحالند. و اگر محزون باشند آن ها نیز محزونند. آنگاه فرمودند: ظهور من دست خودم نیست. بعد یک تصرفی کردند و من یک مقدار آرام شدم. به این می گویند انتظار. یعنی انسان بی قرار بی قرار باشد.

اگر منتظر واقعی و حقیقی شدیم خداوند می فرماید: «فَانْتَظِرُوا إنّی مَعَکُم مِنَ الْمُنْتَظِرین»(۶۵): منتظر باشید من هم از منتظرین هستیم. من هم در انتظار به سر می برم. منتهی انتظار خدا با این انتظار متفاوت است. این یک راه است برای نجات از گمراهی در زمان غیبت.

گریه های امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام به سدیر صیرفی جملات عجیبی را فرمودند. سدیر می گوید: رفتم دیدم آقا امام صادق علیه السلام حالت عجیبی دارد، خودش را به خاک می مالد، گریه می کند و منقلب است. دیدم می گوید: «سَیِّدی، سَیِّدی، غَیْبَتُکَ نَفَتْ رُقادی»(۶۶)؛ آقای من! آقای من! غیبت تو بستر استراحت مرا جمع کرده است و خواب را از من گرفته است. گفتم: آقا برای چه کسی با این وضع گریه می کنید؟ فرمود: برای امام زمان علیه السلام. بعد جمله ای فرمودند که در خور دقت و تدبر است؛ فرمودند: «وَ لَو اَدْرَکْتُهُ لَخَدَمْتُهُ اَیَّام حَیاتی»(۶۷)؛ اگر امام زمان علیه السلام را درک کنم خدمتش را می کنم.

این کلام امام صادق علیه السلام است. همه کسانی که راجع به امام زمان کتاب نوشته اند، این جملات را در کتابشان آورده اند. – در اکمال الدین شیخ صدوق و دیگر

کتب هم این جملات آمده است – بعد امام فرمودند: ای سدیر، خدا به امت موسی علیه السلام خبر داد که قرار است چهار صد سال دیگر برای شما رهبری بیاید. امت حضرت موسی علیه السلام همه جمع شدند، گفتند: بچه ها را از مادرانشان جدا کنید. حتی بچه های حیوانات را هم از مادرشان جدا کردند. همه شروع به گریه و ضجّه و ناله نمودند که خدایا، ما رهبری را از تو می خواهیم. آن قدر به درگاه باری تعالی گریستند و التماس کردند که چهارصد سال تبدیل به دویست و سی سال شد. باز اصرار ورزیدند تا این که خداوند آن مدت را نیز بخشید و حضرت موسی علیه السلام آمد. فرمودند: شما نیز اگر این عمل را انجام دهید، آقا تشریف می آورند. آیا ما حاضریم این کار را بکنیم؟

ب : گریه بر امام حسین علیه السلام راه دوم تبدیل غیبت به فرج و ظهور خاص، گریه بر امام حسین علیه السلام است. اگر کسی مقیّد بر گریه بر اباعبداللّه الحسین علیه السلام شود، برای این انسان هم راه باز می شود، هم ارتباط روحی و هم جسمی پیدا می کند.

از سید عبدالکریم کفاش سؤال شد: چه شد که راه ملاقات برای تو باز شد که هر هفته به خدمت آقا می رسی؟ فرموده بودند: یک شبی جدم پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را در خواب دیدم. عرض کردم: یا رسول اللّه، خیلی دوست دارم خدمت آقا زاده تان، امام زمان علیه السلام برسم، چه کنم؟ حضرت فرمودند: در شبانه روز دو مرتبه؛ اول صبح و دم غروب بنشین برای فرزندم امام حسین علیه السلام گریه کن. راه برایت باز می شود. از خواب بیدار شدم. این برنامه را

تا یک سال ادامه دادم، یک سال که به پایان رسید به محضر امام زمان علیه السلام شرفیاب شدم و راه برایم باز شد.

امـام صـادق علیه السـلام فرمودنـد: دوست دارم کـاری را که شـروع کردم حـداقل یک سال انجام بـدهم. بابی است در کتاب «وسایل الشـیعه» به نام باب مـداومت علی العمل. بدن انسان سـیصد و شـصت رگ دارد، لذا انسان اگر به ازای هر رگ اصـلی بدن عمل را در طول ایام سال تکرار کند، عمل ملکه می شود و در انسان رسوخ و نفوذ پیدا می کند. مطلب درست است، می دانی چرا؟ چون دیدن امام زمان سنخیت می خواهد. آدم نابینا آیا می تواند بفهمد نور چیست و نور را ببیند؟ نه.

ناریان مر ناریان را طالبند

نوریان مر نوریان را جاذبند

«لا یَمَسُّهُ اِلَّا الْمُطَهَّرُون».(۶۸) بایـد خصـلتی و صـفتی را از امام زمان به طور کامل به دست بیاوریم تا راه برایمان باز بشود. چه شد که این گریه عامل شد که راه برایش باز بشود؟ در آن توقیع شریف امام زمان فرمودند: حسین جان! من نبودم روز عاشورا تو را کمک و یاری کنم، اما برای تو گریه می کنم. «فَلَاَنْدُبَنَّکَ صَباحاً وَ مَساءً».(۶۹) یک بار صبح و یک بار هم شب. عجب! امـام زمـان هزار سال است شـبانه روز دو مرتبه برای امام زمان گریه می کننـد؟ بعـد فرمودنـد: اشک چشـمم تمام شود، برایت خون گریه می کنم. یعنی چه برایت خون می گریم؟ امروزه اطبا ثابت کرده اند این اشک چشمی که از چشم محبین و شیعیان و دوستان بیرون می آید این در واقع خون در بدن است که وقتی به چشم می رسد به رنگ اشک و آب می شود و خارج می گردد.

یعنی

حسین جان! اگر من در کربلا نبودم خون بدهم و به شهادت برسم، امّا از چشم برای تو خون می دهم. وقتی که اشک چشم تمام شود، خود به خود تبدیل به خون می شود. یا بن الحسن! مهدی جان! تو آقا و بزرگ آن قدر دست لطف و مرحمت به سر ما کشیدیوفا کردی، جفا کردم؛ عطا کردی، خطا کردم؛ امّا آقا تو بزرگی، به بدی ما نگاه نکن! باز هم یک لطف و عنایتی به ما بکن! بیا و خودم را از یاد ببر، که ما همیشه به یاد تو باشیم.

کسی وارد حجره ای شد. به یک طلبه ای گفت: آقا من آمدم که تنها نباشی. گفت: وقتی آمدی من تنها شدم. هنگامی که تو نبودی من با یار بودم. تا ربط با امام زمان علیه السلام پیدا نکنی بدان که تنهایی.

ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی دل بی تو به جان آمد وقت است که باز آیی یکی از بزرگان که در قید حیات و اهل دل هستند با مرحوم زرگر و قانونی برنامه داشتند. در ساعت مقرری هر یک به تنهایی تا آسیاب در بین راه جمکران بیایند از آن جا به اتفاق هم به جمکران مشرف شوند. یک دفعه می روند می بینند مرحوم زرگر نیست، می گویند: لابد تشریف آوردند و رفتند. حرکت می کنند بین راه به یک آقایی برخورد می کنند، سؤال می کنند: شما یک شیخی با این علائم و مشخصات ندیدید؟ می گوید: چرا! دیدم! که می خواند و گریه می کرد و یک سید جوانی هم در کنارش بود که با هم می رفتند. زرگر آقا را نمی دیده است، اما همین که متوسل بوده است آقا در کنارش

بوده است.

مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد

کز دست بخواهد شد پایاب شکیبایی دائم گل این بستان شاداب نمی ماند

دریاب ضعیفان را در وقت توانایی

گفتار ششم

اشاره

قال اللّه الحکیم فی محکم کتابه الکریم اعوذ باللّه من الشیطان الرجیم: «لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتّی تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّون».(۷۰) ثُمَّ قالَ رَسُولُ اللّه صلی الله علیه وآله وسلم: «یا عَلیّ: اِنَّ الاَبْدالَ لَمْ ینالُوا ما نالُوا بِکَثْرَهِ صَلوهٍ وَ لا صِیامٍ وَ لا صَدَقَهٍ لکِنْ بِسخاءِ الاَنْفُسِ وَ سَلامَهِ الْقُلُوبِ وَ النَّصیحَهِ لِائِمَّتِهِم. إِنَّهُم یا عَلِیّ فی اُمَّتی اَقَلُّ مِنَ الْکِبْریتِ الاَحْمِر»(۷۱).

همه هست آرزویم که ببینم از تو رویی چه زیان ترا که من هم برسم به آرزویی همه شب بر آستانت چو سگان نهاده ام سر

به امید استخوانی به بهانه گدایی همه موسم تفرّج به چمن روند و صحرا

تو قدم به چشم من نه بنشین کنار جویی

۱- طهارت نفس

اوّلین طریق عالی برای ارتباط با حضرت مهدی صلی الله علیه وآله وسلم انجام دادن واجبات و ترک معاصی و گناهان است. ما اگر در کلاس پاکی به این مرتبه برسیم: ۱ - اعضا و جوارح ما پاک از گناه بشود. ۲ - ذهن و افکار ما از خیالات و اوهام پاک بشود. ۳ - قلب ما از رذایل اخلاقی پاک بشود و در این سه بُعدِ طهارت، پاک بشویم، آن گاه است که راه به سوی امام زمان علیه السلام مانند اتوبان و شاهراه باز است.

شهر دامغان، ساداتی دارد به نام سادات شاه چراغی که سادات بزرگواری هستند. در آن جا سیّدی بود به نام سیّد طاهر شاه چراغی که هم منبری بود و هم شاعر بود. اشعاری بس زیبا همچون دُرّ گفته است. ایشان چهل مرتبه در عالم خواب و رؤیا حضرت را زیارت کرده و در قالب اشعار بیان کرده است.

فرمودند: یک وقتی رابطه بین او و حضرت بریده شد؛ مثلاً اگر هر

چهل الی پنجاه روز یک بار حضرت را زیارت می کرد، این بار یک سال طول کشید. خوب معلوم است یک انسانی که با حضرت در خواب هم رابطه دارد فریادش بلند است.

تو که با ما سر یاری نداری چرا هر نیمه شو آیی به خوابم دائماً می سوخت و با سوز و گداز می گفت: آقا جان یابن الحسن! چرا قطع رابطه کردی، چرا به سراغ من نمی آیی؟!

عزیزا کاسه چشمم سرایت میان هر دو چشمم خاک پایت از آن ترسم که غافل پا نهی تو

نشینه خار مژگانم به پایت می دانی بابا طاهر در این دو بیت شعر چه می گوید، خیلی جالب است؛ یعنی کسی که عاشق امام زمان است، کسی که طالب ملاقات و دیدار است، نه تنها گناه نمی کند، بلکه مواظب است که خار مژه های چشمش نیز به پای حضرت فرو نرود.یعنی مراقب است مبادا دل حضرت را آزرده کند، حتّی با انجام عمل مکروه.

حدود یک سال طول کشید. بعد از گذشت یک سال، حضرت را در خواب زیارت کرد. گفت: آقا جان من که سوختم، داشتم می مردم، چه شد که یکمرتبه یک سال رابطه را بریدی و قطع کردی؟

امام زمان علیه السلام فرمود: سیّد طاهر شاه چراغی، چرا هر منزلی می روی؟ چرا هر غذایی را می خوری؟ به خانه کسی رفتی که غذای او مشکل داشت. غذایش حرام بود. غذای حرام خوردی، نتیجه غذای حرام جدایی بین من و تو شد. تا یک سال پاکسازی کردی، دوباره رابطه برقرار شد.

یک قاعده اخلاقی، عرفانی علمای اخلاق یک اصطلاح قشنگ «صادرات و واردات» دارند. می گویند: شما دم غروب که می خواهی محاسبه نفس کنی و ببینی چه گناه و معصیتی از

شما سرزده، ببین وارداتت چه بود؛ اگر وارداتت غذای پاک و حلال بود، بدان صادرات شما هم اعمال خوب است. اگر وارداتت حرام، شبهه ناک، غذای نجس و آلوده بود، صادراتتان هم آن روز وضعش خراب است. «یا اَیُّهَا الرُّسُل کُلُوا مِنَ الطَّیِّباتِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً»(۷۲)؛ ای انبیا! غذای پاک و حلال بخورید و اعمال شایسته انجام بدهید. این دو جمله چه تناسبی با هم دارد؟ یعنی هر که می خواهد نماز زیبا، عبادات خالص انجام دهد، در خوردن غذا مواظب باشد؛ ببیند چه غذایی را می خورد. هر غذایی را حق ندارد بخورد؛ «فَلْیَنْظُرِ الْاِنْسانُ اِلی طَعامِهِ»(۷۳).این آیه دو معنا دارد: معنای اول: خدای منّان یک تیر و دو نشان کرده است. می فرماید: بشر نیاز به غذا دارد، هم غذای جسمی و هم غذای فکری و قلبی. «فَلْیَنْظُرِ الْاِنْسانُ اِلی طَعامِهِ»؛ انسان باید بیندیشد و بنگرد به غذایش؛ آیا حلال است، یا حرام. آیا پاک است یا نجس و آلوده. باید به غذایش نگاه کند و هر غذایی را وارد بدن نکند.

معنای دوم: «فَلْیَنْظُرِ الْاِنْسانُ اِلی طَعامِهِ... مِمَّنْ یَأْخُذُه»(۷۴). امام صادق علیه السلام فرمود: انسان به غذای فکری و به غذای روحی و قلبیش هم باید نگاه کند؛ علمت را از کجا می گیری؟ علمت را از چه کتابی می گیری؟ آیا از قرآن، از احادیث و روایات، از نهج البلاغه و صحیفه سجّادیه می گیری، یا دنبال هر کتاب و هر نویسنده ای، و هر قلم مسموم و آلوده ای حرکت می کنی. فَلْیَنْظُرُ الْاِنسانُ اِلی طَعامِهِ؛انسان باید به غذای فکری و روحی اش نگاه کند و ببیند از کجا غذا می گیرد. انسان باید مواظب محرمات و واجبات باشد. این اوّلین قدم و وسطین قدم

و آخرین قدم است که این قدم تا آخر با من و شما هست.

۲- ایثار و از خودگذشتگی

دوّمین راه برای رسیدن به محضر مبارک و نورانی آقا امام زمان علیه السلام ایثار است. یعنی انسان یک خواهش های نفسانی دارد، یک محبّت های مجازی به دنیا دارد که اگر موفق شد و از شهوت گذشت، از غضب گذشت و از دنیا گذشت و عبور کرد، به برکت ایثار و از خود گذشتگی و پا روی نفس امّاره گذاشتن، به خدا می رسد، به امام زمان علیه السلام می رسد، به حقایق و معارف می رسد. شرط اساسی ایثار و از خود گذشتگی است.

نزدیکی راه خدا

خواجه عبداللّه انصاری می گوید: از این جا تا به خدا هزار منزل است. سر انسان سوت می کشد. صد منزل، هر منزلی ده قدم، صد ضرب در ده چقدر می شود؟ هزار منزل. این سخن خواجه عبداللّه انصاری است. امّا دو جمله از دو امام معصوم بشنوید.

جمله اوّل: امام معصوم ما در دعا و مناجاتش عرضه می دارد: «وَ اَنَّ الرَّاحِلَ اِلَیْکَ قَریبُ الْمَسافَه»(۷۵)؛ خدایا راه کوچ کننده به سوی تو نزدیک است. از این جا تا پیش خدا هزار قدم است؟! چه کسی گفته است صد منزل است و هر منزل ده قدم؟ من در همان منزل اوّلش بحث دارم، هر منزلی یک سال، هزار سال، بعد هم معلوم نیست رسیدم یا نرسیدم.

امام معصوم می فرماید: راه دور نیست، نزدیک است «با کریمان کارها دشوار نیست»آشتی کردن، حرف زدن و نزدیک شدن به کریم خیلی آسان است. ببین امام سجّادعلیه السلام در مناجات مریدین چه می گوید:«سُبْحانَکَ ما اَضْیَقَ الطُّرُقَ عَلی مَنْ لَمْ تَکُنْ دَلیلَهُ وَ ما اَوْضَحَ الْحَقَّ عِنْدَ مَنْ هَدَیْتَهُ سَبیلَهُ»(۷۶)؛ خدایا

آن که تو او را رها کردی چقدر راه برای او تنگ و باریک است و آن کس که تو دلیل و رهنما و رهبر او هستی راهش چقدر روشن و واضح و نزدیک است.

به آقا امام سجّادعلیه السلام عرضه داشتند: آقا! حسن بصری رئیس درویش ها و صوفیه حرف های عجیب و غریبی می زند. چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند. حضرت فرمودند: حسن بصری به مردم چه می گوید؟ عرضه داشتند: یا بن رسول اللَّه! حسن بصری می گوید:«اَلْعَجَبُ کُلُّ الْعَجَبِ مِمَّنْ نجی کَیْفَ نجی ؛ همه تحیّرها و تعجّب ها و شگفتی ها در این است که یک انسان چطور نجات پیدا می کند و اهل بهشت می شود؟ چگونه انسان راه را پیدا می کند؟ به تعبیر دیگر هرکس به طرف خدا رفت باید تعجّب کند. این سخن، سخن حسن بصری است.

امام سجّادعلیه السلام فرمود: «لا کَما قالَ حَسَنُ الْبَصْری»؛ حسن بصری بیخود گفته است، این طور نیست. «اَلْعَجَبُ کُلُّ الْعَجَبِ مِمَّنْ هَلَکَ کَیْفَ هَلَکَ مَعَ سَعَهِ رَحْمَهِاللَّهِ»(۷۷)؛ همه تعجّب و تحیّر این جاست که با گستردگی رحمت و مهربانی خدا باز هم انسان اهل جهنّم بشود. اگر جهنّمی دیدی تعجّب کن، نه بهشتی. خدایی که می گوید: من نیّت گناه را نمی نویسم خدایی که می گوید: اگر گناه کردی یکی می نویسم: خداوند می فرماید: اگر گناه کردی هفت ساعت به تو مهلت می دهم.

می دانید چرا فرموده هفت ساعت؟ به این نکته ظریف توجه کنید: ما اگر اوقات نمازهای یومیّه را حساب بکنیم حدوداً هفت ساعت به هفت ساعت می شود. یعنی آن قدر مهلت می دهم که موقع نماز بشود، یک استغفار کند، بگویم: ننویسید. هفت ساعت مهلت می دهم، بعد از هفت ساعت می نویسم. باز

هر وقت توبه کرد پـاک می کنم، این مـال گناه. امّا برای ثواب اگر نیّت کنی می نویسم. اگر انجام دادی بلافاصـله حـداقل ده برابر می نویسم. راستی با این وجود راه رفتن به سوی این خـدا مشـکل است؟ خدا را لولو معرّفی نکنیم. خدا هلو است نه لولو. خدا مهربان است.(۷۸)

یک قدم تا به خدا

از عارفی سؤال کردنـد از این جا تا به نزد خـدای منّان چه مقدار راه است؟ فرمود: یک قدم، نه هزار قدم. خیلی تعجّب کردند. گفتنـد: یک قدم؟! فرمود: بله. گفتند: این یک قدم کدام است؟ فرمود: پا بگذار روی خودت. انسان خودش را نبیند. پا بگذار روی خواسـته های مادی ات، پا بگـذار روی هوای نفست، پا بگذار روی رذایل اخلاقیت، از این جا تا نزد خدا یک قدم است. پا گذاشـتن بر خویش و رسـیدن به خدا. مگر غیر از این است که خدای منّان همین یک قدم را به موسـی بن عمران؛ کلیم اللّه فرمود: «یَا بْنَ عِمْران دَعْ نَفْسَکَ وَ تَعال»؛ موسـی می خواهی پیش من بیایی؟ نفس را بگـذار، انانیّت و منیّت خودت را بگذار و بیا. راه یک قدم است، خودت را بگذار و حرکت کن.

هرکس که می خواهـد بـا امـام زمـان آشـنا بشـود، رابطه فردی، رابطه درونی، و رابطه ظـاهری برقرار بکنـد، بایـد از نفس و از خواهش ها و خواسـته های نفسانی و مادّی و دنیوی بگـذرد. هر کجا سـر دو راهی گیر کرد، بین خـدا و خرما، خدا را انتخاب بکند.

بت پرستی از خرما بتی درست کرده بود و آن را پرستش می کرد. یک وقت قحطی شد. در قحطی انسان، انسان را می خورد. می دانید امام رضاعلیه السلام چه فرمود؟

فرمودند:

يَعيبُ النَّاسُ كُلُّهُمْ زَمانا

وَ ما لِزَمانِنا عيبٌ سِوانا(۷۹)

مردم دائم می گویند: روزگار بد شده است. خیر، تو بد شده ای، چرا می گویی: روزگار بد شده است؟ زمان سرجایش هست. مگر زمان چیست؟ یک حرکت وضعی و انتقالی زمان را به وجود می آورد. فرمود: بشر اگر بد شود از گرگ هم بدتر است. چرا؟ هیچ گاه گرگ گوشت گرگ را نمی خورد، امّا انسان چی؟ انسان گوشت انسان را می خورد. قحطی آمده، قشنگ سر بچّه اش را می بُرد و می خورد.

حالا با خرما بت درست کرده بود و خرما را به عنوان خدا پرستش می کرد، قحطی آمد، تبر گرفت به دستش، می رفت جلو می گفت: خوب اگر این خدای توست و او را پرستش می کنی، چرا می خواهی او را بشکنی و بخوری؟! اگر چنین کاری بکنی دیگر خدا نداری! می آمد عقب با خود می گفت: من می خواهم این خدا را پرستش کنم اگر خرما نباشد از گرسنگی می میرم، چه کنم؟ بین خدا و خرما گیر کرده بود؛ دائماً می گفت: خدا، خرما. تمام مردم دنیا سر خدا و خرما گیر کرده اند. می دانید آخر چه کرد؟ گفت: فعلاً این خدا را می خوریم بعد که وضعمان خوب شد یک خدای دیگر می سازیم.

دین به دنیا فروختن بشر حواسش باشد، دائماً سر دو راهی خدا و خرماست ،نماز یا دنیا، مسجد یا دنیا، قرآن یا دنیا، امام زمان یا دنیا. «أُولئِکَ الَّذينَ اشْتَرَوُا الضَّلالَةَ بِالْهُدى فَما رَبِحَتْ تِجارَتُهُمْ وَ ما کانُوا مُهْتَدين»(۸۰).

یوسف فروشان خرند، یوسف فروشند تا چه خرند!؟ انسان یوسف را بفروشد؟! انسان امام زمان را بفروشد؟! چه می خواهد بخرد؟ هر که می خواهد به خدا برسد، هر که می خواهد به امام زمان علیه السلام برسد، باید از سر سفره

دنیا، از سر سفره خرما، از سر سفره شهوت، از سر سفره غضب، برخیزد و در این مسیر و دو راهی خدا را انتخاب بکند. امام زمان را انتخاب بکند. اگر در دو راهیِ خدا و خرما، خدا را انتخاب کرد، این موفق به ملاقات می شود و گرنه از ملاقات خبری نیست.

قرآن هم می فرماید:«لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّی تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّون»(۸۱)؛ هرگز به حقیقت ایمان، هرگز به خدا، هرگز به نیکی و خوبی نمی رسید، مگر آنچه را که دوست دارید از آن بگذرید و سر سفره خدا بنشینید. «دَعْ نَفْسَکَ وَ تَعال»: ای پسر عمران خودت را بگذار و بیا. ممکن نیست انسان با انانیّت و منیّت برود با خدا و با حضرات ائمه معصومین علیهم السلام آشنایی پیدا بکند. تمام کسانی که به محضر امام زمان علیه السلام رسیدند در این کلاس بودند و تمرین کردند. سر دو راهی ها خدا را انتخاب کردند.

مردان خدا پرده پندار دریدند

یعنی همه جا غیر خدا هیچ ندیدند

هر دست که دادند از آن دست گرفتند

هر نکته که گفتند همان نکته شنیدند

جمعی به در پیر خرابات خرابند

قومی به بر شیخ مناجات مریدند

همّت طلب از باطن پیران سحر خیز

زیرا که یکی را ز دو عالم طلبیدند

ما باید از گروه خراباتی ها باشیم. اصلاً می دانید چرا به آن ها خراباتی می گویند؟

تو که نابرده ای ره در خرابات

تو که ناخونده ای درس سموات

تو که سود و زیان خود ندونی

به یارون کی رسی هیهات هیهات

به جایی می گویند خرابات که انسان شخصیّت قلاّبی و خانه عنکبوتیش را خراب کند. وقتی خودش را خراب کرد، خانه مادّی و طبیعی اش را خراب کرد، آن گاه صدایش می زنند بیا تا آبادت کنیم؛ «وَ مَن یَخْرُجْ

مِنْ بَیْتِهِ مُهاجِراً اِلَی اللّه»(۸۲).

پرده پندار می باید درید

حیله و تزویر می بایـد شـکست اگر پرده پنـدارمان را دریـدیم و حیله و چـاره اندیشـی را شـکستیم، فقط خوبی ها را انتخاب و عمل کردیم، آن گاه است که به خدا می رسیم، آن گاه است که رابطه معنوی و ظاهری با آقا امام زمان علیه السلام برقرار می کنیم. مردان خدا رمز موفقیّت و بیداری شان این نکته بود. ایثار کردند و از خود گذشتگی نشان دادند.

چرا ابدال، ابدال شدند؟

مـا چهار اوتاد داریم، چهل ابـدال داریم، نجباء داریم، نقباء داریم، همه این ها در حضور امام زمان علیه السـلام هسـتند. هم در عصـر غیبت و هم در عصـر ظهور حضـرت، چرا ابدال، ابدال شدند؟ چگونه عدّه ای لیاقت پیدا کردند که در محضر امام زمان علیه السـلام باشند و رابطه با امام زمان علیه السلام پیدا کنند. در هر عصری از اعصار همیشه چهل نفر به نام ابدال هستند که با امام زمان علیه السلام رابطه دارند.

در اوایل جلد اوّلِ کتابِ بسیار زیبا و جالب «بَیانُ الْأئمّه» که نویسنده اش ۲۰ سال زحمت کشیده تا این کتاب را نوشته است، از حضـرت امیرالمؤمنین، مولی الموحـدین،علی بن ابی طـالب نقـل شـده است که پیغمبر اکرم صـلی الله علیه وآله وسـلم فرمود: یاعلی! می دانی چرا ابـدال، ابـدال شدند؟ و این لیاقت و شایسـتگی را پیدا کردند که در محضـر نورانی انبیاء، امامان معصوم و در محضـر نورانی آقا امام زمان علیهم السـلام باشـند، چون سـخاوتمندانه از سـر سـفره دنیا برخاسـتند، به دنیا اعتنا نکردنـد، به شیطان و غضب و نفس امّاره توجه نکردند، پا روی خودشان گذاشتند و شجاعانه جانشان را از این دنیای سفلی و مادّی نجات دادند.

مولا امیر المؤمنین علیه السلام در

خطبه متقین می فرماید: «اَرادَتْهُمُ الدُّنْیا فَلَمْ یریدُوها وَ أَسرَتْهُمْ فَفَدَوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْها»(۸۳)؛ دنیا در خانه اهل تقوا آمد، اهل تقوا دنیا را طلاق دادند؛ گفتند: برو پی کارت. مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام دنیا را طلاق داده است، من به دنبال دنیای حرام نمی آیم. دنبال دنیای شبهه نمی آیم. دنبال ریاست غلط و باطل نمی آیم. دنیا آمد، ولی آن ها دنیا را رها کردند و نخواستند. این نشانه متّقین است، نشانه اهل تقوی است. تا انسان به این مطلب و به این نکته نرسد آن ارتباط درونی و ارتباط برونی حاصل نخواهد شد.

امام زمان علیه السلام در مغازه قفل ساز

یک آقایی بود در نجف. خیلی علاقه و میل داشت که خدمت آقا امام زمان علیه السلام برسد. چهل چهارشنبه به مسجد سهله رفت، دید خبری نشد، چهارشنبه اوّل، چهارشنبه دوّم، چهارشنبه سوم، دید فایده ای ندارد، خبری نشد، خسته شد. گفت: بد نیست برویم علوم رمل و جفر و اسطرلاب و علوم غریبه را یاد بگیریم. با علوم غریبه جای امام زمان علیه السلام را پیدا کنیم. مشغول فراگیری علوم غریبه شد. باز دید با علوم غریبه هم نمی تواند بفهمد جایگاه امام زمان علیه السلام کجاست. خسته شد. شروع کرد به گریه کردن؛ گفت: آقا جان ما مسجد سهله آمدیم به ما نگاه نکردی، سراغ علوم غریبه آمدیم به ما توجّه نکردی.

در دل دوست به هر حیله رهی باید کرد

طاعت ار نیست تو را پس گنهی باید کرد(۸۴)

آقا جان از هر دری آمدم نشد، شب در عالم رؤیا خوابی دید، حضرت فرمودند: فلانی اگر می خواهی موفق بشوی مرا ببینی و کلید ملاقات و دیدار را پیدا کنی، بلند می شوی می آیی تبریز. در تبریز بازاری

است، درون بـازار یـک پیرمردی است که قفـل سـاز است. من گـاهی به مغازه آن پیرمرد می روم. اگر می خواهی مرا ببینی و رمز ملاقات را پیدا بکنی بلند شو بیا، من در مغازه آن پیرمرد هستم.

از خواب بیـدار شـد. الحمدللّه در عالم رؤیا خدمت آقا رسـیدیم، آدرس را هم که آقا به ما داد. بالاخره وسایل را جمع کرد و مهیّای سـفر شـد. وارد شـهر تبریز شـد، سـراغ بازار قفل فروشان و قفل سازان را گرفت. آدرس بازار را به او دادنـد. آمد بازار، وارد مغـازه پیرمرد شـد، دیـد پیرمرد نشسـته، یـک آقـای جوانی هم که چهره اش هماننـد ماه شب چهارده درخشـندگی دارد، داخل مغازه پیرمرد نشسـته است و با یکدیگر مشـغول صـحبت هسـتند. امّا غافل است از این که این آقای جوان حضرت است. (۸۵)

می گویـد وارد مغازه شـدم، من هم کنار جوان نشسـتم، دیـدم جوان و پیرمرد با یکـدیگر صـحبت می کننـد. می گویـد: دیدم همین طور که با یکدیگر صحبت می کردند یک پیرزنی وارد مغازه شد. سلام کرد. جواب سلام گرفت و به پیرمرد گفت: آقا ببخشـید این قفـل را من آورده ام، به پولش نیـاز دارم. این قفل را از من به چنـد می خری؟ پیرمرد قفل را گرفت و نگاه کرد و گفت: مـادر اگر بخواهی این قفلت را بسـازم یک شاهی از تو می گیرم. قفل ساخته می شود و قیمتش می شود ده شاهی. اگر می خواهی قفـل را همین طور بفروشـی قیمتش هشت شاهی است، من از تو به هفت شاهی می خرم، یک شاهی اسـتفاده برای من.

پیرزن بـه پیرمرد گفت: سـر پیری و معرکه گیری؟ پیرمرد گفت: چرا مـادر؟ گفت: مرا مسـخره می کنی؟ پیرمرد گفت: «اَعُوذُ بِاللَّه اَنْ اَکُونَ

مِنَ الْجاهِلین». پیرزن گفت: از اوّل بازار تا این جا این قفل را به هر مغازه ای بردم بیش از دو شاهی از من نخریدند، در صورتی که من به سه شاهی هم راضی بودم، امّا تو به هفت شاهی از من می خری؟! پیرمرد گفت: دروغ نمی گویم، قفل را بده به من پولش را به تو بدهم. قفل را گرفت و هفت شاهی را به پیر زن داد. پیرزن رفت. وقتی رفت، آن جوان رو کرد به من و گفت: فلانی! چند نفر در میان کاسبان و مغازه داران مثل این پیرمرد سراغ داری که این قدر اهل انصاف باشد، سر مردم کلاه نگذارد، طالب دنیا نباشد؟(۸۶) چند نفر سراغ داری که از دنیا گذشته باشد و اهل انصاف باشد؟ گفتم: آقا من یک نفر هم سراغ ندارم، این اوّلین کسی است که من می بینم که این قدر با انصاف است. آن گاه حضرت فرمود: فلانی نمی خواهد خودت را خسته بکنی و این در و آن در بزنی، نمی خواهد چلّه نشینی کنی، نمی خواهد بروی جفر و رمل و را یاد بگیری، این ها به درد نمی خورد، این ها افسانه و خیالات است، برو خودت را بساز مثل این پیرمرد. از سر سفره دنیا برخیز، اهل ایثار باش، دنیا را طلاق بده، تو که جای ما را بلد نیستی. من به سراغت می آیم.

تو به صدق متّصف شو به صفات اهل تقوا

به سراغ تو من آیم تو مگو چرا نیایی می گوید: یک مرتبه دیدم آن جوان از دیدگاهم مخفی شد، فهمیدم که آقا امام زمان علیه السلام بود. اگر ما هم می خواهیم برسیم و در شداید و گرفتاری ها و گناهان

و دو راهی ها گیر کردیم، باید از گناه بگذریم؛ اگر تلفن نامحرمی آمد و مقدمّه حرام و گناه است، فوراً یک تلفن بزن به خدا و بگو: خدایا من از این گناه گذشتم، تو هم زیر بغل مرا بگیر، و کمک کن و تلفن را بگذار. از شهوت و غضب بگذرد، آن وقت ببیند که حضرت به او عنایت می کند یا نمی کند.

ای راز نگه دار دلِ زار کجایی ای آینه شام شب تار کجایی صحرای غمت پر شده از قافله عشق ای قافله را قافله سالار کجایی

گفتار هفتم

توضیح

قالَ اللَّهُ الحکیم اَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیطان الرّجیم: «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ».

کتاب لیلی و مجنون به مکتب خانه افسانه است حدیث عاشق و معشوق در سرها نمی گنجد

نوای عندلیب و شور قمری داستان ها ساخت چه لطف است این که اندر طایری دیگر نمی گنجد

اگر مشتاق یاری مفتقر از خویش خالی شو

خلیل عشق در بتخانه آذر نمی گنجد(۸۷)

۳- گریستن بر اباعبداللّه علیه السلام

اشاره

سوّمین وسیله ارتباطی، گریه بر ابی عبداللّه الحسین علیه السلام و خواندن زیارت عاشورا و توسّل به حضرت خامس آل عباست.

چگونه گریه بر امام حسین علیه السلام مرا به امام زمان علیه السلام پیوند می دهد؟ عاملی که باعث شده است من از امامم بریده ام، پرده ضخیم گناه و رذایل است که آمده است و جلو قلب من و چشم دلم پرده کشیده است و من نمی توانم آقایم را با شناخت زیارت کنم. عامل بریدگی، گناه است و گریه بر امام حسین علیه السلام به منزله از بین برنده گناه است. لباس وقتی چرک شود اگر چرک و آلودگی کم است، با شستنش با آب، پاک می شود. گاهی چرک و آلودگی کم نیست، احتیاج به صابون و پودر رختشویی دارد، امّا گاهی با آب و صابون و پودر کار درست نمی شود، باید از مواد پاک کننده قوی تر استفاده کرد تا آلودگی و لک لباس از بین برود.

گاهی انسان قلبش با گفتن یک «یا اَللَّه» با گفتن یک «یا رَبّ یا رَب» شکوفا و نورانی می گردد. گاهی با یک «یا سَریعَ الرِّضا اِغْفِرْلِمَنْ لا یَمْلِکُ اِلاَّ الدُّعاءَ فَاِنَّکَ فَعَّالٌ لِما تَشاءُ، یا مَنِ اسْمُهُ دَوآءٌ، وَ ذِکْرُهُ شِفاءٌ، وَ طاعَتُهُ غِنیً اِرْحَمْ مَنْ رَأسُ مالِهِ الرَّجآءُ، وَ سِلاحُهُ الْبُکاءُ»(۸۸) دلش نورانی

می شود. گاهی با گریه، گاهی با صدقات و گاهی با تلاوت قرآن. گاهی کسی می آید می گوید: آقا! من هر کاری کردم دلم سبک و خنک نشد چه کنم؟ به او می گویم: برو برای امام حسین علیه السلام گریه کن. گریه بر ابی عبداللّٰه الحسین علیه السلام تیزاب است. تاریکی، ظلمت و لکّه گناه را محو و نابود می کند. مانع ارتباط گناه است، گریه بر امام حسین علیه السلام لکّه و آلودگی گناه را از بین می برد، وقتی ابر گناه رفت می توانم چهره امامم را مشاهده کنم. این لِمّ و سِرّ گریه بر امام حسین علیه السلام است. هر کس متوسّل به امام حسین علیه السلام بشود و این برنامه را ادامه دهد، آن گاه است که به محضر نورانی آقا امام زمان علیه السلام می رسد.

باب الحسین علیه السلام

یکی از خطبای قدیمی قم که منبرش بسیار شیرین و جالب بود و در مسجد امام قم منبر می رفتند و به رحمت خدا رفته اند، فرمودند: من ماه مبارک رمضان در مسجد امام قم منبر می رفتم. بحثم پیرامون درهای بهشت بود. گفتم: بهشت دری دارد به نام «باب الرضوان»، درهایی دارد به نام «باب الْمُجاهدین»، «باب الصابرین»، «باب الشاکرین» و درباره این ها بحث می کردیم که باب المجاهدین اختصاص دارد به آن انسان هایی که در میدان نبرد جهاد کردند، مختص به رزمندگان و بسیجیان و آن ها که به جبهه رفتند و از دینشان حمایت کردند.

هر روز یکی از این باب ها را توضیح می دادیم، یک روز از منبر که پایین آمدم یک جوانی آمد و گفت: آقا، بحث شما بسیار جالب است که ما باید اهل صبر باشیم، اهل رضا باشیم، اهل شکر باشیم، اهل جهاد با دشمن بیرونی و

جهاد با نفس باشیم، حرف هایتان محکم و مبرهن و متین است، امّا آن هایی که شما گفتید برای من و امثال من بسیار سخت است، نمی شود یکی از آن درهای آسان را بگویید که من بتوانم از آن درب وارد بهشت بشوم؟ من ماندم که چه جوابش را بدهم. چون حضور ذهن نداشتم که جواب آن جوان را بدهم، گفتم: چشم، من یک فکری می کنم، فردا بیا جواب بگیر.

آمدم منزل و در این فکر بودم که خدایا چه جوابی به این جوان بدهم، یک مرتبه یادم افتاد که مرحوم خاتم المحدثین، حاج شیخ عباس قمی – رضوان اللّٰه تعالی علیه – در سفینه البحار، جلد اوّل، حرف الباء، کلمه باب، یک روایت ناب و جالب و زیبایی دارد. آن روایت جواب جوان را می دهد.

روایت این است که پیغمبر ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: شما مردم به واسطه من پیغمبر انذار و بیم داده می شوید، به واسطه امیرالمؤمنین علیه السلام هدایت می شوید، به واسطه امام حسن مجتبی علیه السلام خدای منّان به شما احسان و نیکی می کند و به واسطه امام حسین علیه السلام به سعادت می رسید و خوشبخت می شوید. آن گاه فرمود: اَلا، آگاه باشید. اَلا بیرق بیداری است. آن هایی که از نظر فکری خوابند بیدار بشوند. اَلا یعنی آگاه باشید ای جهانیان، ای عاشقان، ای محبّین ابی عبداللّٰه الحسین علیه السلام، امام حسین علیه السلام دری است از درهای بهشت، هرکس این در را دوست دارد وارد بهشت می شود، هرکس با این در دشمنی کند وارد جهنم خواهد شد. دیدم عجب حدیث جالب و ناب و پرمغزی. فردا به جوان گفتم: یک دری پیدا کردم که ورود از آن

در خیلی آسان است. گفت: چه دری؟ گفتم: باب الحسین علیه السلام.

ویژگی های باب الحسین علیه السلام

درِ خانه امام حسین علیه السلام سه خصوصیّت دارد: هم وسیع ترین درهاست، هم پرنفوذترین و قدرتمندترین درهاست و هم سرعت مندترین درهاست.

گاهی انسان با یک وسیله می خواهد به قم برود. اگر با دوچرخه برود چند شبانه روز طول می کشد، اگر با موتور برود یک مقدار کمتر، با ماشین برود یک مقدار کمتر، با هلی کوپتر برود یک مقدار کمتر، با فانتوم و جت و امثال آن برود خیلی سریع می رسد. راه های اسلام هم همین طور است. نماز، روزه، حج، جهاد، عبادات، همه و همه به منزله مرکبی می مانند که من و شما را به خدا می رساند. امّا چه مقدار طول می کشد؟ گاهی ده سال، گاهی بیست سال، گاهی پنجاه سال، گاهی صد سال، امّا کشتی ابی عبداللّٰه الحسین علیه السلام، گریه بر ابی عبداللّٰه الحسین علیه السلام، توسّل و رابطه با امام حسین علیه السلام، یک شَبِه انسان را به مقصد می رساند.

مگر شهدای ما نبودند که راه صد ساله را یک شبه طی کردند. چرا؟ چون راه نماز و روزه و عبادات، راه دودوتا چهارتا و راه عقل است. امّا راه امام حسین علیه السلام راه عشق است، راه عشق میان بُر است، مَثَل عاشق و عاقل این است که عاقل می خواهد عبور کند و از جوی رد شود، می گوید: من باید دنبال پل بگردم، تا بیاید پل را پیدا کند، دیوانه زده از آب رد شده و به مقصد رسیده است.

مذهب عاشق ز مذهب ها جداست عاشقان را ملّت و مذهب خداست راه امام حسین علیه السلام راه میان بُر است. بزرگی حرف خیلی قشنگ و زیبایی می زد، می فرمود: امام حسین علیه السلام در تکوین و در

تشریع سرعت دارد؛ شما ببینید امام حسین علیه السلام شش ماهه به دنیا می آید، بچّه ها نوعاً نه ماه و نه روز طول می کشد تا به دنیا بیایند. ولی امام حسین علیه السلام شش ماهه به دنیا می آید. این یک سرعت. سرعت دوّم امام حسین علیه السلام در «یَوْمُ التَّرویه» قبل از این که ایّام عید قربان بشود، روز هشتم ماه ذی الحجه الحرام از مکّه بیرون می آید؛ یعنی اعمال را سریع انجام می دهد و به سرعت بیرون می آید و روز دوّم محرم به کربلا می رسد، روز دهم هم کار تمام می شود. هشت روز در سرزمین کربلا بوده است، همان طوری که امام حسین علیه السلام در عالم خلقت و تکوین سرعت دارد، در رساندن بشر به خدا نیز سرعت دارد.

شما ببینید حرّ بن یزید ریاحی را در عرض نیم ساعت به کجا رساند؟! نیم ساعت نشست فکر کرد، حسینی شد. عشق حسین مجذوبش کرد، امام حسین علیه السلام یاریش کرد و او را بالا برد. این دستگاه امام حسین علیه السلام است؛ هم سرعت دارد، یعنی یک شبه راه صد ساله را طی می کند. هم وسعت دارد؛ بعضی از وسایل و مرکب ها پنج مسافر، بعضی ده تا و بعضی سی الی چهل مسافر در خود جای می دهد. امّا کشتی امام حسین علیه السلام چطور؟ می خواهی ببینی چقدر جا می گیرد؟! کشتی امام حسین علیه السلام را در ماه محرم تماشا کن. ببین چقدر جا دارد؟!

ماه محرم همه بچّه ها را، همه جوان ها را، همه پیرمردها را، همه زنان را، مؤمنین و غیرمؤمنین، بلکه کفّار و هندوها را نیز در خودش جای می دهد. ماه محرم می گوید: هندوها شما هم بیایید سوار کشتی بشوید، لذا گاندی بت پرست می گوید،

رهبر سیاسی ما ابی عبداللّه الحسین علیه السلام است.

ای خاک بر سر آن انسان ها و آن کسانی که ادّعا می کننـد ما شـیعه هستیم، امّا از مکتب اهل بیت علیهم السـلام بریدند. و از غرب برای خود رهبر انتخاب می کنند. امّا گاندی بت پرست هندوسـتانی می گوید: رهبر سیاسـی ما هندی ها امام حسین علیه السلام است، ما با تاکتیک و با فرمان و حرکات امام حسین علیه السلام توانستیم هندوستان را از انگلستان نجات بدهیم. امّا این ها می خواهند با تئوری های غربی، مملکت ما را به گل سر سبد دیگر مملکت ها برسانند! زهی خیال باطل!.

حضـرت آیت اللّه شـهید دسـتغیب شیرازی در داستان های شگفت که یک کتاب مستند و عالی است می فرماید: یک هندو از دار دنیا رفت، جنازه اش را بردنـد آتش زدنـد. (رسم هنـدوها بر این است.) دیدند جنازه کاملاً سوخته است، امّا دست و سـینه اش باقی مانـده است. در تعجّب بودند یعنی چه!؟ چرا دست راست و سـینه اش نسوخته؟ گفتند: شاید آتش کافی نبوده، بنزین آوردنـد، هر کاری کردنـد دیدند فایده ای ندارد. آمدند از خانواده اش علّت را جویا شدند. گفتند: پدر ما ایّام عاشورا که می شـد داخـل دسـته های شـیعیان می شـد و برای امام حسـین علیه السـلام سـینه می زد؛ یعنی در واقع این دست و سـینه برای امام حسین است. دست و سینه ای که برای حسین است نباید بسوزد.

حالا دلی که عشق حسـین علیه السـلام دارد، گوشـی که پر از فضایل حسـین علیه السـلام است، چشمی که فضایل حسین علیه السـلام را می بیند، زبانی که فضایل او را می گوید، پایی که به مجالس ذکر فضایل او می رود، فکری که اندیشه اش اندیشـه حسین بن علیّ بن ابی طالب علیهم السلام است چطور؟ به نظر شما این بدن به آتش

جهنّم می سوزد؟

این بستگی به باور من و شما دارد. فرموده اند: «وَ سَفِینَهُ الْحُسَیْن اَسْرَعُ وَ اَوْسَعُ و اَنْفَذ». قدرت عجیبی هم دارد، این باب در نزد خدا قدرتمند است، در نزد خدا برو برگرد ندارد، اگر امام حسین علیه السلام اشاره کرد، قبول است. خدا می گوید: من برای تو چک سفید کشیده ام اختیار با توست؛ هرچه می خواهی بنویس، تو برای من در دنیا چک سفید کشیدی.

گفت یارب این سرم این پیکرم این علمدار رشید این اکبرم این من و این ذکر یارب یاربم این من و این ناله های زینبم همه چیزت را دادی؟ خوب من هم در مقابلِ چک سفید تو، یک چک سفید برایت کشیدم. این کشتی حسین وسیع ترین و قدرتمندترین و با سرعت ترین و جادارترین کشتی هاست. سعی کنیم از این کشتی بیرون نیاییم. هرکس وارد این کشتی شد سریع به مقصد رسید و ره صد ساله را یک شبه طی کرد.

اهمیت گریه بر ابی عبداللّه علیه السلام

گریه بر ابی عبداللّه الحسین علیه السلام فکر را پاک می کند، دل را پاک می کند، اعضا و جوارح را پاک می کند، وقتی انسان پاک شد، آن وقت مصداق این مصرع می شود: «نوریان مر نوریان را جاذبند.» انسان می شود نور، انسان می شود طیّب و طاهر. انسان طیّب و طاهر با امام زمان طاهر و زکیّ و مطهّر می تواند رابطه برقرار بکند.

فرمودند: هر عملی و هر عبادتی حدّ و مرز و اندازه معیّنی دارد؛ «لِکُلِّ شَیءٍ حَدٌّ»(۸۹)؛ هر چیزی از نظر انجام دادن حدّ و مرز دارد؛ نماز واجب هفده رکعت و با نوافل پنجاه و یک رکعت است، روزه یک ماه واجب است، روزه های مستحبی نیز محدود و مشخص است؛ حج یک بار در طول

عمر واجب است و هر سالی یک بار مستحب. هر عملی و عبادتی حدّ و مرز و اندازه دارد، اما چند مطلب است که اندازه ندارد.

اول: گریه بر امام حسین علیه السلام تا چه اندازه خوب است؟ اگر هفته ای یک بار باشد خوب است؟ اگر ماهی ده بار باشد خوب است؟ اگر روزی یک مرتبه باشد خوب است؟ جواب: اگر ۲۴ ساعته هم گریه کنی خوب است. مگر امام سجّادعلیه السلام حدود ۳۵ سال (چهل سال معروف است) شب و روز گریه نمی کرد؟! غریب می دید گریه می کرد، شهید می دید گریه می کرد، گوسفندی که می دید می خواهند ذبحش کنند سفارش می کرد آبش دهید، گریه می کرد. دائماً گریه می کرد. وقتی غلامش اعتراض کرد فرمود: آرام باش، تو چه می فهمی که من چه کسانی را از دست داده ام؟

فرمود سزاوار است من آن قدر گریه کنم که به واسطه گریه از دنیا بروم. این مرز و اندازه گریه است، گریه بر امام حسین علیه السلام تا مرز مردن عیبی ندارد. هر چه بیش تر عالی تر. بی مرز است، مرز نمی شناسد. مگر در آن توقیع شریف، در آن زیارت ناحیه مولای ما، آقا امام زمان علیه السلام نفرمود: «فَلَاَنْدُبَنَّکَ عَلَیْکَ صَباحاً وَ مَساءً وَ لَاَبکِیَنَّ لَکَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَماً»(۹۰)؛ یا جدّاه! حسین جان هم صبح بر تو گریه می کنم، هم شام بر تو گریه می کنم، اگر اشک چشمم تمام شد خون گریه می کنم. نمی گویم وظیفه ام را انجام دادم، نمی گویم بس است، خیر! بعد از اتمام اشک نوبت خون می رسد، مرز ندارد.

دوم: هر عبادتی و عملی ثوابش معیّن و محدود است، جز ثواب گریه بر ابی عبدالله الحسین علیه السلام. چقدر ثواب دارد؟ نمی دانم، فرشتگان می دانند؟ نه! مقرّبین

از فرشتگان می داننـد؟ نه! فقط خـدا می دانـد و بس. ثواب گریه بر امام حسـین علیه السـلام بی حـدّ و مرز است. آیا عملی را سراغ دارید که اگر آن عمل را انجام بدهید حقّ امامان معصوم علیهم صلوات اللّه اجمعین را انجام داده باشید؟

یکی می گفت: در صـلوات مرویّه از حضـرت امـام زین العابـدین علیه السـلام آمـده است: «اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ صَلوةً كَثيرَةً تَكُونُ لَهُمْ رِضاً وَ لِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اَداۤءً وَ قَضاۤءً بِحَوْلٍ مِنْكَ وَ قُوَّةٍ يا رَبَّ الْعالَمينَ»(۹۱). گفتم: نه، این عبارت این مطلب را نمی رساند که با صـلوات بتوانیم حقّ ائمه اطهارعلیهم السلام را ادا کنیم. ما داریم از خدا تقاضا می کنیم: خدایا، تو خودت حق امامان را ادا کن.

امّـا مرحوم ابن قولویه در کامل الزیارات حـدیثی را از لسان شـریف آقا امام صادق علیه السـلام نقل کرده است که امام صادق علیه السـلام فرمود: هرکس بر امام حسـین علیه السـلام گریه کنـد ۱ - پیغمـبر را خوشـحال کرده است. ۲ - امیر المـؤمنین علیه السلام را خوشحال کرده است. ۳ - فاطمه زهراعلیها السلام را خوشحال کرده است. ۴ - «وَ قَدْ وَصَلَ فاطِمَه»(۹۲)؛ گریه بر امام حسـین علیه السـلام نزد حضـرت زهرای اطهر تقرّب می آورد. هرکس می خواهـد به بی بی دو عالم نزدیک شود و بی بی دو عـالم در وادی معـارف و ولایت راه و جایش بدهـد، راهش گریه بر امام حسـین علیه السـلام است. امّا شاهـد عرضم این جمله است که فرمود: «فَمَنْ بَکی عَلَی الحسین علیه السلام فَقَدْ اَدّی حَقَّنا»(۹۳)؛ هرکس بر امام حسـین علیه السلام گریه کند حقّ ما امامان معصوم را ادا کرده است.

مگر کسی می تواند حقوق آن ها را ادا کند؟! من نمی دانم،

در گریه بر ابی عبداللَّه الحسین علیه السلام، چه جامعیّتی، چه خصوصیّاتی وجود دارد که موجب ادای حقوق امامان معصوم علیهم السلام می شود. این که می گویم نمی دانم، یعنی عمقش را نمی دانم، و گرنه بلدم یک ساعت برایتان حرف بزنم. بعضی از نکاتش را می دانم؛ یعنی کسی که گریه بر امام حسین علیه السلام دارد این گریه در نهایت او را به نماز، به روزه، به خدا، به پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم، به اهل بیت علیهم السلام، به قرآن، به اخلاق و به حقایق و معارف می رساند. این گریه انسان را به اهل بیت پیوند کامل و جامع می دهد. لذا می گوید: حقّ ما را ادا کرده است.

باز فرمودند: گریه با بی تابی و با جزع و فزع مکروه است؛ «انَّ الْبُکاءَ وَ الْجَزَعَ مَکْرُوهٌ لِلْعَبْدِ فی کُلِّ ما جَزِعَ ما خلا الْبُکاء عَلَی الْحُسَین علیه السلام»(۹۴)؛ گریه بر ابی عبداللَّه الحسین علیه السلام با فریاد و بی تابی مطلوب است، نه تنها مکروه نیست، مستحب است، جزو شعائر است، ثواب هم دارد. این گریه، کیمیای اعظم و اکسیر اکبر است که اگر انسان مداومت بر آن داشته باشد، با امام زمان علیه السلام رابطه معنوی و احیاناً رابطه فکری و روحی پیدا می کند.

رمز ملاقات سیّد عبدالکریم کفّاش

سیّد عبدالکریم پینه دوز از این کانال به دیدار و ملاقات حضرت رسید. ایشان در حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام زندگی می کرد. بعضی از رفقایش در قم و تهران و الآن در قید حیاتند. مرحوم سیّد عبدالکریم پینه دوز هفته ای یک مرتبه خدمت امام زمان علیه السلام می رسید. یک وقتی حضرت از سیّد عبدالکریم پرسیده بود: اگر هفته ای یک بار ما را نبینی چه خواهی شد؟! عرض کرده بود: آقا جان می میرم. حضرت تصدیق کرده بودند

و فرموده بودند: سیّد عبدالکریم، اگر چنین نبود که ما را نمی دیدی.

آیا من و شما به این حدّ رسیده ایم که از عشق امام زمان مریض شویم، اشکمان روان و رخمان زرد گردد؟

دعوی عشّاق را شرح نخواهد بیان گونه زردش دلیل ناله زارش گواه

میرزا ابوالفضل قهوه چی می رفتند کوه خضر، یک وقت برف آمده بود، حرکت کرده بودند به سوی کوه خضر. فرمودند: دیدم گله گُرگی حلقه زدند، من هم که از هیچ چیز نمی ترسیدم، باکی نداشتم، رفتم جلو. در تعجّب بودم که یعنی چه؟ مگر می شود گرگ ها هم حلقه بزنند؟ گفتم: خدایا! ممکن است زبان این حیوانات را بر ما من روشن کنی؟ یک وقت دیدم زبانشان را می فهمم؛ آن ها می گویند: خدایا، تا کی باید ما حرام بخوریم و به گله ها بزنیم؟ پس کی امام زمان علیه السلام می آید که از این حرام خوردن نجات پیدا کنیم؟ به من فهمانده شد، ببین در عالم حیوانات هم حیوانات نیز در انتظار آمدن حضرت بسر می برند.

میرزا ابوالفضل قهوه چی باید شد. سیّد عبدالکریم پینه دوز باید شد. باید از عشق امام زمان علیه السلام بسوزیم و بگدازیم. وقتی سوختیم و گداختیم به امام زمان علیه السلام یقیناً می رسیم.

سید عبدالکریم می گفت: یک وقت در عالم رؤیا، آقا امام زمان علیه السلام در آسمان ها، جای مرا در بهشت نشانم داد، گفت: سیّد عبدالکریم، این جا جای توست، می خواهی بمانی؟ می گوید: گفتم: آقا جان، من اگر در بهشت بمانم شما هم تشریف دارید؟ فرمود: نه. من فعلاً به دنیا باید بروم، انقلابی دارم چنین و چنان. گفتم: آقا جان جایی که تونیستی به درد من هم نمی خورد. به همین خاطر با آقا آمدم.

بهشت را فروختم به نیمی

از نگاه تو

بدین امید زنده ام که گردم از سپاه تو

آقا گاهی تشریف می آوردند مغازه من. یک وقتی حضرت فرمودند: سیّد عبدالکریم، کفش های مرا می بینی؟ گفتم: بله آقا جان. فرمودند: این کفش های من احتیاج به پینه دارد، می شود کفش های مرا پینه بزنی؟ گفتم: آقا جان من قول دادم به دیگران، اگر الآن مشغول پینه زدن کفش های شما بشوم به قولم نمی توانم عمل بکنم، بدقول می شوم. چشم آقا جان، نوکرتم، حتماً پینه می زنم، امّا اجازه بدهید به قول هایی که داده ام عمل بکنم، بعداً.

برای بار دوّم حضرت فرمود: سیّد عبدالکریم، می شود این کفش های مرا پینه بزنی؟ می گوید: آقا جان قربانتان بشوم خدمتتان که عرض کردم، روی چشمم، من قول داده ام، به وعده ام عمل بکنم، بعداً. برای مرتبه سوّم حضرت فرمود: سیّد عبدالکریم، می شود این کفش های مرا پینه بزنی؟ تا برای بار سوّم فرمود: می شود این کفشهای مرا پینه بزنی، بلند شدم آمدم خدمت آقا، آقا را در آغوش گرفتم و با دست هایم محکم آقا را نگه داشتم، آن قدر خودمانی شدیم که بالاخره «دل و دلبر به هم آمیخته وینم». انسان به این مرحله برسد که خودمانیِ خودمانی شود.

علاّمه، محمّد تقی مجلسی قدس سره در روضه المتّقین، جلد پنجم می گوید: وقتی خدمت امام زمان علیه السلام رسیدم، حضرت فرمودند: محمّدتقی، بیا جلو، گفتم: آقا جان می ترسم. می لرزیدم. حضرت فرمود: بیا جلو، یک قدم می رفتم و با لرز می گفتم: آقا جان، می ترسم خلاف ادب از من سر بزند و ادب را رعایت نکنم و کافر شوم. حضرت فرمود: ادب در شنیدن است، من می گویم: بیا جلو، بیا. آن قدر جلو رفتم که حضرت مرا در بغل گرفت و به آغوش کشید.

سیّد عبدالکریم می گوید:

رفتم جلو، حضرت را بغل کردم، با دست هایم کمر آقا را محکم گرفتم، گفتم: آقاجان، من که عرض کردم به دیگران قول داده ام، چشم، نوکرتم، امّا اگر این بار بگویی می شود کفش های مرا پینه بزنی همین طوری محکم نگهت می دارم، فریاد می زنم ای مردمی که دنبال امام زمان علیه السلام می گردید، بیایید، آقا تو مغازه من است. حضرت شروع کردند به خندیدن. دست مبارکش را زدند به پشت من و گفتند: آفرین! بارک اللّٰه، عبدالکریم من می خواستم امتحانت کنم، ببینم برای قول و وعده ات چقدر حساب باز می کنی. سیّد عبدالکریم، ما شما را برای خودمان نمی خواهیم، ما شما را برای خدا می خواهیم؛ هر چه بنده تر باشید ما شما را بیش تر دوست داریم.

این سیّد عبدالکریم کفّاش بنده خدا، مستأجر بود. چند ماهی اجاره خانه اش عقب افتاده بود، صاحب خانه بیرونش کرده بود، اثاث هایش را ریخته بودند در خیابان، متوسّل به حضرت می شود. حضرت تشریف می آورند و می فرمایند: سیّد عبدالکریم، ما اهل بیت و امام ها به دنیا توجّه و اعتنا نکردیم، تو هم بیا بگذر، از ما خانه نخواه. می گوید: آقا جان، شما هر چه بگویید من قبول دارم. شما مهم ترین و اساسی ترین حوادث و مصائب و مشکلات را دیدید، امّا آقاجان مستأجری نکردی که ببینی چقدر سخت است. می گفت: آقا لبخندی زدند فرمودند: خیلی خوب، خانه برایت درست می کنیم، حدود یک ساعت از این جریان گذشت که یک تاجر تهرانی آمد، ما را سوار کرد و یک خانه آماده با کلیدش به من تحویل داد و رفت.

ببین چقدر با حضرت یگانه بوده است. سیّد عبدالکریم پینه دوز هفته ای یک بار به محضر امام زمان علیه السلام می رسد. رمز ملاقات دیدارش

چه بود؟ چگونه موفق به لقا و دیـدار امام زمان علیه السـلام شد؟ همین سؤال را از سیّد عبدالکریم پرسیدند. - شیخ مرتضـی زاهـد هم اعجوبه روزگار بود. هر روز به مغازه ایشان می رفت. غوغا بود - از سـید عبـدالکریم پرسـیدند: چه شـد که موفق به دیدار حضـرت شدی؟ فرمود: من یک شب پیغمبر ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله وسلم را در عالم رؤیا زیارت کردم. گفتم: یا جدّاه! یا رسول اللَّه! من خیلی علاقه دارم خدمت آقازاده شـما برسم، چه کنم؟ هر دری می زنم نمی شود. جدّم فرمود: سـیّد عبدالکریم، فرزندم، روزی دوبار؛ اوّل صـبح و اوّل شب می نشـینی و برای حسـینم گریه می کنی، اگر می خواهی خدمت امام زمان برسـی این برنامه را انجام بده. می گوید: من از خواب بیدار شدم، این برنامه را یک سال ادامه دادم، صـبحها می نشستم، خودم برای خودم روضه کربلا را می خوانـدم، غروب هم می نشسـتم مقتل می خوانـدم و گریه می کردم. یک سال که از این جریان گذشت، دیدم دیگر راه باز شد.

بعضـی ها می گوینـد: چه آسان! بسم اللَّه شـروع کننـد ببیننـد می تواننـد یا نه؟! خیلی ها شـروع کردنـد وسط کار بریدند. باید بگوییم: خـدایا کمکمـان هم بکن. اتّفاقـاً مطلب مؤیَّد به قـانون سـنخیّت است. امـام زمـان علیه السـلام یکی از عبـادات عالیه و اعمـالش همین است؛ اوّل صـبح و دم غروب گریه می کنـد برای امام حسـین علیه السـلام. اگر کسـی این عمل را انجام داد، با امامش همکار می شود، هم سنخ می شود. «اَلسِّنْخِیَّهُ عِلَّهُ الْاِنْضِمام»؛ سنخیّت موجب ضمیمه شدن و رابطه و وصل خواهد شد.

خدایا! بارالها! پروردگارا! به حق حضـرت ابی عبداللَّه الحسـین علیه السـلام و به حق امام زمان، مهدی موعودعلیه السلام توفیق گریستن بر

ابی عبداللّه الحسین علیه السلام را به همه ما عنایت فرما.

خوشا آن سر که سودای تو دارد

خوشا آن دل که غوغای تو دارد

دلم در سر تمنای وصالت سرم در دل تماشای تو دارد

دلم کی باز ماند، چون به پرواز

هوای قاف عنقای تو دارد

گفتار هشتم

توضیح

قالَ اللّه الحکیم فی محکم کتابِهِ الکریم اَعُوذ بِاللّهِ مِنَ الشیطان الرجیم: «فَاَمَّا الزَّبَدُ فَیَذْهَبُ جُفاءً وَ اَمّا ما یَنْفَعُ النّاسَ فَیَمْکُثُ فِی الْاَرْضِ»(۹۵). ثُمَّ قالَ رَسُولُ اللّه(ص) «مَنْ اَخْلَصَ لِلّهِ اَرْبَعینَ یَوْماً فَجَّرَ اللّهُ یَنابیعَ الْحِکْمَهِ مِنْ قَلْبِهِ عَلی لِسانِه»(۹۶).

۴- برخورداری از ویژگی های مرتبطین با حضرت

اشاره

یک طریق بس اصیل و اساسی برای ارتباط با امام زمان علیه السلام این است که به حالات و جریانات متشرّفین به محضر مبارک امام زمان علیه السلام مراجعه کنیم و ببینیم، سیّد ابن طاووس ها، سیّد بحر العلوم ها، علاّمه حلّی ها و امثال این شخصیّت های عظیم الشأن از چه ویژگی هایی برخوردار بوده اند، ما نیز آن ویژگی ها را در زندگی کشف بکنیم. اگر ما تبعیّت کردیم و آن ویژگی ها را به دست آوردیم، برای ما نیز راه به سوی امام زمان علیه السلام باز می شود.

عالم اسباب

قبل از ورود به این بحث طرح یک نکته علمی دقیق و ظریف لازم است و آن نکته علمی این است که در عالم هیچ مسأله ای و هیچ موضوعی و مطلبی بدون علّت و سبب رخ نمی دهد. حتّی اگر کسی ضربان قلبش دو عدد بیشتر از عدد طبیعی اش می زند، این جهت و علّت دارد. در روایتی شریف و نورانی که رئیس المحدثین، شیخ صدوق و بزرگ قمیّین - اعلی اللّه مقامه الشریف - در کتاب توحیدشان ذکر کرده اند آمده است: «اَبَی اللّهُ اَنْ یُجْرِیَ الاَشیاءَ اِلاّ بِالاَسْباب»(۹۷)؛ خدا ابا دارد و امتناع می ورزد که اموری را در جهان به وجود آورد بدون علّت و سبب. خدا حکیم است، اگر عزّت می دهد جهت دارد، اگر ذلّت می دهد جهت دارد، اگر کسی خدمت حضرت می رسد جهت دارد، اگر کسی نمی رسد جهت دارد. این طور نیست که خدا بیاید فرضاً سیّد ابن طاووس را انتخاب کند و بگوید: تو می توانی برسی، ولی به من بگوید: تو نمی توانی. نه، اگر سیّد می

رسد جهت دارد. من یک نمونه اش را بگویم:

سیّد بن طاووس هر نان که نانوا می خواست برایش بپزد، به نانوا

می گفت: برو وضو بگیر. نانوا می رفت وضو می گرفت و می آمد. می گفت: برای هر نانی یک بسم اللَّه بگو. بسم اللَّه را می گفت و نان را می پخت. خوب این سیّد بن طاووس نان بدون بسم اللَّه را نمی خورد، نانوا باید با وضو باشد و با بسم اللَّه نان را بپزد. پیداست که سیّد باید برسد، ولی من نه، خودم نان را بدون بسم اللَّه و با غفلت و با بی توجّهی می خورم چگونه باید در کنار سیّد بن طاووس قرار بگیرم و به مردم بگویم: آقا خمس مالت را بده، خدا می گوید: خرجیت نوش جانت، اموالی که در سال اضافه می آوری آن اضافه اش را دارم می گویم، ۴۵ مال خودت، ۱۵ سهم امام و سادات است. ما ۱۵ را پرداخت نمی کنیم، سید بن طاووس اموالی که داشت ۴۵ را می داد و ۱۵ را مصرف می کرد. من در ۱۵ هم گیر دارم. پیداست که نباید برسم.

گذشتن از ریال

یکی از اساتید ما در مکّه معظّمه خدمت آقا امام زمان علیه السلام می رسد. حضرت را نمی شناسد، مگر بعد از غایب شدن . حضرت یک سنگی برمی دارد به ایشان می دهد و می فرماید: این سنگ را بخور! می گوید: آخر من سنگ را چطور بخورم؟ مگر سنگ هم خوردنی است؟! حضرت می فرماید: من می گویم بخور، این هم می فهمد که یک آدم فوق العاده و برجسته ای است، امّا نمی شناسد که حضرت است. فرمودند: سنگ را گرفتم. گفتم: یک آدم بزرگی دارد می گوید بخور. سنگ را داخل دهان گذاشتم و راحت الحلقوم شد، خیلی راحت خوردم. بعد با حضرت که قدم می زدیم هر چند دقیقه حضرت این جمله را می فرمود: «کُلُّ شَیْ ءٍ بِسَببٍ»:

هر چیزی سببی دارد، علت و جهتی دارد؛ یعنی اگر تو موفق به دیدار و ملاقات ما شدی جهتی دارد.

فرمود: جهتش این بود: ما مشرّف شدیم به مکّه. در آن سفر همه ریال هایی را که به من دادند همه را تقدیم به برادرم کردم. گفتم: برادر، ببین من چند بار مکّه آمده ام، من چند بار سوغات برای زن و بچّه خودم برده ام. تو اولین بارت است، این ریال ها را به تو می دهم، هر چه می خواهی بخری نوش جانت. از ریال گذشتم خدمت امام زمان علیه السلام رسیدم. هر چند قدمی که در محضرش می زدم می فرمود: فلانی، «کُلُّ شَیْءٍ بِسَبَبٍ» ؛ هر چیزی یک سببی دارد، علّت دیدار و ملاقات تو گذشتن از ریال بود.

شیخ رجبعلی خیّاط

شیخ رجبعلی خیّاط، آن عارف بزرگ، هم احاطه به عالم برزخ داشت، هم سیطره به عالم قیامت داشت. غوغا بود، یک انسان استثنایی. اگر نگویم در این عصر بی نظیر بود، دست کم کم نظیر بود .

به شیخ رجبعلی گفتند: شیخ رجبعلی! چه شد که چشم های برزخی تو باز شد؟ چه شد رابطه با امام زمان علیه السلام پیدا کردی؟ چه شد به مقام فنا رسیدی؟ دو فرشته بر تو نازل شدند و درس فنا را به تو آموختند؛ به تو گفتند: رجبعلی! از خود هیچ مگوی، رجبعلی! از خدا جز خدا هیچ مخواه.

فرمود: من جوان بودم، حدود ۲۳ سال سن داشتم. یکی از دختران اقوام شیفته ما شد. در خانه خلوتی قرار گرفتیم، محیط گناه آماده بود. تقاضای گناه کرد. هیچ منعی برای انجام گناه وجود نداشت. یک مرتبه به خود آمدم، رو به آسمان کردم و گفتم: خدایا من این گناه را

نمی کنم آن هم نه به خاطر بهشت، یا ترس از جهنّم، به خاطر تو و به عشق تو من این گناه را انجام نمی دهم. خدایا تو هم بیا زیر بغل مرا بگیر. از اطاق بیرون آمدم، دیدم چشم هایم کار می کند، مردم را با قیافه های باطنی و حقیقی که دارند می بینم.

بی خود رجبعلی، رجبعلی نشده، بی خود علاّمه بحرالعلوم، بحرالعلوم نمی شود. علاّمه حلّی، علاّمه حلّی نمی شود. امام امّت، امام امّت نمی شود. یک برجستگی هایی در وجودشان هست که به این جا و به این منزلت معنوی و روحانی و ملکوتی می رسند. ما باید این نکته ها را در زندگی بزرگان پیدا کنیم که چه کردند، آن ها پرده پندار دریدند، من و شما هم بدریم. دنیا پندار است. آن ها حیله و تزویر شکستند، من و شما هم حیله و تزویر را بشکنیم. آن ها از گناه رستند، من و شما نیز از گناه رها بشویم و نجات پیدا بکنیم. هر چیزی در جهان علّتی دارد، ما اسمش را گذاشته ایم تصادف. مگر ما در عالم تصادف هم داریم؟! تصادف یعنی چه؟ ماشین تصادف کرد، فلانی زمین خورد، فلانی سرش شکست، فلانی چنین و چنان شد. نه، ما تصادف در عالم و در مکتب نداریم، هر چیزی ظریف و دقیق سر جای خود است.

جهان چون چشم و خط و خال و ابروست که هر چیزش به جای خویش نیکو است زلزله سبب دارد، سیل سبب دارد، هر چیزی علّت و جهت و سبب دارد.

احمد چلویی

در تهران یک احمد چلویی بود که به احمد مرشد معروف بود. از اولیای خدا بود. در بازار تهران کنار مسجد جامع چلوکبابی داشت. اسم این بزرگوار را شنیده بودیم. وقتی

از مشـهد برمی گشتیم، رفتیم چلو کبابیش. دیدیم بالای چلوکبابیش نوشـته است: غذا نسـیه داده می شود. تعجّب کردیم. مگر چلوکبابی هم نسـیه می شود؟ بعـد دیدیم نوشـته است: پول دستی هم به مقدار امکان و توان داده می شود. تعجّب کردیم. این جا دیگر کجاست؟! از پلّه ها رفتیم بالا، نشـستیم، غـذا آوردنـد. دیـدیم که روغن نباتی در کار نیست. خود احمد چلویی یک ظرفی در دست دارد، با یک ملاقه روغن حیوانی، روی برنـج ها می دهـد. ایشان روغن نباتی را قبول نداشت می گفت: من تو خانه خودم روغن نباتی مصـرف نمی کنم، لـذا به مشتری هایم نیز نمی دهم. غـذایمان را خوردیم و آمـدیم بیرون. گفتیم: این جملا ـتی کـه ایشـان نوشـته است یعنی چه؟ گفتنـد: ایشـان از رفقـای شـیخ رجبعلی خیـاط بـود. این قضایـا را از مرحـوم شـیخ عبدالکریم حامد استادم دارم نقل می کنم که ایشان از شاگردان شیخ رجبعلی خیّاط بود. می فرمودند: بازاریان شاگردانشان را می فرستادند چلوکباب بخرند و ببرند مغازه. امّا آن قدر چلوکبابی ایشان عالی بود که همان سر ظهر غذای ایشان تمام می شد.

وقتی شاگردهای بازار می آمدنـد از طرف صاحب مغازه غـذا بخرنـد و ببرنـد، احمـد چلویی که غـذا را برای آن ها آماده می کرد، یک لقمه درشت کباب هم برمی داشت می گـذاشت تو دهان این شاگرد. بعضـی ها می گفتنـد: این چه کاری است که می کنی؟ خوب برای غـذا پول گرفتی، چرا نصف کبـاب را برمی داری به دهان شاگرد می گـذاری؟ می گفت: چون من می دانم این شاگردها که می روند مغازه مغازه دار بی انصاف که به او غذا نمی دهد، او باید نان و پنیر بخورد. اگر دلش بخواهد، چه کنم. می شود کسی که کباب دلش می خواهد ردش کنم برود؟ لااقل نصف کباب را می گذارم دهان

آن شاگرد.

جناب شیخ چرا احمد چلویی نوشته است غذا نسیه داده می شود؟ پول دستی هم به مقدار توان داده می شود؟ فرمودند: یک وقتی احمد چلویی بازارش کساد شد، هیچ کس دیگر از او چلوکباب نمی خرید. چلوکبابش خراب شده بود؟ خیر. خیلی عالی بود. احمد چلویی همان احمد چلویی و چلوکبابی همان چلوکبابی است. هیچ فرقی نکرده است دل ها دست خداست، دل ها را برگرداند. خدا به آن ها گفته است: از احمد چلویی چلوکباب نخرید، غذاهایش می ماند. خدایا یعنی چه؟ آمد خدمت شیخ رجبعلی خیّاط. جناب شیخ: کسی نمی آید از من غذا بخرد، اشکال کار کجاست؟

ایشان یک توجّهی فرمودند، بعد فرمودند: یک جوانی یک روز آمد چلوکبابی شما نشست، چلوکباب را خورد و گفت: احمد چلویی ببخشید امروز پول ندارم طلبت، فردا می آورم و می دهم. گفتی عیبی ندارد، رفت و روز دوم و سوم آمد، باز گفت: احمد چلویی! امروز هم پول ندارم فردا می آورم می دهم. دستش را گرفتی از پلّه هلش دادی، گفتی: برو پی کارت، مگر این جا خانه عمّه یا خاله است که می آیی می خوری و بعد فردا، فردا می کنی؟

آن جوان سیّد بود. با این حرکت تو دلش شکست. تا رضایت او را به دست نیاوری و او از تو راضی نشود، همین آش است و همین کاسه. دید جناب شیخ درست دارد آدرس و مشخّصات را می گوید. بلند شد آمد در به در به دنبال جوان. این طرف، آن طرف جوان را پیدا کرد. با او روبوسی کرد. از او معذرت خواهی کرد و به او گفت: باز هم بیا غذا بخور، مانعی ندارد. بعد هم دستور داد بالای چلوکبابیش نوشتند: نسیه داده

می شود، علاوه بر نسیه پول دستی هم داده می شود به مقدار توان. عالم، عالم اسباب است، تمام قضایا و جریانات به جا و به مناسبت رخ می دهد.

حاج علی اصغر دوا فروش

حضرت آیت اللّٰه شیخ مرتضی حائری - اعلی اللّٰه مقامه الشریف - مرد بزرگی بود. نشسته بود کنار جوی، پاچه هایش را زده بود بالا، پاهایش را گذاشته بود داخل آب. یک طلبه ای رسید گفت: آقا ببخشید چه ذکری بگوییم خوب است؟ شیخ فرمودند: تسبیح را بگیر دستت، هزار بار بگو مرده باد ماسوی اللّٰه، مرده باد ماسوی اللّٰه؛ یعنی برای خدا حساب باز کن، مردم نه چیزی به آدم می دهند نه چیزی از آدم می گیرند، نه ضرر می رسانند، نه نفع و سودی می رسانند.

در کتاب «سرّ دلبران» جریانش آمده است که حضرت آیت اللّٰه موسوی - سلّمه اللّٰه تعالی - فرمودند: قبل از این که این کتاب سرّ دلبران چاپ شود من در دفتری که خود شیخ مرتضی حائری نوشته بود، این جریان را مطالعه کردم. الآن هم در کتاب سرّ دلبران این جریان آمده است که من روزی به جمکران رفتم - ایشان به جمکران اعتقاد عجیبی داشت - در مسجد جمکران مشغول خواندن نماز شدم. دیدم بوی عطری می آید. این عطر از عطریّات عادّی و دنیوی نیست. اصلاً به دنیا شباهتی ندارد. این طرف را نگاه کردم که ببینم چه کسی این عطر را زده؟ دیدم نه، کسی دارای این عطر نیست، آن طرف را نگاه کردم، صاحب عطر را پیدا نکردم. آن روز فهمیدم یا آقا امام زمان علیه السلام در جمکران تشریف دارند، یا رجال الغیب - آنان که با امام زمان علیه السلام در ربطند

– در جمکران هستند، امّا هر چه گشتم این طرف و آن طرف کسی را پیدا نکردم. مأیوس از مسجد بیرون آمدم. همین که از مسجد بیرون آمدم دیدم از آن عطر خبری نیست.

آمدم مسجد امام حسن عسکری علیه السلام نزدیک حرم. – ایشان آن جا امام جماعت بود – می گوید: نماز جماعت را که خواندم از مسجد بیرون آمدم که به منزل بروم. در مسیر دیدم آن عطر جمکران یک مرتبه از مغازه کوچک دوافروش قدیمی به مشامم می خورد. تعجّب کردم. این بوی عطر در جمکران بود و تمام شد، امّا همان بو از این مغازه بیرون می آید. خدایا! من شنیده بودم صاحب این مغازه انسانی فوق العاده و برجسته است، با کسی کار ندارد، با کسی ربط و رابطه ندارد، سرش به کار خودش هست. این ها را اجمالاً می دانستم، ولی این قضیّه را هنوز ندیده بودم. رفتم جلو. گفتم: ببخشید، اجازه هست بیایم داخل مغازه؟ ایشان یک نگاهی به من کردند و گفتند: بگذار مشغول کارمان باشیم، مزاحم ما نشو؛ گفتم: اجازه بده من چند دقیقه می خواهم بیایم داخل مغازه. گفت: می گویم مزاحمت ایجاد نکن. گفتم: ببین من الآن گدای سمجم، ول کن نیستم، می آیم داخل مغازه ات، یک مطلبی است باید باتو در میان بگذارم. گفت: بفرمایید!

رفتم درون مغازه نشستم، گفتم: راستش را بگو، تو با کجاها در رابطه هستی؟ گفت: این حرف ها چیست؟ این سؤالات چیست؟ گفتم: راستش من بوی عطر مخصوصی در جمکران به مشامم رسید، بوی همان عطر بخصوص بدون کم و زیاد از مغازه شما بیرون می آید. علی رغم میل باطنیش فرمود: بله گاهی حضرت تشریف می آورند مغازه ما و گاهی

رجال الغیب می آیند. امروز رجال الغیب جمکران رفته بودند، آنجا مشغول خواندن نماز بودند و بعد از نماز هم آمدند مغازه من. من فهمیدم آن وقتی که من در جمکران بودم آن ها جمکران بودند، من از جمکران که بیرون آمدم و به مسجد امام رفتم، آن ها هم بعد از نماز آمده اند، رفتند مغازه این حاج علی اصغر دوافروش قدیمی. می شود انسان به این جا برسد؟ بله.

رمز موفّقیّت اولیا و کملّین

انسان اگر در کلاس اخلاص، در کلاس ساخته شدن و در کلاس پاکی و طهارت قرار گرفت موفّق می شود. مگر آن ها چه کردند که رسیدند، ما هم اگر همان کارها را انجام بدهیم می رسیم.

مرحوم شیخ رجبعلی خیّاط در اخلاص خیلی برجسته و فوق العاده بود. می فرمود: هر سوزنی را که برای غیر خدا زدم به دستم فرو رفت. هر لقمه ای را که برای غیر خدا خواستم بخورم آن لقمه گریبانگیرم شد. لقمه می خوری برای خدا، حرفی می زنی برای خدا، حرف می شنوی برای خدا، همه کارهایت باید برای خدا باشد. ایشان در اخلاص خیلی قوی و قدرتمند بود.

شیخ رجبعلی در مسجد امام تهران (مسجد شاه ملعون سابق) که مسجد متّصل به بازار است، گاهی با رفقا و شاگردانش جمع می شدند حمد و سوره شاگردانش را درست می کرد. یک وقتی در حین این که حمد و سوره رفقا و شاگردانش را درست می کرد دو تا بچّه دعوایشان می شود. یکی از بچّه ها که ضعیف تر بود، دید الآن است که کتک بخورد.(۹۸) دید این جا جای فرار است، پا به فرار گذاشت. پناهنده شد به جلسه مرحوم شیخ رجبعلی خیّاط. جناب شیخ خودش را جمع و جور کرد و گفت: خدایا من دعوا و

نزاع را به رخ بچّه نمی آورم، از این بچّه برای تـو حمـد و سـوره اش را می پرسم. گفت: بچّه جـان تو هم حمـد و سوره ات را بخوان ببینم. شروع کرد به خواندن حمد و سوره. تمام شد.

یک مرتاضـی بود گوشه مسـجد امام تماشا می کرد. دید کار شـیخ گرفت که گرفت. جلسه به پایان رسید. آمد خدمت جناب شیـخ، گفت: امروز این کار مخلصانه ای که کردی حسابی کارت گرفت. گفت من پنـج تا علم دارم، این پنج علم را به تو می دهم، آن یـک عمـل خالصت را به من بـده، شـیخ رجبعلی فرموده بود: اگر این علوم تو به دردت می خورد نوش جانت، برای خودت، چرا به من می خواهی بدهی؟ خودت هم فهمیدی که این ها به درد نمی خورد، کیمیا به چه درد می خورد؟(۹۹)

بر سر بازار عشق ای عزیز از تو به یک جو نخرند صد هزار کشف و کرامات را

کشف و کرامات طبیعی منهای خـدا از مسیر ریاضت های هنـدویی به چه درد می خورد؟ علم کیمیا می خواهم چه کنم؟ علم کیمیا و هیمیا و ریمیا و سـیمیا به چه درد من می خورد؟ اگر این ها فایـده داشت با من معامله نمی کردی. خودت هم فهمیدی که این ها به درد نمی خورد.

این اخلاص شـیخ رجبعلی خیّاط بود که به شاگردانش دسـتور داد آن آیه مبارکه را بخوانید خدمت آقا امام زمان علیه السـلام می رسید. این اخلاص شیخ رجبعلی خیّاط بود که قضایا را می دانست، باطن ها را می دید، خبر از قضایا و جریانات داشت.

یکی از شـاگردان ایشـان دنـدانساز است، الآـن در مشـهد است، سوار ماشـینی می شود در ماشـین یـک مقـدار راه که می آید برایش مکاشفه می شود. نگاه می کند به ماشین می بیند همه مسافرین زن

هستند. تعجّب می کند؛ با خود می گوید: وقتی من سوار ماشین شدم راننده مرد بود، چرا الآن زن است؟ مسافرین که مرد بودند، چرا همه زن شدند؟ خیلی تعجّب می کند. می آید خدمت شیخ رجبعلی خیّاط. ببخشید جناب شیخ، من وقتی می خواستم بیایم خدمت شما، سوار ماشینی شدم راننده مرد بود، مسافرین مرد بودند، یک مقدار که راه آمد همه را دیدم که زن هستند.

مرحوم شیخ رجبعلی فرمود: وقتی سوار ماشین شدی یک مقدار ماشین راه آمد، یک زن غیر محجّبه سوار ماشین نشد؟ گفت: چرا آقا درست است. یک زن بی حجاب سوار ماشین شد. فرمود: وقتی زن بی حجاب سوار ماشین شد، راننده دلش به طرف او رفت. در آیینه به او نگاه می کرد، مسافرین هم محو او شدند. لذا راننده زن شد، مسافرین هم زن شدند. اگر انسان به نامحرم نگاه کند شکل و قیافه اش هم تغییر می کند. بزرگان می گویند: انسان در هر نیّتی و در هر فکری قرار بگیرد طبق آن فکر و نیّت شکل ملکوتیش تبدیل می شود به همان فکر و اندیشه ای که در سر دارد.

چه شد شیخ رجبعلی خیّاط آن همه احاطه داشت؛ ماشین را می بیند، علم بلایا و منایا دارد، وقتی سلام به سه جانب می دهد، خدمت حضرات معصومین می رسد. بعد از هر نمازی که سلام می داد امام زمان علیه السلام را زیارت می کرد. چرا؟ چون مرد خدا بود، اخلاص داشت.

اخلاص و تأثیر اسم اعظم

یک مرتاض پاکستانی می آمد خدمت ایشان، اسم اعظم هم داشت. مرحوم شیخ رجبعلی فرموده بود: این اسم اعظم به چه دردت می خورد؟ می خواهی چه کنی با این اسم اعظم؟ گفته بود: جناب شیخ در جنگ جهانی دوّم تانک های هیتلر از تنگه عبور

نمی کرد، من بـا اسم اعظم عبور دادم؛ چون به نفع مسـلمان ها بود. گفتم: یک مقـدار از این یهودی های عنود لجوج بـدبخت کشـته شونـد، مـا عبور دادیم. شـیخ رجبعلی خیّـاط گفته بود: پس بیا با این اسم اعظم یک سـری از کارها را بکن، خانوارهای فقیر را خرجی بده. این کار را هم انجام داد.

بعـد او به شـیخ رجبعلی گفته بود بـا این که من اسم اعظم دارم، هزار بـار یـا اللّٰه می گویم، هیـچ خـبری نمی شود، هیـچ کس جواب مرا نمی دهـد، امّا تو یک بار می گویی یا اللّٰه، در و دیوار جوابت را می دهنـد. همه همراه تو می گویند: یا اللّٰه، یا اللّٰه، حضـرت حق به تو می گوید: لبّیک عَبْدی جواب تو را می دهد. من اسم اعظم دارم جواب نمی گیرم، امّا تو اسم اعظم نداری یـک یا اللّٰه می گویی جواب می گیری؟! شـیخ رجبعلی فرموده بودنـد: من برای خـدا می گویم، تو برای نخود و کشـمش می گویی. تو یا اللّٰه می گویی، برای این که برای تو مکاشفاتی بشود و چیزهایی به تو نشان بدهند. من برای خدا می گویم. چیزی از خـدا نمی خـواهم. چـون دوسـتش دارم می گویم یـا اللّٰه. گفته بود: درست است من می خواهم برای خـدا بگویم، امّـا یک چیزهایی در مسیر نشانم می دهند دلم می رود، دیگر نمی توانم برای خدا یا اللّٰه بگویم.

آن گاه شیخ رجبعلی فرموده بود: اسم اعظم خدا کلمه «اللّٰه» است. یک سری روایات هم این بحث را دارد. یک بزرگی هم از اهل مازندران کتابی نوشته به نام دو چوب و یک سنگ. اسم اعظم را با رموز آن جا نوشته بود، هرکس هم تا به حال خوانده نفهمیده بود که دو چوب و یک سنگ چه می شود؟

می شود ۱۱۰. ایـن هم رمز است؛ یعنی علی. نمـک از نظر ابجـد یعنی علی. یمین از نظر ابجـد یعنی علی. اصـحاب یمین یعنی اصـحاب امیرالمؤمنین علیه السلام، اصحاب علی اصحاب یمین هستند. شمال از نظر ابجد یعنی اوّلی و دوّمی و سوّمی. اصحاب شمال یعنی آن هایی که از یاران اوّلی و دوّمی و سوّمی هستند.

این آیه قشـنگ است: «اِنَّ اَنْکَرَ الاَصْواتِ لَصَوْتُ الْحَمیر»(۱۰۰)؛ بدترین صداها صدای درازگوش است. یک وقت نصف شـب صـدای عَرّ و عَرَّش بلنـد می شود، دلخراش هم هست. یک مرتبه همه وحشت می کننـد. در روایات وارد شـده تفسـیر علیّ بن ابراهیم قمی را ببینیـد فرمودنـد: باطن این آیه، اوّلی و دوّمی و سوّمی است. از نظر ابجد هم حساب شده اوّلی و دوّمی و سوّمی بودند. شیخ رجبعلی خیاط فرموده بود: اسم اعظم خدا کلمه اللَّه است.

اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش که به تلبیس و حیل دیو مسلمان نشود

هرکس می خواهـد اسم اعظم یعنی اللَّه برایش کار بکند، فرموده بود: اخلاص. کلیدش اخلاص است. یعنی اگر برای خدا اللَّه بگویـد، کارش درست می شود. شـیخ رجبعلی برای خـدا حرکت کرد، برای خـدا می گفت، برای خدا می نشـست، برای خدا غذا می خورد، برای خدا استراحت می کرد، لذا خدمت امام زمان علیه السـلام می رسـید. ما هم بیاییم در کلاس اخلاص کار کنیم، یک مقدار هم برای خدا حساب باز کنیم.

اخلاص رمز موفقیت

یادم هست یک آقایی می آمدنـد خـدمت حضـرت آیت اللَّه بهاءالـدینی – رضوان اللَّه تعالی علیه – گاهی می گفتند: آقا پدر زنم سـلام به شـما رساندند. یک بار گفت: آقا ببخشـید! پدر خانمم به شما سلام رساندند، ایشان فرمودند: به پدر خانمت بگو یک مقدار هم برای خدا

کار بکنـد. همه اش که انسان نمی توانـد برای غیر خـدا کار بکنـد، یک مقـدار هم باید برای خدا کار کرد. هرکس برای خدا کـار کنـد کـارش می گیرد. هر کسـی برای خـدا کار کنـد مقرّب می شود، هر که برای خـدا کار بکنـد در نزد امام زمان علیه السلام هم مقرّب می شود.

من یادم هست اوایل کارِ حاج آقا قرائتی بود. در قم یکی از آیت اللّه ها که الآن بزرگ است، امام زمان علیه السـلام را خواب دیده بود. حضـرت فرموده بودند: مثل قرائتی کار کنید، ببینید که چگونه با اخلاص کار می کند. برای خدا کار می کند، برای چه باید کار ایشان بگیرد؟ این همه بیننده، این همه شنونده، برای این که برای خدا حرکت می کند و کار می کند.

پیروزی در اخلاص است. موفقیّت در اخلاص است. جذب کردن در اخلاص است. ارتباط پیدا کردن با امام زمان علیه السلام در اخلاـص است. ارتباط پیـدا کردن با اولیای کمّلین در اخلاص است. سـعی کنیم دست کم بعضـی کارهایمان را برای خـدا انجام بدهیم. بعد شما ببینید چه خواهید دید. این رمز عالی و برجسته موفقیّت اولیاء اللّه و کمّلین است.

سیدبن طاووس

سیّد بن طاووس به جایی رسیده که می دانید به امام زمان چه می گوید.

نَزیُلکَ حَیْثُ مَا اتَّجَهَتْ رِکابی وَ ضَیْفُکَ حَیْثُ کُنْتُ مِنَ البِلادِ

آقـا جـان هر شـهری که می روم، هر شـهری که وارد می شوم، بر تو وارد می شوم. همه جهان را مملوک تو می دانم. هر کجا مهمان می شوم، مهمان توام. چقدر عالی است انسان این منطق را پیدا کند.

در «کشف الْمَهَجَّه فی ثَمَرَهِ الْمُهْجَه» نوشـته است: سیّدمحمّد، روز عـاشورا بود، در حرم امام حسـین علیه السـلام نشسـته بودم، مشغول خواندن زیارت عاشورا بودم، یک قاصد آمد به

نزد من و گفت: سیّد خدا به تو پسر داده است، همین که به من خبر داد تو به دنیا آمدی سجده شکر به جای آوردم. با امام زمان قرار دادی بستم؛ گفتم: مهدی جان، یا صاحب الزمان، من لقب این بچّه ام را گذاشتم عبدالمهدی. تو بنده و نوکر امام زمانی، با امام زمان عهد کردم تو نوکر حلقه بگوش حضرت باشی. سیّد محمّد، من وجود امام زمان علیه السلام را از راه قرآن برای تو ثابت نمی کنم، از مسیر روایات اثبات نمی کنم، از مسیر و دلیل عقلی برایت وجود امام زمان را اثبات نمی کنم، بلکه امام زمان را به تو نشان می دهم، تا باور کنی. این عالم امام دارد.

ای آفرین بر سیّد بن طاووس! بی نظیر است در میان علمای ربّانی، خیلی عجیب و غریب است! فیض هم در قالب شعر حضرت را مورد خطاب قرار داده است. عرضه می دارد: آقا جان!

هر جا که روم نالم چون بلبل شوریده

سرتاسر عالم را گلزار تو می بینم

این دل شیدای ما گرم تمنّای تو

کی شود آخر پدید طلعت زیبای تو

گر چه نهانی ز چشم دل نبود ناامید

می رسد آخر به هم چشم من و پای تو

کربلا، درس اخلاص

برویم کربلا- درس اخلاص را از کربلا- بیاموزیم. در این جمله خوب دقّت کن: «اَلْحَمْدُلِلَّه عَلی عَظیمِ رَزِیَّتی اَللَّهُمَّ ارْزُقْنی شَفاعَةَ الْحُسَیْنِ یَوْمَ الْوُرُودِ وَ ثَبِّتْ لی قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَکَ مَعَ الْحُسَیْنِ».(۱۰۱) قربان اسمت بشوم، چه دلرباست، من نمی گویم، جامعه کبیره می گوید. خوب دقّت کن، امام هادی علیه السلام می فرماید: «فَما اَحْلی اَسْمائَکُمْ وَ اَکْرَمَ اَنْفُسَکُمْ وَ اَعْظَمَ شَأْنَکُمْ وَ اجلَّ خَطَرَکُمْ وَ اَوْفی عَهْدَکُمْ»(۱۰۲)؛ چقدر نامتان شیرین است و حلاوت دارد، مخصوصاً در میان

امامان نام مقدّس حسین علیه السلام «وَ اَصْحابِ الْحُسَیْنِ اَلَّذینَ بَذَلُوا مُهَجَهُمْ دُونَ الْحُسَیْنِ علیه السلام».(۱۰۳) ببین خدای منّان در زیارت عاشورا چه گفته است. همه زیارات ما از ناحیه امامان معصوم ماست، زیارت عاشورا سندش به خدا می رسد، زیارت عاشورا از احادیث قدسیّه است. می دانید یعنی چه؟ یعنی خدا می گوید: حسین جان! اوّلین روضه خوان تو منم. روضه خوان دوّم تو جبرائیل است که برای حضرت آدم روضه تو را خواند، من باید تو را معرّفی کنم و به مردم یاد بدهم که چگونه تو را بخوانند. حالا خدا در زیارت عاشورا چه می گوید: «اَلَّذینَ بَذَلُوا مُهَجَهُمْ». یک وقت انسان با خدا معامله می کند، جان می دهد، بهشت را می خرد؛ «اِنَّ اللَّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنینَ اَنْفُسَهُمْ وَ اَمْوالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ».(۱۰۴) می گوید: جان و مال بده بهشت لقا به تو می دهم. یک وقت هبه است؛ «یَا بْنَ عِمْران هَبْ لی مِنْ قَلْبِکَ الْخشُوعَ وَ مِنْ بَدَنِکَ الْخُضُوعَ وَ مِنْ عَیْنَیْکَ الدُّمُوعَ»(۱۰۵): موسی ای پسر عمران، از بدنت آرامش، از دلت نرمش، و از چشمت اشک را به من هبه کن. از من مزد مخواه، ولی گاهی هبه کننده به هبه خود نظر دارد، امّا عالی ترین کلاس بذل است. اوّلاً هر چه دارد می دهد. ثانیاً اصلاً نگاه نمی کند چه داده است. لذا می گوید: «اَلَّذینَ بَذَلُوا»: یاران حسین علیه السلام بذل کردند. عالی ترین درجه اخلاص را واجد بودند.

گفتار نهم

اشاره

قالَ اللَّه الحکیم فی محکم کتابه الکریم اعوذ باللَّه من الشیطان الرجیم: «یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اِنْ تَتَّقُوا اللَّه یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقاناً وَ یُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ وَ اللَّه ذُوالْفَضْلِ الْعَظیم»(۱۰۶)

ثُمَّ قالَ مَوْلانا امیرالمؤمنین علیّ ابن ابیطالب علیه السلام: «مَنِ اتَّقی اللَّه عَزَّ

وَ قَوِیَ»(۱۰۷).

علم بدون تقوا

یکی از اساتید بزرگ و بنام حوزه علمیّه قم، جریانات عجیب و غریبی دارد. یکی از جریانات ایشان از این قرار است: ایشان برای تبلیغ به شهری تشریف برده بودند. برنامه ایشان این بود که بیش از یک منبر نمی پذیرفتند. هر چقدر هم که اصرار می کردند زیر بار نمی رفتند. فرموده بودند: یک روزی جوانی آمد و مرا برای منبر رفتن در یکی از دهات، دعوت کرد، گفت: فردا یک نفر در فلان ده مجلسی دارد، شما تشریف بیاورید و آن جا منبر بروید. گفتم: چشم می آیم. بعد از این که جوان رفت با خودم فکر کردم یعنی چه؟ من که یک منبر بیشتر نمی پذیرفتم چطور شد که بدون اختیار به این جوان وعده دادم؟ گفتم: حتماً سرّی دارد.

ما قرارمان را گذاشته بودیم که فردا بیاید سراغ ما و به اتفاق برویم دهات. فردا قاطری آورد و گفت: باید سوار قاطر بشوید. آن جا منطقه ای نیست که ماشین بتواند برود، حرکت کردیم و رفتیم. در بین راه دیدم آن جوان به صحرا و کوه و دشت نگاه می کرد و مرتّب گریه می کرد. این استاد بزرگوار حوزه گفت: من خیال کردم کسی از او مرده است. گفتم: پدرت مرده است؟ گفت: نه. گفتم: مادرت مرده است؟ گفت: نه. گفتم: بچّه ات مرده است؟ گفت: نه. گفتم پس چرا به این شدّت گریه می کنی؟ گفت:

به صحرا بنگرم صحرا تو وینم به دریا بنگرم دریا تو وینم به هر جا بنگرم کوه و در و دشت نشان از قامت رعنا تو وینم من هر چه می بینم همه جلوه های خدایند، همه هستی آیینه است، خدا را در این آیینه می بینیم. گفتم: عجب

جوانی! معلوم می شود این که من بی اختیار گفتم: چَشم، می آیم. به این جهت بوده است؛ کسی که مرا دعوت کرده است فوق العادگی دارد.

گفتم: استاد داری؟ گفت: بله. پرسیدم: استادت کیست؟ گفت: همان پیر زنی است که شما را دعوت کرده است. گفتم: عجب پیرزنی! چنین استادی، چنین شاگردی تحویل داده است. ما را هم که جذب کرده و کشانده به این جا. رفتیم که ببینیم این پیر زن کیست و چه کاره است. وارد خانه شدیم. در محضر پیرزن فرتوت قدخمیده ای نشستم. دیدم پیرزن اعجوبه روزگار است. به او گفتم: نظرت درباره من چیست؟ گفت: تو را دریایی از علوم می بینم. (درست هم گفته بود) ولکن این دریای علوم گِل و لای و لجنِ فراوانی دارد. آب، آلوده است، زلال نیست. آب آلوده به چه درد می خورد؟ نگاه کردن به آب زلال است که نشاط آور است و غم و غصّه آدمی را از بین می برد.

ثَلاثَةٌ يُذْهِبنَ عَنْ قَلْبٍ حَزَنْ اَلْماءُ وَ الْخَضْراءُ وَ الْوَجْهُ الْحَسَنْ آب زلال غم و غصّه را از بین می برد، امّا آب آلوده و گل آلود انسان را مشمئز می کند. گفتم: چه کنم؟ گفت: بلند شو برو یک ماه مبارک رمضان برای خودت منبر برو، خودت را بساز و بعداً بیا برای مردم منبر برو. من از همان جا آمدم به شهر. ساکم را بستم. هر چه گفتند: بمان، گفتم: نمی مانم، ساکم را بستم و به شهرم رفتم.

صندلی می گذاشتم و یک ماه رمضان منبر می رفتم. حالا این قضیّه را برای چه گفتم؟ برای این که اگر آب گل آلود بود، گرچه انسان عالم باشد و به فنون وارد باشد، این آب

گل آلود نمی توانـد اشـیا را منعکس کنـد و نشان دهد. باید آب زلال باشد تا انسان بتواند عکسـش را در آب ببیند و مشاهده کنـد. اگر آب تیره و تار بود فایـده نـدارد. اگر درون انسان تیره و تار بود، به خاطر گناهان است. گناه درون را تیره و تار مملّو از گرد و غبار می کند.

اگر در مقابـل آئینه بـایستیم و یـک باز دم و یک نفس به آینه بزنیم، و بخار نفس، بر آیینه بنشـیند آیا دیگر می توانیم خود را ببینیم؟ خیر. اوّل با دستمال آن را باید پاک کنیم تا بتوانم خود را در آن ببینم. آیینه، تحمّل یک نَفَس زدن ما را ندارد. با یک آه مکـدّر می شود و انسـان دیگر چهره اش را در آن نمی بینـد. دل به منزله آیینه می مانـد، آیینه دل تـاب یک مکروه نـدارد. انجام مکروهات یعنی آه کشـیدن به آیینه دل. تاب تحمّل گناه را نـدارد. گناه به منزله زنگار این آیینه است. «کَلَّا بَلْ رانَ عَلی قُلُوبِهِمْ ما کانُوا یَکْسِبُون»(۱۰۸).

گناه بر شـیشه دل زنگار می آورد و شـیشه دل دیگر نه خدانما، نه امام زمان نماست، نه بهشت نما و نه آسـمان نما. اصـلاً نمی تواند چیزی را از خودش نشان بدهد. ما باید این گِل و لای گناه و رذایل اخلاقی را بزداییم. باید با این زنگارها مبارزه کنیم تا شیشه دلمـان صـافِ صـاف و زلالِ زلال شود. آن وقت ببین عکس رخ یار در پیاله دل می افتـد یا نه؟! آن گاه عکس رخ امام زمـان علیه السـلام در آن می افتـد. این دل می شود دل امـام زمان نما، دل خـدانما، دل فرشـته نما. مگر غیر از این است که از لسان شریف سه

معصوم: پیامبر ختمی مرتبت، رئیس مذهب، امام صادق علیه السلام و خود آقا امام زمان علیهم صلوات اللّه اجمعین این تشبیه به ما رسیده است؟

میرزا ابوالفضل قهوه چی

میرزا ابوالفضل قهوه چی تشریف برده بودند امام زاده آقاعلی عبّاس، از نوادگان حضرت باب الحوائج الی اللّه آقا قمر بنی هاشم علیه السلام. آن جا متوسّل شده بود، افتاده بود، مردم جمع شده بودند که او را به دکتر ببرند. گفت: آقاجان رهایم کنید، دکتر مرا به این روز انداخته است.

بیمار و زارم انت الطبیب درد تو دارم انت الحبیب از توست دردم گِرد تو گردم درمان دردم انت الشفیق کرده زر کیمیای عشق تو زردم نسخه نویسد طبیب کین یرقان است

لذا بعضی ها بیمارند، امّا بیمار مولایند. مگر نه این است که مجدّد مذهب، کلمه محبوب قرن، امام امّت - رضوان اللّه تعالی علیه - این چنین سرودند:

من به خال لبت ای دوست گرفتار شدم چشم بیمار تو را دیدم و بیمار شدم خوب امام بیمار شد، امّا بیمار چشم بیمار و خمّار محبوب و معشوق. خوشا به حال آنان که بیمار یار باشند.

عاشق شو ورنه روزی کار جهان سرآید

ناخوانده درس مقصود در کارگاه هستی در ضعف و ناتوانی همچون نسیم خوش باش بیماریِ در این ره خوشتر ز تندرستی دکتر، میرزا ابوالفضل قهوه چی را به آن روز انداخته است. ایشان در بازار قم قهوه خانه داشتند. ایشان چهارشنبه ها و جمعه ها به جمکران می رفتند. بازاری ها گفتند: میرزا ابوالفضل جمعه برای خودت برو جمکران و چهارشنبه ها برای ما باش. ما چای می خواهیم. چهارشنبه نرو، به ما چایی بده.

او گفته بود: من که جمکران را رها نمی کنم به خاطر چای دادن به شما. بعضی از بازاری ها او

را تهدید کردند؛ گفتند: میرزا ابوالفضل، اگر بخواهی چهارشنبه به جمکران بروی و به ما چای ندهی قهوه خانه ات را می بندیم. گفت: ببندید. خیال می کنید به خاطر فروش چای من از امام زمان علیه السلام دست برمی دارم؟ مگر من یوسف فروشم؟ یوسف را بفروشم، چه بخرم؟ مگر من مثل برادران یوسفم؛ «وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَراهِمَ مَعْدُودَه».(۱۰۹) آن هم به درهم های قلّابی و ناقص یوسف را فروختند. من به جمکران می روم.

فرموده بودند: ما جمکرانمان را می رفتیم یک شبی آقا امام زمان علیه السلام را در خواب دیدم(۱۱۰). حضرت فرمودند: میرزا ابوالفضل! گفتم: جانم آقا جان، قربانت گردم، چه می فرمایید؟ فرمود: این بازاری ها تصمیم گرفته اند به در قهوه خانه ات قفل بزنند. گفتم: آقاجان بزنند، من مگر بزغاله ام که مع مع، کنم و بگویم: جو می خواهم؟! (آنچه عیان است چه حاجت به بیان است.) خدا ناظر است، رزق مرا می دهد. قفل بزنند، من که جمکران تو را رها نمی کنم. آقا یک لبخندی زدند، یک مرتبه از خواب پریدم، دیدم نزدیک اذان صبح است. خوب صبح شد، رفتم سراغ قهوه خانه ام، دیدم همان طور که آقا فرموده بودند بازاری ها به در قفل زده اند. خودم هم رفتم یک قفل خریدم به در قهوه خانه ام زدم. گفتم: قهوه خانه! خداحافظ.

این جا مرد می خواهد. ببینیم ما با قهوه خانه خداحافظی می کنیم یا با خدا. با چه کسی خداحافظی می کنیم. مواظب معاملات، مواظب خطوط، مواظب حرکاتمان باشیم. بعضی ها می فهمند که گروهک های غیر قانونی باطل هستند، امّا برای رسیدن به مقاصد شوم و ننگینشان، برای چند تا رأی جمع کردن و برای ریاست چند روزه دنیا آمدند و دینشان را، خدایشان را، حرّیّتشان را، امامت و ولایت را

و همه چیز را فروختند.

برای رسیدن به دنیا بیایند از میرزا ابوالفضل یاد بگیرند. چه کرد میرزا ابوالفضل قهوه چی؟ میرزا ابوالفضل قهوه چی می فرمود: یک وقت در جمکران در عالم مکاشفه خدمت حضرت رسیدم، حضرت فرمودند: میرزا ابوالفضل، این همه جمعیّت را که می بینی به جمکران آمده اند، یک نفر به خاطر من نیامده است؛ یکی می گوید: آقا جان خانه می خواهم، یکی می گوید: آقا جان لانه می خواهم، یکی می گوید: آقا جان دانه می خواهم، یکی می گوید: زن می خواهم، یکی می گوید: مریضم، یکی می گوید: پول می خواهم. یکی نیست که بیاید و بگوید: آقا جان دلم تنگ شده، من آمده ام تو را صدا بزنم، فقط تو را می خواهم...!!

یک رندی رفت مشهد. شنیده بود هرکس بار اوّلش باشد سه دعا از او مستجاب است.گفت: آقا جان من شنیده ام سه دعای من مستجاب است. من سه تا حاجت دارم؛ حاجت اوّلم این است که تو را می خواهم. حاجت دوّمم این است که آقا جان تو را می خواهم. حاجت سوّم من این که تو را می خواهم. چند نفر از این ها سراغ دارید؟ چند نفر سراغ دارید که محبوب را در میان تمام خواسته ها انتخاب بکند؟ بلند شود برود جمکران بگوید: آقا جان! من تو را می خواهم.

میرزا ابوالفضل و میرزا ابوالفضل ها در دو راهی ها خدا را انتخاب می کردند، بیمار خدا بودند، گریان خدا بودند، نالان خدا بودند و در این مسیر حرکت می کردند.

شباهت حضرت حجّت به خورشید

فرمودند: «وَ اَمَّا وَجْهُ الْاِنْتِفاعِ بی فی غَیْبَتی فَکَالْاِنْتِفاعِ بِالشَّمْسِ اِذا غَیَّبَهَا عَنِ الْاَبْصارِ السَّحابُ»(۱۱۱)؛ مَثَل من و مَثَل بهره برداری از منِ امام زمان علیه السلام در عصر و زمان غیبت، به مانند خورشیدی در پس پرده ابر می ماند. حضرت خود

را به خورشید تشبیه کردند.

مرحوم علاّمه مجلسی، در جلد ۵۳ بحار الانوار این روایت را ذکر می کند و هشت تشبیه عالی را استفاده می کند، بعد می فرماید: هشت وجه شباهت دیگر را من مُلْهَمْ شدم و فهمیدم، ولی آن جا دیگر یادداشت نکرده است. فرموده است: بر تو باد به تدّبر. اگر فکر کنی خیلی بیش تر از این ها می فهمی.

یکی از وجوه شباهت حضرت آقاامام زمان علیه السلام به خورشید این است شما ببینید ما یک منزلی را می سازیم، آیا خورشید به درون آن ساختمان می تابد یانه؟ جوابش این است: به هر مقداری که ما پنجره و در به سوی خورشید باز کنیم، به همان مقدار از نور خورشید بهره می بریم. درهای رو به خورشیدِ اطاق ها می توانند درون ساختمان را از نور و حرارت خورشید بهره مند کنند. لذا فرمودند: خانه ها را رو به آفتاب بسازید. خانه ای که آفتاب اوّل وقت به آن می تابد، اهل آن خانه کمتر مریض می شوند، میکرب های خانه کشته می شوند. این برای خورشید طبیعت و ظاهری.

دل به منزله اطاق چهار دیواری می ماند. خورشید فروزان امامت و ولایت، نور امام زمان، حرارت و تابش امام زمان علیه السلام، چه زمانی به دل می تابد و در آن منعکس می شود؟ دل از نور و حرارت امام زمان، از رؤیت امام زمان، از جمال زیبا و دل آرای امام زمان می تواند بهره ببرد، امّا زمانی که پنجره به سوی امام زمان باز کند. دل باید با پنجره باشد، پنجره دل تقوا، امّا توسّل، ایثار و از خود گذشتگی است. پنجره خدمت به ذرّیّه پیامبر ختمی مرتبت علیهم السلام، انس با قرآن، بندگی، آن هم بندگی کامل و جامع و تمام عیار است.

پنجره دل، محافل و مجالس ذکر اهل بیت است، پنجره دل، زیارت مشاهد مشرّفه است. ما اگر این پنجره ها را باز کردیم - یک وقت دیدی یک دل، صد تا پنجره دارد - خورشید صبح بیرون می آید، به دل می تابد. وسط روز به دل می تابد. وقتی عصر می شود به دل می تابد. دم غروب می شود به دل می تابد.

اگر می خواهیم از آفتاب امام زمان بهره ببریم باید، روزنه هایش را زیاد کنیم. عبادات روزنه است، توسّلات روزنه است، فریادها و سوز و گدازها همه این ها روزنه به سوی امام زمان علیه السلام است. «قالَ الصَّادِقُ علیه السلام: وَ اللَّهِ لَاَمْرُنا اَبْیَن مِن هذِهِ الشَّمسْ»(۱۱۲)؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: به خدا قسم مسأله و موضوع امامت و ولایت ما از نور خورشید هم روشن تر است. اگر می بینید بعضی زیر بار ولایت نمی روند دلشان پنجره ندارد. دلشان در ندارد. چهار دیوار بلند کشیده است : ۱ - دیوار شهوت. ۲ - دیوار غضب. ۳ - دیوار ریاست. ۴ - دیوار آمال و آرزوهای بلند. اصلاً پنجره ای هم نگذاشته است. این دل با چهار دیواره آتشین و جهنمی چگونه می خواهد ولایت را بفهمد؟ چگونه می خواهد به این نکته برسد؟

فرمود: «وَاللَّهِ اِنَّ شَیعَتَنا اَشَدُّ اتّصالاً بِنا مِنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ بِالشَّمسِ»؛(۱۱۳) نور خورشید چقدر اتّصال به خورشید دارد؟ نور که از خورشید می خواهد حرکت بکند بیاید به طرف زمین یک جانبش زمین و یک جانبش متصّل به خورشید است. هشت دقیقه و دو ثانیه و به تعبیر دیگر پانصد ثانیه طول می کشد تا نور خورشید به زمین برسد.(۱۱۴) فرمود: به خدا قسم شیعیان ما اتّصالشان به ما از اتصّال نور خورشید به خورشید قوی تر و

محکم تر است. شیعه رابطه و اتّصال دارد، پنجره باز کرده است. خورشید فروزان امام زمان علیه السلام نور افشانی می کند و از این پنجره ها وارد دل می شود.

بنابراین ما باید شیشه دل را زلال و پنجره های فراوان به سوی خورشید باز کنیم تا بتوانیم بهره ببریم و گرنه خورشید می گوید: من خورشیدم، من هستم، من غایب حقیقی و غایب معنوی نیستم. این تویی که دیوار کشیده ای و نمی خواهی از نور من بهره ببری.

ان شاءاللّه برای دلمان هر چه بیش تر پنجره به سوی خورشید حقیقی و معنوی؛ یعنی امام زمان علیه السلام باز کنیم، تا موفّق به دیدار حضرت گردیم و بتوانیم جمال دلربایش را زیارت کنیم.انسان باید نسبت به خدا و امام زمان معرفت و شناخت و محّبت پیدا کند، تا هم سنخ و مأنوس با حضرت مهدی علیه السلام شود، که معرفت و محبت از طریق عبودیّت و بندگی بدست می آید؛ «وَ اعْبُدْ رَبَّکَ حَتّی یَأْتِیَکَ الْیَقین».(۱۱۵) از طریق غافل نبودن از حق و دائماً به یاد خدا بودن و مراقبت نفس کردن، و کارها را رنگ خدایی دادن حاصل خواهد شد. اگر انسان عارف و محبّ حق شد در دل مردم نیز خواه ناخواه جای خواهد گرفت؛ «اِنَّ اَلَّذینَ امَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحات سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدّاً»(۱۱۶). وگرنه، اگر از حزب شیطان و گوش به فرمان نفس بود، ذلّت دنیا و آخرت رابرای خودش به ارمغان می آورد.

من یادم هست با یکی از رفقا خدمت حضرت آیت اللّه بهاءالدینی قدس سره بودیم. گفت: آقا! این ها دارند قائم مقام رهبری را معرّفی می کنند. بعد فرمودند: سه جلد کتاب نوشته بود، حدوداً ۷۵۰ صفحه. کتاب هایش را آورد منزل ما و گفت: آقا ! من

این کتاب ها را در باب ولایت فقیه نوشته ام و درس گفته ام. فرمودند: به او گفتم: تو میفهمی ولایت فقیه چیست؟ گفت: چیه؟ گفتم: ولایت فقیه آن است که انسان در درون و باطن، حاکم نفسش می شود، مسلّط بر هوایش می شود. وقتی که امین شد، آن وقت خدا اختیار مردم را به دست او می دهد. خدا که نمی آید اختیار انسان ها را به دست افرادی بدهد که افکار را از غرب و بیگانه می گیرند، اسیر و فریفته و شیفته بیگانگان هستند. آیا رسیده ای بدین جا که حاکم و مسلّط بر خویشتن باشی؟ فرمودند: انصاف به خرج داد و گفت: نه، نرسیدم. گفتم: پس این ها را بی خود نوشتی. باید برسی، ولایت فقیه رسیدنی است.

از آن طرف از رهبر معظّم انقلاب تعریف می کند. از این طرف آن فردی که در زمان امام امّت به عنوان قائم مقام رهبری می خواستند معرّفی کنند از او این گونه تعبیر می کند. می گوید: به درد نمی خورد. یکی از دوستان می گفت: به حضرت آیت اللّه بهاءالدینی گفتم: آقا! اینها دارند قائم مقام رهبری را معرّفی می کنند. اگر این ها مسلّط بشوند باند مهدی هاشمی چنین و چنان می شود. ایشان فرمودند: که ناراحت نباش، خدا کارش را انجام خواهد داد، در نجف اشرف می خواستند بعضی را در برابر حضرت آیت اللّه سیّد ابوالحسن اصفهانی عَلَمْ کنند، امّا چون خدا نمی خواست، سیّد ابوالحسن اصفهانی در تشییع جنازه طرف شرکت کرد، آنچه که خدا بخواهد می شود. تو ناراحت نباش و نترس. آن ها کسانی نیستند که خدا آن ها را روی کار بیاورد. بگذار روشن بشود، تا کی می خواهد نفهمد؟ تا کی می خواهد متوجّه نشود؟ همه این ها به خاطر بی تقوایی است.

قدر این محافل و مجالس

را بدانید، این مجالس و محافل اسلام و مکتب و ولایت و انقلاب را بیمه می کند. می دانید امام صادق علیه السلام به فضیل بن یسار چه فرمود: فرمود فضیل، به خدا قسم من این مجالس را دوست دارم، زنده کنید این مجالس را، به خدا قسم من بوی شما را د...ṢƏدارم، شما بوی خدا می دهید، بوی ایمان می دهید، بوی محبّت می دهید، بوی عشق می دهید. امام زمان علیه السلام می فرماید: مجالس شما را دوست دارم. آن مجالس چطور؟ آن مجالس بوی شیطان می دهد، بوی نفرت و تفرقه می دهد، بوی آمریکا و ممالک غربی می دهد، شیطان آن مجالس را دوست دارد و به آن ها می گوید: من مجالستان را دوست دارم.

گفتار دهم

توضیح

قالَ اللّه الحکیم فی محکم کتابه الکریم اعوذ باللّه من الشیطان الرجیم: «یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ اَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنین اَعِزَّةٍ عَلَی الْکافِرین یُجاهِدُونَ فی سَبیلِ اللَّهِ وَ لایخافُونَ لَوْمَةَ لائِم ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتیهِ مَنْ یَّشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ علَیم»(۱۱۷).

ثُمَّ قالَ مَوْلانَا الصَّادقُ عَلَیْه الصلاهُ والسَّلام: «مَنْ سَرَّ اَنْ یَکُونَ مِنْ اَصْحابِ الْقائِمْ علیه السلام فَلْیَنْتَظِر وَ لَیْعْمَلْ بِالْوَرَعِ وَ مَحاسِنِ الْاَخْلاق»(۱۱۸).

یاران امام زمان علیه السلام

از احادیث و روایات آن گونه استفاده می کنیم که یاران حضرت قریب به اتّفاقشان از ایران هستند. حضرت ۳۱۳ یار خاص دارد.(۱۱۹) یاران عامش بیش تر در ایران هستند. وقتی به آیات کریمه قرآنی مراجعه می کنیم دست کم سه آیه قرآن درباره مردم ایران نازل شده است و به عنوان تأویل و باطن، عالی ترین تعریف را خدای منّان از مردم ایران کرده است. احادیث و روایاتی نیز وجود دارد که عمدتاً اهل سنّت، مثل ابن حجر عسقلانی آن ها را در فضیلت و منقبت مردم ایران نقل کرده اند. حتّی می گویند: در شب معراج خدای منّان با پیامبرش به زبان عربی سخن می فرمود. (سخن اهل بهشت هم زبان امامان معصوم است.) فقط یک جمله را فارسی با پیامبرش گفت و آن جمله این بود: «من با یک مشت خاک چه کنم؟»

چرا این جمله را فارسی می گوید؟ این جمله را هم به عربی می فرمودند. این ظرافتی دارد؛ یعنی تنها ملّتی که از همه بیش تر استحقاق لطف و محبّت و عنایت حضرت ربّ العالمین را دارند ملّت ایران هستند؛ چون این ها ولایت حضرات امامان معصوم را از همه جا سریع تر و زودتر پذیرفتند. حتّی شما ببینید قرآن

می فرمایـد: ما اگر همین کتب آسـمانی را بر عجم و بر مردم ایران زمین نازل می کردیم، عرب ها می گفتنـد: چرا قرآن عربی نـازل نشـده است و زیر بـار قرآن نمی رفتنـد. چرا بایـد پیـامبر ازمیان عرب ها برخیزد و نه از ایران؟ فرمودنـد: یک جهتش این است کـه شـما ایرانیـان بـه پیغمـبر عرب ایمـان می آوریـد، شـما دنبـال منطـق هستیـد، دنبـال فهم و درک هستیـد، شـما حسّ ناسـیونالیستی نداریـد. هر چنـد پیغمـبر اکرم فرمود: «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْایمـان»(۱۲۰): محبّت وطن از ایمـان است. ولی به تعبیر مرحوم شیخ بهایی :

این وطن مصـر و عراق و شـام نیست این وطن شـهری است کـو را نـام نیست وطن مـا وطن ایمـان است. مرکز وطن ایمـانی ما مـدینهالنّبی است. مرکز وطن ایمانی و ولایی ما نجف و کربلاست، کاظمین و سامرّاست، مشـهد است. ایرانی جماعت هر کجا که باشد دنبالش می رود، لذا خدا می گوید: شما که مشکل ندارید با من، من باید در میان عرب ها پیغمبر را بفرستم تا آن ها ایمان بیاورنـد. در علم من گذشـته بود که آن ها به غیر عرب ایمان نمی آوردنـد، لـذا من آمـدم یک ترتیبی دادم که پیغمبر و امامان معصوم در میان عرب ها به دنیا بیایند.

خانه های سست و خانه های بنیادین

آیه ای است در قرآن، بسـیار جالب و زیباست که بعضـی ها اسـتفاده جالبی هم از این آیه مبارکه کرده انـد. من قبل از این که این آیه را معنـا بکنم یـک نکته مـذهبی و سلوکی و دینی را مطرح کنم. سـوره ای از قرآن به نـام عنکبوت است. «مَثَلُ الَّذینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ اَوْلِیـاءَ کَمَثَلِ الْعَنْکَبُوت اِتَّخَذَتْ بَیْتاً وَ اِنَّ اَوْهَنَ الْبُیُوتِ لَبَیْتُ الْعَنْکَبُوتِ لَوْ کانُوا یَعْلَمُون»(۱۲۱). خدای منّان دستجات و اصنافی که به غیر

خـدا دل می بندنـد و غیر خـدا را به عنوان سـرپرست و ولّی خود انتخاب می کننـد می فرمایـد: مَثَل آن ها مثل عنکبوت است. خانه عنکبوت آن قدر سست است که اگر یک بچّه فوت کند خانه عنکبوت خراب می شود. فرموده اند: تار عنکبوت در خانه موجب فقر می شود باید زود تمیز شود. این یک سوره که به نام عنکبوت است.

سـوره ای هم داریم به نـام نحـل؛ یعنی زنبـور عسـل. «وَ اَوْحی رَبُّکَ اِلَی النَّحْلِ اَنِ اتَّخـذی مِنَ الْجِبـالِ بُیُوتـاً وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا یَعْرِشُونَ»؛(۱۲۲) خـدای منّـان به زنبور عسـل الهـام فرمود: اگر می خواهی خـانه بگیری و بسـازی بر بلنـدای کوه هـا و بر بالای درختان و بر بعضی از بلندی ها خانه بگیر. خانه عنکبوت با یک فوت خراب می شود و خانه زنبور که اوّلاً شش ضلعی است و بهترین خانه، خانه شـش ضـلعی است. چون خانه مربع و مستطیل گوشه هایش بدونِ استفاده می ماند. گوشه های مثلث که سه ضلعی است و بعضـی از گوشه هـای ذوزنقه هم همین طور است، امّـا خـانه شـش ضـلعی همه جایش قابل اسـتفاده است. خانه زنبور عسـل با موادی ساخته شـده است که با دینامیت هم خراب نمی شود، امّا خانه عنکبوت با یک فوت دهان بچّه ویران می گردد. علّتش چیست؟

خـدای منّان در سوره عنکبوت نمی گویـد ما به عنکبوت وحی کردیم، الهام کردیم خانه بساز. خـدا اگر الهام بکنـد الهام خدا درست و حسابی است. می فرمایـد: «اِتَّخَذَتْ بَیْتاً» عنکبوت برای خود خانه درست کرده و با فکر و اندیشه خود خانه می سازد. خـانه اش سـخت سـست و بی پـایه و بی اسـاس است. امّا زنبور عسل را ما به او الهام کردیم. ما گفتیم: «اَنِ اتَّخِذی مِنَ الْجبالِ بُیُوتاً».

مکتب شیعه ماندنی است

و امّا

باطن این دو آیه می گوید: آنان که در کلاس وحی و قرآن هستند، آنان که پیوند و رابطه با خدا دارند، دینامیت های دنیا، شایعات دنیا، بمب های دنیا، تبلیغات دنیا، جنگ های دنیا، تحریکات اقتصادی دنیا، توطئه های دنیا، خانه آنان را نمی تواند ویران و منفجر بکند. چون وابسته به خداست. خانه ای است که خدا می گوید بساز.

چراغی را که ایزد برفروزد

هر آن کس پف کند ریشش بسوزد

آمریکا چه خیال کرده است؟ کشورهای غربی چه خیال کرده اند؟ در طول تاریخ آن قدر نقشه کشیدند تا انقلاب ما را، شیعه را، مکتبش را، ولایتش را، ویران کنند، امّا چون خدا فرمان داده بود این خانه دینی و مکتبی و مذهبی را بسازیم، خدا فرمان داد به حبیب و پیامبرش و به امیرالمؤمنین و امامان معصوم علیهم السلام، اگر تمام دنیا هم دست به دست یکدیگر دهند، نمی توانند با شیعه کاری کنند. شیعه واللّه، تاللّه ماندنی است. این اراده خداست، بله مبارزه می کنند و لکن با این مبارزه شیعه را آبدیده می کنند.

امّا آنان که عنکبوتند. شما نظام های دنیا را ببینید، با یک تقّ و توقی از هم می پاشد و از بین می رود. سودان می خواهد یک مجلس را منحل کند سه ماه اعلان حالت فوق العاده می کند. یک ترور در جهان غرب واقع می شود همه اوضاعشان به هم می ریزد، ولی در ایران این خبرها نیست. چرا؟ چون ایران در مکتب وحی قرار گرفته است. ممالک دنیا خانه هایشان خانه های عنکبوتی است، چقدر خواستند امام امّت را زیر سؤال ببرند و انقلاب او را به شکست وادار کنند. آیا توانستند؟ انقلابی که پشتوانه اش امیرالمؤمنین علیه السلام است که نمی توان با آن انقلاب کاری کرد. این گروهک غیر قانونیِ

غربیِ ملّوثِ آلوده فکر، نهضت آزادی غربی و ضدّ آزادی دینی چه خیال کرده، تجربه نکردند تا به حال؟ طمع می کنند به خیال خام خودشان می توانند کاری با انقلاب و نظام انجام بدهند، آن هم با چند نفر که اگر یک بسیجی حرکت بکند همه آن ها پا به فرار می گذارند.

درازگوشان فراری

قرآن تعبیر قشنگی دارد: «کَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَه. فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَه».(۱۲۳) تفاسیر روایی را ببینید قرآن از برخی دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام تعبیر به دراز گوش کرده است. چرا تعبیر به دراز گوش کرده است. چون سمبل نفهمی و بی شعوری دراز گوش است، اگر قرآن هم بارش کنند، نمی فهمد بارش چیست. «مَثَلُ الَّذینَ حُمِّلُوا التَّوْرات ثُمَّ لَمْ یَحْمِلُوها کَمَثَلِ الْحِمارِ»(۱۲۴)؛ قرآن می گوید: یهودی ها مثل دراز گوش می مانند، حالیشان نیست. «کَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَه». دشمنان امیر المؤمنین علیه السلام مثل دراز گوش می مانند، چیزی نمی فهمند. تا در برابر شیر قرار می گرفتند پا به فرار می گذاشتند. فرمودند: قَسْورَه حضرت علی علیه السلام است.(۱۲۵) دشمنانش دراز گوش هستند، تا می بینند سر و صدای شجاع عالم، شیر خدا، اسداللّه و اسد الرسول پیدا شد، پا به فرار می گذارند.

یکی از مصادیق این آیه وجود بسیجی هاست. بسیجیان ما شیران بیشه میدان نبردند. سر و کلّه بسیجی که پیدا می شود آن درازگوشان پا به فرار می گذارند. مگر می توانند تحمّل کنند؟ مگر می توانند در سختی ها مقاومت کنند؟ چه می خواهند بگویند وابستگان به غرب، وابستگان به شرق، وابستگان به غیر خدا. خانه هایشان خانه های عنکبوتی است؛ با یک فوت بچّه خراب می شود، چه برسد به یک نعره جانانه و یک فریاد وحشت آفرین و به یک ندا و غرّش ملکوتی یک بسیجی. این ها را تجربه نکرده اند؟ ندیدند و نفهمیدند؟ واقعاً

هم نمی فهمند اگر می فهمیدند خدا از آن ها در چندین جای قرآن تعبیر به درازگوش نمی کرد. خانه های آن ها عنکبوتی است. امّا خانه شیعه، خانه ای که پشتوانه ولایی دارد، خانه زنبور عسل است. با دینامیت هم نمی توانند منفجرش بکنند.

خواب امام راحل

حضرت امام امّت - رضوان اللّٰه تعالی علیه - در نجف که بودند شهید حاج آقا مصطفی - رضوان اللّٰه تعالی علیه - با حضرت آیت اللّٰه کشمیری رفت و آمد فراوانی داشتند. تعبیر حضرت آیت اللّٰه بهاء الدینی راجع به حاج آقا مصطفی عجیب بود. ایشان فرمودند: آمدند پیش ما برای مصاحبه، من نوشتم: «هُوَ اِبْنُ الاِمام، بَلْ هُوَ الاِمام». می خواستم بنویسم: «بَلْ هُوَ فَوْقُ الاِمام». دیگر فوق الامام را ننوشتم. ولی اعجوبه روزگار بود. مرحوم حاج آقا مصطفی با حضرت آیت اللّٰه کشمیری آشنایی پیدا می کنند. بعد می آیند خدمت حضرت امام امّت - رضوان اللّٰه تعالی علیه - می گوید: پدر جان من در نجف یک ولیّ خدا پیدا کرده ام.(۱۲۶)

امام می فرماید: تو می دانی که من به این زودی زیر بار کسی نمی روم. من باید یک چیزی از این آقا ببینم تا بتوانم او را بپذیرم و قبولش کنم. من یک خوابی دیده ام، خوابم رابه احدی نگفته ام. ایشان بگویند من چه خوابی دیده ام، خواب مرا بگوید کافی است، می فهمم که برجستگی دارد.

حاج آقا مصطفی تشریف می آورند خدمت ایشان، می گویند: جناب آیت اللّٰه سیّد عبدالکریم کشمیری پدرم فرمودند: که من خوابی دیده ام، شما بفرمایید که پدرم چه خوابی دیده است؟

ایشان فرمودند(۱۲۷): به حاج آقا مصطفی گفتم: بعد از نماز صبح بیایید ایوان نجف. - ایشان نماز صبح را در ایوان می خوانند، - حاج آقا مصطفی تشریف می آورند. ایشان از مولا امیرالمؤمنین علیه السلام

استمداد می طلبند. بعد از مدد خواهی می فرماید: پدر عظیم الشأن شما خواب دیده اند که در نجف از دنیا رفتند و در نجف او را دفن کردند و در درون قبر یک قلوه سنگی است که آن قلوه سنگ پهلوی ایشان را اذیّت می کند. امیرالمؤمنین علیه السلام تشریف آوردند و آن سنگ را برداشتند و پرت کردند بیرون و امام راحت شد. این خوابی است که پدر شما دیده است.

امّا تعبیرش: در ذهن شریف ایشان خُطور کرده است لابد من در نجف از دنیا می روم. خیر، این خطور مطابق با تعبیر خواب ایشان نیست. ایشان به ایران می روند و موفّق به تشکیل حکومت اسلامی می شوند. آن سنگی که پهلوی امام را اذیّت می کند، آن شاه است. حضرت امیرعلیه السلام گوش شاه را می گیرد، پرتش می کند بیرون و امام راحت می شود.

پس اگر شاه را از مملکت بیرون کردند، دست امامت و ولایت او را بیرون کرد. اگر امام آمد با دست امامت و ولایت و توسّلات آمد. مگر کسی که پشتوانه اش ولایت و خداست، کسی که به الهام الهی خانه می سازد مگر این خانه را دنیا می تواند ویران کند؟

نابود کننده یهود

انقلاب ما صادر شده است، انقلاب ما کارش را در جهان کرده است و انجام می دهد. این ها با هم نشستند کمپ دیوید را درست کردند، صلح با عرفات بوقلمون صفت را ساختند و پرداختند، امّا بیچاره ها غافلند از یک نکته و یک مطلب و آن نکته این است که خدا در قرآن خبر می دهد از آینده ای که عده ای وارد فلسطین می شوند. «فَإِذا جاءَ وَعْدُ اُولیهُما بَعَثْنا عَلَیْکُمْ عِباداً لَنا اُولی بَأْسٍ شَدیدٍ فَجاسُوا خِلالَ الدّیارِ وَ کانَ وَعْداً مَفْعُولاً»(۱۲۸).

این

آیه مبارکه خبر می دهد که عدّه ای وارد فلسطین اشغالی می شوند و یهود را مضمحل و نابود می کنند، «فَجاسُوا خِلالَ الدّیار». نه این که تنها خانه ها را بگردند و یهودی ها را پیدا کنند و مجازاتشان کنند. نه، «خِلالَ الدِّیار» یعنی آن گوشه ها و پناهگاه ها و مخفی گاه ها را هم می گردند. در بعضی روایات به عنوان مثال بیان کرده است که اگر یک یهودی در سوراخ موش هم رفته باشد، از سوراخ موش بیرونش می آورند و به سزای اعمالش می رسانند. ما در انتظار چنین جریانی هستیم. حالا این ها چه کسانی هستند؟ «فَجاسُوا خِلالَ الدّیار» چه کسانی هستند؟

مرحوم علّامه مجلسی در بحارالانوار، جلد ۶۰، از لسان شریف امام صادق علیه السلام نقل کرده است و نیز در تفاسیر روایی هم آمده است: «وَاللَّهِ هُمْ اَهْلُ قُمْ». فرمودند: به خدا قسم این ها اهل قم هستند. فرماندهی رزمندگان به عهده اهل قم است. حرکت می کنند، می روند و اسرائیل را شکست می دهند. آخر الامر هم باید اسرائیل به دست ایرانی و عجم فتح شود. این جایگاه ملّت و مملکت ایران است. مملکت ایران در کلاس وحی، در کلاس الهام، در کلاس امامت قرار گرفته است. دارند از عالم بالا من و شما را به ساحل نجات می برند.

گر می برندت واصلی گر می روی بی حاصلی آن ها تار عنکبوت هستند که با یک فوت بچّه اوضاعشان بهم می خورد، ولی ایرانی این گونه نیست، آبدیده است. آن ها کف روی آب هستند، ولی ایران آب است، این را باید در طی ۲۰ سال تجربه کرده باشند. اگر نفهمیدند خیلی نفهمند و سنبلیک آن ها همان دراز گوش است که واقعاً نفهمیدند که این حرکات مذبوحانه را از خودشان نشان می دهند. عاقبت پیروزی

نهایی و کامل و جامع جهانی از آن شیعه است.

فرمانده مؤمنان

امّا باطن آیه زنبور عسل چیست؟ ظاهرش معلوم است، باطن آیه که در روایت آمده است این است: یکی از القاب عالیه و مبارکه امیرالمؤمنین علیه السلام یعسوب است؛ «اَنَا یَعْسُوبُ الْمُؤْمِنین و الْمالُ یَعْسُوبُ الْظَّلَمه»:(۱۲۹) مال، ملکه ستمگران است و من ملکه و فرمانده مؤمنین هستم. حالا چرا تشبیه به ملکه زنبور عسل شده است؟ می گویند: زنبور عسل در برابر ملکه تسلیم محض و مطلق است. در برابر او هیچ اراده ای ندارد. آن انسانی که این قدر شعور و معرفت و درک ندارد، و می آید و می گوید: ما شیعه تنوری را قبول نداریم، یعنی چه شیعه تنوری؟ یعنی می گویند: ما در برابر امامان این طور نیستیم، که اگر به ما بگویند: برو داخل تنور آتش، برویم در آتش.

وقتی که ما امامان را شناختیم که حکیم است. امام را شناختیم که یک ذرّه خلاف از او سرنمی زند و احاطه به همه عوالم و هستی دارد، در برابر او تسلیم هستیم، امّا او می گوید: ما در برابر امام تسلیم نیستیم، ما فکر داریم، اندیشه داریم!!! به به!

از این چرت و پرت ها فراوان می گویند. فرق ما با آن ها همین است. آن ها در برابر ولایت فقیه تسلیم نیستند. آن ها حکومت آمریکایی را، حکومت هم جنس بازان آمریکایی را، حکومت شراب خواران غربی را بر حکومت کسی که نماز شبش ترک نمی شود و در نماز شب یاربّ یاربّ می گوید ترجیح می دهند.

تو را بخدا این حماقت و نادانی نیست؟ آدم این قدر نادان بشود. اصلاً این دو را در کنار یکدیگر بگذار؛ نور را با ظلمت، حق را با باطل، طهارت را

با آلودگی، انسان باید دنبال چه کسی حرکت کند؟ باید چه کاره باشد و به کجا برود؟!

درخت خرما

«وَ اَوْحی رَبُّکَ اِلی النَّحلِ اَنِ اتَّخِذی مِنَ الجِبالِ بُیوتاً وِ مِنَ الشَّجَرِ وَ ممّا یَعْرِشون»(۱۳۰)؛ و پرودگار تو به زنبور عسل «وحی» (و الهام غریزی) نمود که «از کوه ها و درختان و داربست هایی که (مردم) می سازند، خانه هایی برگزین. در تأویل این آیه آمده است: خـدای منّان فرمود: ما به امامان معصوم علیهم السلام شـما وحی کردیم: فضایل و مناقب و مطالبی که می خواهیـد بیان بفرمایید در سه جا بیش تر سرمایه گذاری کنید: ۱ – کوه ها. ۲ – درختان. ۳ – بر بعضی از بلندی ها.

در روایت آمـده است که کوه هـا عرب و درختان عجم هسـتند. کوه صـلابت دارد، امّا میوه نـدارد. درخت میوه دارد، نشاط و سایه دارد، لـذا شـما ببینید در چهاردهمین سوره قرآن به نام سوره ابراهیم خدای منّان چهارده معصوم را به درخت تشبیه کرده اسـت؛ «اَلَـمْ تَرَ کَیْـفَ ضَـرَبَ اللَّهُ مَثَلاًـ کَلِمهً طَیّبَهً کَشَـجَرَهٍ طَیِّبَهٍ اَصْـلُها ثـابِت وَ فَرْعُهـا فِی السَّمـاء. تُؤْتی أُکُلَهـا کُـلَّ حین بِـاِذْنِ رَبِّها»(۱۳۱). این آیه خیلی غوغـا و جـالب است. دست کم نیاز به ده جلسه بحث دارد که امامان معصوم را چقـدر عالی معرّفی کرده است؛ آن هـا را به درخت خرمـا تشـبیه کرده است. فرمودنـد: «اَکْرِمُوا عَمَّتَکُمْ»(۱۳۲)؛ عمّه تان را اکرام کنیـد. گفتنـد: یا رسول اللَّه عمّه مان کیست؟ فرمود: درخت خرما. تعجّب کردنـد، درخت خرما عمّه ماست؟! فرمودنـد: حضـرت آدم از بهشـت که بیرون آمـد تنهـا بود. یک انسـی لازم داشت، غـذایی هم می خواست، درخت را با خودش بیرون آورد. گویا درخت خرما همشیره حضرت آدم علیه السلام است.

«اَکْرِمُوا عَمَّتَکُمْ». و این

قدر درخت خرما جالب است، مثل انسان است، شما اگر سر درختان را بُبرید از بین نمی رود، ولی اگر سر درخت خرما را ببرید از بین می رود. درخت خرما مثل انسان راست قامت است. درخت خرما مثل انسان درخت نرش نطفه دارد و نر و ماده درخت خرما جفت گیری دارند. لذا گرده های نر را می گیرند و روی گرده های مادّه می ریزند. «وَ اَرْسَلْنا الرِّیاحَ لَواقِحَ». (۱۳۳) تمام مطالبی که معصومین گفته اند بی جهت نیست. درست است. هر چند من نفهمم و متوجّه نشوم.

منظور این که چهاره معصوم تشبیه به درخت شدند، خدای منّان در قرآن در سوره مبارکه نحل از ایرانیان محبّ ولایت اهل بیت علیهم السلام تعبیر به درخت می کند که عالی ترین تعبیر است.

تعابیر پیامبر اکرم از ایرانیان

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم سه مطلب جالب و زیبا را از آن ایرانیان معرّفی کرده است: ۱ - فرمودند: «لَوْ کانَ الْعِلْمُ فِی الثُرَیّا لَنالَهُ رِجالُ الفارس»(۱۳۴)؛ اگر علم و دانش دینی در ثریا باشد [در دورترین نقطه]ایرانی به دنبالش خواهد رفت. دنبال علم دین، علم قرآن، علم ولایت. لذا وقتی آقا امام زمان علیه السلام ظهور بفرمایند، فرمان می دهند در خیابان های کوفه چادر بزنند و جوانان ایرانی به عرب ها قرآن یاد می دهند. حقیقت قرآن، تأویل قرآن، تفسیر قرآن، حفظ قرآن و محافظت قرآن به دست ایرانی جماعت است.

۲ - فرمودند: «لَوْ کانَ الایمان مُعَلَّقاً بِالثُّرَیّا»: اگر ایمان نیز در ثریّا باشد، «لَتَناولهُ اُناسٌ مِنْ اَبْناءِ فارس»(۱۳۵). ایرانی به دنبال ایمان می رود. پیامبر خدا دست روی شانه سلمان گذاردند و فرمودند: «لَوْ کانَ الدّینُ فِی الثُّرَیّا لَنالَتْهُ رِجالٌ مِنْ هؤلاءِ»(۱۳۶). اگر دین هم در ثریا باشد؛ مجموعه مسائل زیر بنایی و روبنایی

مکتب و اسـلام و قرآن و دین، بـاز ایرانی جمـاعت به دنبـال دین می رود تـا این که دین را به دست آورد. این ها هم تعاریفی است که از مردم پرنشاط و پر قـدرت ایرانی شـده است، یاران حضـرت هم عمـدتاً در ایران و در ایران هم عمدتاً در طالقان به سر می برند. اگر بعضـی از شهرها یک نفر و در بعضی دیگر دو نفر از یاران حضرت وجود دارد، در طالقان حدود هیجده نفر از یاوران امام زمان علیه السلام محسوب می شوند.

گفتار یازدهم

قـال اللّه الحکیم فی کتـابه الکریم اعوذ بالله من الشـیطان الرجیم: «یا اَیُّهَا الَّذیَن آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ»(۱۳۷). ثم قال مولانا الصّادق علیه الصـلاه و السّلام: «مَنْ سَرَّهُ اَنْ یَکُونَ مِنْ اَصْحابِ الْمَهْدی علیه السلام فَلْیَنْتَظِرْ وَلْیَعْمَل بِالْوَرَعِ وَ مَحاسِنِ الاَخْلاقِ»(۱۳۸).

خدای منّان همه ما را از محبین اهل بیت عصـمت و طهارت، به ویژه حضرت مهدی آقا امام زمان علیه السلام قرار بدهد. اولین ویژگی یاران حضرت تقواست. یعنی اصحاب حضرت به انجام واجبات و به ترک محرّمات و گناهان مقیّدند. در کلاس پاکی زنـدگی می کننـد؛ چون آقا امام زمان علیه السـلام پاکند. خداوند در آیه مبارکه تطهیر می فرماید:«اِنَّما یُریدُ اللّه لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْت وَ یُطَهِّرَکُم تَطْهیرا»(۱۳۹) حضـرت در پـاکی مطلـق به سـر می برد؛ یعنی نه گنـاهی، نه خطـا و اشـتباهی، نه مکروهی و نه ترک اولایی از حضـرت سـر نمی زند. پس هر که می خواهد از یاران حضرت شود باید با تقوا باشد. تقوا پاکی می آورد. نتیجه پاکی ارتباط معنوی و سـنخیّت با حضرت مولا آقا امام زمان علیه السلام است که خدای منّان در سوره مبارکه واقعه این مسئله را با

این عنوان و آیه مطرح فرموده است: «لا ـ یَمَسُّهُ اِلّا الْمُطَهَّرُون».(۱۴۰) این آیه یـک معنی فقهی دارد. معنی فقهیش این است که انسان بدون وضو، بدون غسل؛ یعنی بدون طهارت نمی تواند بدن و دسـتش را به قرآن برساند. تماس با قرآن حرام است، مگر این که وضو بگیرد و یا غسل کند.

یـک معنی اخلاقی و سـلوکی و عرفانی دارد و آن این است که کسـی قلب و باطن و درونش نمی توانـد با قرآن تماس و انس پیدا کند، نمی تواند قرآن را بفهمد، نمی تواند نکته های قرآن را درک کند، مگر این که دل را پاک کند.

با پاکی اعضا و وضو و غسل، خداونـد اجازه داده است که به قرآن دست بزنیم. اگر دلم بخواهـد با قرآن انس و تماس بر قرار کند، فکرم رابطه با قرآن برقرار کند، خدای منان می فرماید: من به قلب تو اجازه تماس با قرآن را نمی دهم، مگر دل و فکرت وضو بگیرد. خدایا وضوی دل و فکر چیست؟ شست و شوی از گناه و رذایل اخلاقی.

وقـتی دلـم و فکر و ذهنم را پـاک کردم، آن گـاه قرآن را می فهمم و بـا بـاطن و نـورانیت قرآن انس و تمـاس برقرار می کنم. وگرنه منهـای طهـارت، الفـاظ قرآنی را بالاـ و پـایین می کنم؛ این کلمه مـذکر است یا مؤنث، مفرد است یا تثنیه است یا جمع است، مطلق است یا مقید، این ها اثری ندارد.

چند از این الفاظ و اضمار و مجاز

سوز خواهم سوز با آن سوز ساز

با الفاظ که چیزی حل نمی شود، شرط تماس و انس با قرآن تقواست.

امام صادق علیه السلام و ابوحنیفه

آقا امام صادق علیه السلام در مجلسی تشریف داشتند، ابو حنیفه هم بود.

غـذا آوردنـد، حضـرت میل فرمودند، بقیه هم خوردند. غذا که تمام شد، نوبت دعاست. در روایات ما وارد شده است که غذا که خوردید دعا کنید. مردم هم مانده اند چگونه دعا کنند.(۱۴۱) آقا در بدو دعا این جمله را فرمود: «اَللَّهُمَّ اِنَّ هذا مِنْکَ وَ مِنْ رَسُولِکَ»(۱۴۲)؛ خـدایا این نعمت و این نـان و این غـذایی که ما خوردیم از شـما و از حضـرت رسول اعظم است. تا فرمود از شما و از حضرت رسول اللّه الاعظم، ابو حنیفه گفت: «یَابْنَ رَسُولِ اللَّه اَجَعَلْتَ لِلَّهِ شَریکا؟» برای خدا شریک قرار دادی؟

حضـرت فرمود: چگونه برای خدا شـریک قرار دادم؟ گفت: نعمت، همه از خداست، شما دعا کردید و فرمودید: این نعمت از تو و از پیغمبر است. حضـرت فرمودنـد: ابوحنیفه، مگر تو قرآن نمی خوانی؟ تو که ادعـا می کنی من مفسّـِر قرآنم.(۱۴۳) مگر این آیه را نخوانده ای: «وَ ما نَقَمُوا اِلاّ اَنْ اَغْناهُمُ اللَّه وَ رَسُولُهُ مِنْ فَضْـلِه»(۱۴۴)؛ هیچ نقمت و تنگدستی فقری و مشکل و حادثه ای برای مؤمنین رخ نمی دهد مگر خدا و رسول خدا مؤمنین را غنی و بی نیاز می کنند.

خدای منّان، در این آیه مبارکه بی نیازی را به خودش و پیغمبرش نسـبت داده است. حضرت دو نکته دیگر از آیه بیان کرد. تا ابوحنیفه شنید گفت: «یَابْنَ رَسُولِ اللَّه وَ اللَّه کَاَنّی ما قَرَأتُها»؛ به خدا قسم این آیه را من هنوز گویی نخوانده ام؛ من این نکته را از آیه قرآن نفهمیـده بودم. حضـرت فرمود: «بلی قَرَأتَها»؛ خوانـده ای و زیاد هم خوانده ای، ولی تو و اشـباح و نظایر تو که بی تقواپید و فهمیدید ولایت و امامت ما حق است و زیر بار ولایت

و امامت ما نرفتید، تو و اشباح و نظایر تو کورید از این که این نکته ها را بتوانید از قرآن استنتاج کنید و بفهمید. خدای منّان در باره تو و هم مسلکان تو این آیه مبارکه را نازل فرموده است: «کَلاَّ بَلْ رانَ عَلی قُلُوبِهِم ما کانُوا یَکْسِبُون»(۱۴۵): زنگار و گرد و غبار بر چهره قلبشان نشسته، دلشان به خاطر خلاف و گناه زنگار گرفته است. دل تو زنگار دارد، از کجا می توانی قرآن را بفهمی؟ فهم قرآن، درک حقایق و باطن قرآن، شرطش وضوی دل و فکر است. وضوی دل و فکر یعنی دست شستن از گناه و هر چیزی که مورد غضب و خشم حضرت ربّ العالمین است. آن گاه آدم می تواند قرآن را بفهمد، ممکن است بی سواد هم باشد.

شیخ رجبعلی خیاط، اسمش را با زحمت می نوشت، ولی چنان آیات قرآن را تفسیر می کرد، چنان روایات را معنی می کرد، که همه مات و مبهوت می ماندند. چرا؟ چون شیخ رجبعلی، وضوی دل و فکر داشت، لذا بلد بود با باطن قرآن انس برقرار کند. این جایگاه تقواست، در فهم قرآن.

دلِ مرده چند سال پیش به مشهد مشرف شدیم. خدمت آقایی به نام شیخ ذبیح اللّه قوچانی که از مردان گمنام و برجسته بود، رسیدیم. حضرت آیهاللّه بهجت با ایشان رابطه داشتند، هرگاه مشهد می رفتند، به دیدن ایشان می رفتند. مرد عجیب و غریبی بود. ایشان فرمودند: فقها همه فتوا می دهند که نوشتن قرآن با مرکب نجس حرام است. باز فتوا می دهند که نوشتن قرآن بر پوست حیوان مرده هم حرام است؛ چون قرآن کتاب طهارت و پاکی است و نباید کلمات پاک را بر اشیای

نجس بنویسند. آن گاه این جمله را فرمودند: همان طوری که فقها می فرمایند: قرآن را با مرکب نجس و بر پوست حیوان مرده نباید نوشت که حرام است، اهل معنا و دل می گویند: نوشته شدن اسرار قرآن، رموز و اشارات و باطن و حقایق آن، بر دل مرده حرام است؛ چون دلی که مرده است و مبتلا به رذایل اخلاقی است، دل نجس است.

دل با چه می میرد؟ حضرت مولا علیّ بن الحسین زین العابدین و سید الساجدین علیه السلام در مناجات التائبین این جمله را دارند: «اِلهی اَلْبَسَتْنِی الْخَطایا ثَوْبَ مَذَلَّتی وَ جَلَّلَنِی التَّباعُدُ مِنْکَ لِباسَ مَسْکَنَتی وَ اَماتَ قَلْبی عَظیمُ جِنایَتی فَاَحْیِهِ بِتَوبَهٍ مِنْکَ یا اَمَلی وَ بُغْیَتی وَ یا سُؤلی وَ مُنْیَتی»(۱۴۶). گناه دل را می میراند، امام سجادعلیه السلام می فرماید: گناه جنایتی است بزرگ، این جنایت بزرگ، دل را می میراند. دل مرده، نمی تواند قرآن را بفهمد، نمی تواند با نور قرآن انس برقرار کند. قرآن نوری دارد که اگر دل زنده باشد و با آن تماس بگیرد، دیگر نمی تواند از این قرآن جدا شود. فدایی قرآن می شود، در فراق قرآن دلش تنگ می شود و در وصال آن با نشاط و شاداب می شود.

حال من یک نکته دیگر هم این جا بگویم. این هم زیباست. روایت از لسان شریف امام هادی علیه السلام است که فرمود: «اَلْحِکْمَهُ لا تَنْجَع فِی الطِّباعِ الْفاسِدَه».(۱۴۷) حکمت چیست؟ خداشناسی، پیغمبرشناسی، امام شناسی، قرآن شناسی، معادشناسی، انسان شناسی و خودشناسی. این ها حکمت است. این ها ترجمه روایات است. قرآن می فرماید: «وَ مَنْ یُؤتَ الْحِکْمَهَ فَقَدْ اُوتِیَ خَیْراً کَثیرا».(۱۴۸) فرمود: به هر کسی معرفت امام معصوم علیه السلام داده شده است، کسی که ولایت اهل بیت علیهم السلام به او

داده شده است، خیر کثیر به او داده شده است.

حکمت یعنی ولایت و امامت اهل بیت علیهم السلام. امام هادی علیه السلام فرمود: حکمت در طبیعت های فاسده رشد و رویش ندارد. یک چاهی است با دلو در آن آب می ریزند، اما خودش آب ندارد. این به درد نمی خورد. بعد از یکی دو دقیقه آب ته نشین می شود و چاه هیچ آب ندارد. زمین شوره زار قابل رویش بذر نیست. شما هر چه گندم در زمین شوره زار بریزی حاصل برنمی داری.

اگر طبیعت انسان فاسد شد، اگر دل مرده بود و به گناه و رذایل اخلاقی پژمرده شد، هر چه حکمت در آن دل بریزی، جوانه نمی زند. یک دانه گندم را که انسان در زمین مساعد می ریزد، قرآن می فرماید: یک دانه هفت سنبل می شود. «فی کُلِّ سُنْبُلَةٍ مِأَةُ حَبّه»؛(۱۴۹) در هر سنبلی صد دانه است. یک دانه گندم، هفتصد دانه گندم می شود. بعد می فرماید: «وَ اللَّهُ یُضاعِفُ لِمَن یَشاء»؛ گاهی بیش تر هم می شود. در تفسیر نمونه آمده است که در بعضی از مناطق حساب کردند، یک دانه گندم را به عنوان تجربه و آزمایش کاشتند هفت هزار دانه گندم برداشتند. نه هفتصد دانه، هفت هزار دانه. حکمت به منزله گندم می ماند. آیات و روایات، علوم و معارف و مسائل اخلاقی همه به منزله بذر می مانند.

این همه می شنویم، می خوانیم، می بینیم، این ها همه بذر است که به دل می پاشیم، اما رویش کجاست؟ خرمن چه شد؟ سنبله های حکمت و معارف چه شد؟ چرا جوانه نزد؟ می دانید چرا؟ فرمود: «اَلْحِکْمَةُ لا تَنْجَع فِی الطِّباعِ الْفاسِدَه»؛ در دلهای فاسد و در طبع ها و روان های فاسد و تباه، حکمت رویش ندارد. شما اگر یک خروار گندم هم در

زمین شوره زار بپاشی هدر داده ای، فایده ندارد. اول باید زمین مساعد باشد. بنابراین باید دل را از گناه و رذایل اخلاقی پاکسازی کرد، فکر را همین طور. آن گاه حکمت پاسخ می دهد. آن گاه قرآن جواب می دهد. آن گاه با قرآن و روایات می توان تماس باطنی و معنوی بر قرار کنیم؛ «لا ـ یَمَسُّهُ اِلاّ ـ الْمُطَهَّرُون». برو برگرد هم ندارد. چانه زدن هم ندارد. تماس با قرآن منهای طهارت ممکن نیست.

ما دو قرآن داریم: قرآن صامت، یعنی همین قرآنی که در محضرش هستیم. می گویند: ما بَیْنَ الدَّفَتَیْن. این قرآن کریم. قرآن دوم: قرآن ناطق است. در زیارت نامه حضرت می خوانیم: «اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا شَریکَ الْقُرآن»؛ سلام بر تو ای شریک قرآن. یک معنایش این است: همان طوری که قرآن امانت حضرت رسول خداست، مهدی جان! شما نیز امانت و سفارش شده حضرت رسول اللّه الاعظم صلی الله علیه وآله وسلم هستید. «إنّی تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلَیْن کِتابَ اللّه وَ عِتْرَتی»(۱۵۰). معنی دومش این است اگر قرآن نور است، تو نوری. اگر قرآن از جانب حق آمده است، امامت تو نیز از جانب حق آمده است. اگر قرآن شافی است، تو نیز شافی هستی. اگر قرآن شافع است و دستگیری می کند، تو هم شافعی. اگر قرآن درمان دردهاست، شما نیز درمان دردها هستی. هر چه قرآن دارد، همه آن ویژگی ها در حدّ اعلا، در وجود شماست. اگر او قرآن است تو نیز قرآنی. او قرآن صامت است و شما قرآن ناطق.

همان طور که دل مرده نمی تواند با قرآن صامت انس و رابطه برقرار کند، دل مرده با قرآن ناطق یعنی حضرت مهدی علیه السلام هم نمی تواند ارتباط برقرار کند. ارتباط لازمه اش طهارت است. دلی

که طاهر نیست چگونه جای حضرت است؟ چگونه جای معرفت است؟ دل باید پاک باشد، ذهن باید پاک باشد، اعضا و جوارح باید پاک باشد، آن گاه ارتباط برقرار می شود.

یک سال که مشهد مشرف بودیم، جوانی آمد و خوابی تعریف کرد؛ گفت: شما تعبیر بلدید؟ گفتم: یک در صد بله. نودونه درصد نه. خواب صورتی است از عالم ملکوت. کسی می تواند خواب را تعبیر کند که با صور برزخیه و ملکوتیه آشنایی کامل داشته باشد. آن هایی که تعبیر خواب می نمایند نودونه درصد بر باطل است. اگر چه هم در خارج واقع شود. مرحوم شیخ عبدالکریم حامد در تعبیر خواب ید طولایی داشت. در تعبیر خواب خیلی قوی و قدرتمند بود. آن قدر ظریف و زیبا تعبیر می کرد!

این جوان گفت: من خواب دیدم در حرم امام رضاعلیه السلام خوابیده ام، - مثل بسیاری از زائرین که می گویند: ما خواب بودیم رفتیم و برگشتیم - گفت: دیدم یکمرتبه فضای حرم روشن شد. نور عجیب و غریبی برخاست. یک منادی ندا داد: آقا امام زمان علیه السلام می خواهند تشریف بیاورند. آماده باش، بلند شو، من خودم را جمع و جور کردم که برخیزم. تا آمدم برخیزم، دیدم پهلویم شروع کرد به درد گرفتن. چنان که نتوانستم بلند شوم. نور رفت. دو باره خوابیدم. مدتی گذشت. دوباره منادی ندا داد. آقا می خواهند تشریف بیاورند. دیدم حرم دوباره منّور شد، آمدم برخیزم، دوباره دیدم پهلویم درد می کند. هر کاری کردم نتوانستم. از خواب پریدم، این چه خوابی است من دیدم؟

گاهی به ذهن آدم جرقه ای می زند. گفتم: آیا تو نیاز به ازدواج داری؟ شهوت به تو فشار می آورد؟ گفت: بله. الآن هم مادرم دارد

برای خواستگاری می رود، ولی شهوت به من فشار می آورد. گفتم: می خواهم بگویم مانع دیدار و ملاقات تو شهوت توست. خیالت خیال شهوانی است، دلت افکار شهوانی دارد. درست است به گناه نمی افتی، ولی دلت تو را اذیت می کند. گفت: از کجا متوجه شدید؟ گفتم: در بعضی از روایات وارد شده است که حضرت حوّا از دنده چپ حضرت آدم آفریده شده است، این که پهلوی چپ بود؛ یعنی تو فعلاً احتیاج به یک حوّا داری. باید ازدواج کنی. اگر ازدواج نکنی و این فکر شهوانی از سرت بیرون نرود، خبری نیست. یک فکر و خیال شهوانی او را از ملاقات باز داشت. دو بار به او گفتند: آماده باش! آمد برخیزد دید نمی تواند. بنابراین انسان آلوده و گناهکار راهی ندارد، باید پاک شود، تا در خانه پاکان راهش دهند. «اَلسِّنْخِیَّهُ عِلَّهُ الاِنْضِمام».

خدای منان در سوره مبارکه حدید بعضی از آثار و خواص تقوا را بیان فرموده است: «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوااللّه وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ یُؤتِکُم کِفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ یَجْعَلْ لَکُم نُوراً تَمْشُونَ بِهِ وَ یَغْفِر لَکُم وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحیم»(۱۵۱).

خدای منان در این آیه مبارکه دو فرمان صادر کرده است. فرمان اول تقواست، فرمان دوم ایمان به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است. نتیجه تقوا و ایمان به رسول اکرم این است که خدای منّان یک پیمانه رحمت در این جهان و پیمانه رحمت دیگر در جهان آخرت به شما عنایت خواهد کرد. دو پیمانه رحمت. در دنیا مشمول رحمت اللّه، در آخرت هم مشمول رحمت اللّه هستید. یک تفسیر زیبایی هم داریم: کفلین من رحمته، یعنی آقا امام حسن و

آقا امام حسـین علیهما السـلام. اگر با تقوا شدیـد و ایمان به رسول اللّه آوردیـد خـدای منّان محبّت به امام حسن علیه السـلام و امام حسـین علیه السـلام، معرفت به امام حسن و امام حسـین علیهما السـلام، تبعیت از امام حسن و امام حسـین علیهما السـلام و لطف و عنایت آن دو بزرگوار را به شما خواهد داد. «يُؤتِكُم كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ»(۱۵۲). در واقع این رحمت به این دو امام معنی شده است.

مطلب دوم فایـده تقواست. «يَجْعَـلْ لَكُم نُوراً»؛ تقوا ایجاد نور می کنـد. این لامپ هایی که نور دارد از چیست؟ از آب هم برق می گیرنـد، از وسایلی هم تولید برق می کنند، من هم احتیاج به برق و سیم کشی و لامپ و نور دارم. اگر نور در فکرم و در دلم بود، افراد را، خطها را و همه چیز و همه کس را می شـناسم. سـرم کلاه نمی رود. و اگر نور نباشد در تاریکیم. هر کسـی، هر چیزی گفت، باور می کنم. و دنباله روی می کنم. يَجْعَلْ لَكُم نُوراً. یعنی تقوا نور دارد، برق دارد. تقوا تولیـد نور می کنـد. این نـور که آمـد چه می شـود؟ تَمْشُونَ بِه بـا این نور راه می رویم و زنـدگی می کنیم؛ زنـدگی سیاسـی، اقتصـادی، فرهنگی، اخلاقی، اعتقـادی و اجتمـاعی. بـه برکـت ایـن نـور می تـوانی درست زنـدگی کنی. دیگر فریب غربی هـا و غرب زده را نمی خوری. فریب مکّاران عالم را نمی خوری.

سؤال این جـاست: این نـور چیست که بـا آن راه می روم و سـخن می گویم و تصـمیم می گیرم؟ فرمودنـد: يَجْعَـلْ لَكُم اِمـاماً تَأتمُونَ بِه(۱۵۳)؛ این نور، در این زمـانه نور امـام زمـان علیه السـلام است. در هر عصـر نور امـام همان عصـر است. اگر با تقوا شدید، خدای منّان نور امام زمان

را در دل شما قرار می دهد. با نور امام زمان راه می روید، انتخاب می کنید. با نور حضرت مشی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و اعتقادی و اجتماعی دارید. این نتیجه تقواست.

پس تقوا موجب رابطه می شود، تقوا عاملی است که انسان بتواند جزء یاران و اصحاب امام زمان علیه السلام شود، خدایا، همه زمینه های ارتباطی بین ما و مولایمان امام زمان را فراهم بفرما.

هیچ کس نیست که در کوی تواش کاری نیست هرکس این جا به امید هوسی می آید

زآتش وادی ایمن نه منم خرّم و بس موسی این جا به امید قبسی می آید

کس ندانست که منزلگه مقصود کجاست این قدر هست که بانگ جرسی می آید

یار را گر سر پرسیدن بیمار غمست گو بیا خوش که هنوزم نفسی می آید

گفتار دوازدهم

قال اللّه الحکیم فی کتابه الکریم، اعوذ باللّه من الشیطان الرجیم: «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُم تُفْلِحُون». ثم قال مولانا الصادق علیه السلام: «مَنْ سَرَّهُ اَنْ یَکُونَ مِنْ اَصْحابِ الْمَهْدی علیه السلام فَلْیَنْتَظِر وَلْیَعْمَل بِالْوَرَعِ وَ مَحاسِنِ الاَخْلاق».

خدای منّان همه ما را از محبّین خاندان عصمت و طهارت، به ویژه حضرت مهدی آقا امام زمان علیه السلام قرار بدهد! بحث پیرامون ویژگی های حضرت مهدی، آقا امام زمان علیه السلام بود. همه ما علاقه داریم از اصحاب و یاران حضرت مهدی علیه السلام باشیم، اما شرایطی را می طلبد که باید آن صفات و آن شرایط را رعایت کنیم تا جزء اصحاب و یاران حضرت بشویم و گرنه باید این غزل خواجه حافظ شیرازی را بخوانیم:

بشنو این نکته که خود را ز غم آزاده کنی

خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی آخر الامر گل کوزه گران خواهی شد

حالیا فکر

صبو کن که پر از باده کنی تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی انسان تا همه اسباب بزرگی را آماده و مهیا نکند نمی تواند تکیه بر جای بزرگان بزند. پس باید ویژگی های یاران حضرت را در وجود خودمان پیاده کنیم.

اولین ویژگی اصحاب و یاران حضرت تقواست. تقوا را تفسیر و معنی کردیم و آن این که انسان مقید باشد واجبات را انجام دهد و محرمات و گناهان را ترک کند. اگر در کلاس تقوا نشست، آن گاه است که با مولایش سنخیّت پیدا می کند و حضرت می فرماید: «درا درا فلانی که تو هم از آن مایی» و قبل از آن می فرمودند: «که تو در برون چه کردی که درون خانه آیی». انسان با تقوا از آنان می شود و بدون تقوا به طواف کعبه رفته، امّا در حرم راه پیدا نکرده است.

آثار تقوا

۱- نور الهی تقوا چه آثاری را در وجود انسان ایجاد می کند؟ از نظر فکری و فرهنگی تقوا آثاری دارد و از نظر تربیتی و اخلاقی نیز فوایدی دارد. از نظر قدرت نمایی هم آثار و برکاتی دارد. اولین اثر تقوا دانش است. بشر در بسیاری از مسائل ادعای جهل می کند؛ می گوید: نمی دانم. واقعاً هم درست می گوید،نمی داند. در این قضیه سیاسی چه باید کرد؟ ما که گیج شدیم، نمی دانیم. در این جریان اقتصادی چه باید کرد؟ نمی دانم. مجهولات و نمی دانم های بشر فراوان است.

پس ما چگونه می توانیم نمی دانم ها را به حداقل برسانیم؟ لااقل بدانیم چگونه باید زرنگی کرد، چگونه باید مشی سیاسی، مشی اقتصادی، و مشی اجتماعی داشت؟ راهش چیست؟ راهش تقواست. اگر اهل تقوا شدیم به

برکت تقوا یـک نوری در درونمان ایجاد می شود. با آن نور آینـده نگر می شویم، با آن نور آدم شـناس می شویم، با آن نور خط شناس می شویم، خطها را، انسان ها را، همه چیز را می توانیم بشناسیم.

به عنوان نمونه، وقتی برادران حضـرت یوسف علیه السـلام به محضـر یوسف علیه السلام رسیدند، یوسف را نشناختند. حضرت یوسف به محض ملاقات فهمیـد این ها برادرانش هسـتند، ولی صدایش را در نیاورد؛ «فَعَرَفَهُم وَ هُمْ لَهُ مُنْكِرُون»:(۱۵۴) یوسف آنان را شناخت، ولی آنان حضرت یوسف را نشناختند.

امـام صـادق علیه السـلام علت این دو بینش و دو نگاه را این گونه بیان می کنـد: اما برادران حضـرت یوسف در حق حضـرت یوسف گناه کرده بودنـد، او را به درون چاه انداختنـد، به پـدر دروغ گفتند، گریه دروغین سـر دادند، به حضـرت یوسف علیه السـلام تهمت زدند. یک گناه نبود، ده ها گناه از برادران حضـرت یوسف سر زده بود. فرمودند: چون برادران حضرت یوسف گنـاه کرده بودنـد، گنـاه پرده و حجاب بر ذکاوت و دانش و فطرت برادران یوسف کشـیده بود. کم ذهن شدنـد. از نظر ذهنی کم حافظه شدند و نتوانستند حضرت یوسف علیه السلام را بشناسند و این در اثر گناه بود.

حضـرت یوسف علیه السلام چگونه تا برادران را دید شناخت؟ فرمودند: یوسف گناه نکرده بود. یوسف مؤمن و اهل تقوا بود. لـذا بـا نور و بـا زیرکی ایمـان، برادران را شـناخت. در احـادیث و روایـات مـا نیز وارد شـده است: «اِتَّقُوا فَراسَةَ الْمُؤْمِن»(۱۵۵). نفرمودند «اِتَّقُوا مِنْ فَراسَةِ الاِنْسان»: از زیرکی انسان بترسـید. انسان زیرک نیست. نمی تواند همه نقشه ها و خطوط و ظرافت ها را بفهمد و متوجه شود.

لذا تمام بشر هر روز سرش کلاه می رود. هر روزی به یک

نحوی مردم را می کشند و از بین می برند و می گویند: ما برای آرامش این کارها را می کنیم. بسم اللّه! اگر آرامش معنایش این است که همه ما بلدیم. کاری ندارد؛ آدم یک اسلحه برمی دارد و همه را می زند، می کشد، می گویند: چرا این کار را کردی؟ می گوید: بین دو گروه دعوا بود. ما خواستیم ایجاد آرامش کنیم. گاهی در قالب سازمان ملل، گاهی در قالب ها و طرفندهای دیگر. هرروز هم بشر گول می خورد. متوجه نیست چرا؟ چون تقوا ندارد، نور ندارد.وقتی نور نداشت، نمی تواند تشخیص و تمیز بدهد. «اِتَّقُوا فَراسَةَ الْمُؤمِنِ فَاِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِاللَّه»: از تفرّس و زیرکی مؤمنین بترسید؛ زیرا او قضایا و جریانات را با نور الهی نگاه می کند.

این جا به یک نکته ظریفی اشاره می کنم. و آن این که انسان یا باید خودش در یک مسأله متخصص باشد و یا از یک متخصص استفاده کند. یا باید من خودم معمار باشم و ساختمان را بسازم، یا اگر معمار نبودم از یک معمار استفاده کنم. در امور دینی و معنوی و تشخیص حق و باطل نیز یا باید خودم نور داشته باشم و حق و باطل را تمیز و تشخیص دهم، یا اگر نور ندارم به کسانی که نور دارند مراجعه کنم. من نه خودم نور دارم، نه به اهل نور مراجعه می کنم. می گویم: خودم این گونه می فهمم و یک عمر به اشتباه می روم.

باید از مؤمنین بهره بگیریم و استفاده کنیم. آن ها نور دارند و با این نور خطوط را می شناسند، آینده را برای انسان ترسیم می کنند؛ می گویند: ده سال آینده چه می شود، این خط به کجا می رود، این سخن از کجا برمی خیزد؛ «اِتَّقُوا

فَراسَةَ الْمُؤمِنِ فَاِنَّهُ یَنْظُرُ بِنُورِاللَّه» .

مؤمن با نور خدا نگاه می کند، این روایت هم بسیار زیباست. آن قدر مؤمن از دانش درونی و از علم خدادادی بهره گرفته است که فرمود: «اِتَّقُوا ظُنُونَ الْمُؤْمِنِین»: اگر مؤمن گمان برد؛ گفت: به گمانم قضیه این گونه است، از گمان مؤمنین هم بترسید. زیرا خدای منان مطالب را طبق گمان مؤمنین ایجاد می کند. یعنی گمان مؤمن هم علم و دانش است؛ چون اهل تقواست. موانع فهم و درک و علم و دانش را کنار زده است و با دانش درونی و باطنی نگاه می کند. این یک فایده تقواست لذا خدای منّان می فرماید: «اِتَّقُوا اللَّه وَ یُعَلِّمُکُمُ اللَّه»:(۱۵۶) با تقوا باشید، خدای منّان معلم شما می شود، به شما درس می آموزد. یعنی نتیجه تقوا تعلّم می شود. آن هم معلمش حضرت ربّ العالمین است. این هم یک فایده تقوا. انسان یک علم درونی و باطنی پیدا می کند. با علم درون و باطن همه چیز را می فهمد و تشخیص می دهد.

۲- گوش دل بشر مشکل دومی هم دارد؛ مشکل دوم بشر عدم بصیرت است. بینا نیست. بینش ندارد. با این که خدای منّان به هر انسانی چهار گوش و چهار چشم داده است، دو گوش ظاهر برای این که مطالب ظاهر را بشنود و دو گوش درونی، تا این که ندای غیبی را بشنود.

آواز خدا همیشه در گوش دل است کو دل که دهد گوش به آواز خدا

آن دلی که آواز خدا را گوش کند، کجاست! لذا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در «خطبه ذکر» که بسیار غرّا و جالب و زیباست و از بهترین خطبه های نهج البلاغه محسوب می شود، اهل ذکر را که معرفی

می کند، می فرماید: «یَرَوْنَ ما لا یَرىَ النَّاس وَ یَسْمَعُونَ ما لا یَسْمَعُون»؛(۱۵۷) اهل ذکر مطالبی را می شنوند که مردم آن مطالب را نمی شنوند، با گوش دل ندای غیبی را می شنوند، ندای ملکوت و ندای فرشتگان را می شنوند.

مرحوم شیخ رجبعلی خیاط فرموده بودند: شبی از شب ها دو فرشته بر من نازل شدند و درس فنا را در دو جمله به من آموختند. جمله اول این دو فرشته این بود که از خود هیچ مگو؛ نمی خواهد از خودت تعریف کنی. حرف هم از خودت در نیاور. مطابق آیات و روایات و آن گونه که خدا به تو القا می کند حرف بزن. از خود هیچ مگو. جمله دوم: از خدا جز خدا هیچ مخواه. بگو: خدایا، خودت را می خواهم، فقط خدا خواه باش. طالب او باش و بس. چه شد که شیخ رجبعلی خیاط فرشته بر او وارد می شود، سخنان فرشتگان را می شنود، جملات آنان را می گیرد؟ چون آن گوش های درونی غیبیش باز است. مال من بسته است.

در «روضهالمتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه» علامه، مرحوم محمد تقی مجلسی قدس سره. می فرماید: با استادمان به تخته فولاد اصفهان رفتیم. استادمان مرحوم شیخ بهایی بود. سر قبر بابا رکن الدین(۱۵۸) که مرد بزرگی بود به ما رو کرد و فرمود: شما صدایی شنیدید؟ گفتیم: نه. استاد فرمودند: عجب! گفتیم: چه شده است؟ فرمودند: صدایی از درون قبر بیرون آمد و گفت: شیخنا به حال خود باش. من فهمیدم اجل و مرگم نزدیک است. لذا خودش را جمع و جورتر و مهیّاتر می کرد و شش ماه از این جریان گذشت و شیخ بهایی به رحمت خدا رفت.

چطور شد که شیخ بهایی

آن صـدا را شـنید و بقیه نشـنیدند؟ چون گوش دلش باز شـده بود. قوی شـده بود. هر انسانی چهار گوش دارد. گوش ظاهری کار می کند ولی، گوش باطنی پنبه در آن است. چگونه ما می توانیم گوش باطنی را باز کنیم؟ با تقوا باز می شود. فرمود: می شنوند مطالبی را که مردم نمی شنوند، و می بینند مسائلی را که مردم نمی بینند.

۳- بصـیرت و بینایی حضـرت آیت اللّه کشـمیری فرمودنـد: مشـغول نماز بودم. وقتی به رکوع رفتم - در رکوع چشم انسان باز است و مسـتحب است بین دو پـایش را نگـاه کنـد - فرمودنـد: بین دو پـایم را نگـاه می کردم. خـود چشم افق و شـعاعی دارد. گاهی پشت سـر را هم مقداری می توان دید. فرمودند: دیدم عده ای لباس سـفید پوشـیده اند و به من اقتدا کرده اند. در اطاق من تنها بودم. متوجه شدم این ها فرشتگانند. ملائکه اللّه آمدند و به من اقتدا کردند. او می بیند امّا دیگران نمی بیند.

در روایات آمده است که هر کس نماز بخواند، اگر اذان نماز را بگوید، یک صف فرشته به او اقتدا می کنند. اگر اذان و اقامه را بخواند، دو صف به او اقتدا می کنند. بعضی ها تعجب نکنند، فرشته به آدم هم اقتدا می کند. او می بیند، ولی من نمی بینم.

هر انسـان چهـار چشم دارد؛ مؤمنین دو چشم درونی و باطنیشان می بینـد، همان طوری که دو چشم ظاهرشان می بینـد. اگر دو چشم باطن و درون دید، به آن بصـیرت می گویند. بصیرت یعنی بینایی باطنی و درونی. بصیرت از چه راهی حاصل می شود؟ چگونه می توان فرشـتگان را دید؟ چگونه می توان با عالم ملکوت؛ ملکوت آسمان و ملکوت زمین، آشنایی پیدا کنیم. راهش تقواست. این آیه در سوره

مبـارکه انفال است: «اِنْ تَتَّقُوا اللَّه یَجْعَل لَکَم فُرقانا»:(۱۵۹) اگر اهل تقوا شدیـد، خدای منّان برای شـما فرقان می آفریند. فرقان یعنی چه؟ یعنی نیرو و توانی به شـما می دهـد که حق را از باطل جـدا کنیـد. متوجه شویـد حق کدام است و باطل کدام است، اهل حق چه کسانی هستند و اهل باطل چه کسانی هستند. این همان بصیرت و بینایی است.

به برکت تقوا انسان شـیطان شـناس و دشـمن شـناس می شود. من دشـمنم را الآن نمی شـناسم. در قالب دوست جلوه می کند، خیال می کنم دوست من است، امّا نمی دانم همین شیطان است، دارد مرا فریب می دهد؛ چون تقوا نیست. اگر تقوا آمد؛ یعنی انسان با گناه مبارزه کرد و مقیّد به واجبات شد، دشمن شناس می شود.

۴- بیـداری ببینیم این آیه مبارکه چه می فرماید: «اِنَّ الَّذینَ اتَّقَوا إذا مَسَّهُم طائِفٌ مِنَ الشَّیْطانِ تَذَکَّرُوا فَإذا هُمْ مُبْصِرُون»(۱۶۰)؛ اهل تقوا کسانی هسـتند که وقتی شـیطان دور قلب و دل آنان طواف می کنـد و می خواهـد آنان را بفریبـد، تَـذَکَّرُوا؛ یکمرتبه بیدار می شوند. تذکر یعنی بیداری؛ فَإذا هُمْ مُبْصِرُون. نتیجه تقوا بیداری است.

آدمی که خواب است چه می دانـد چه کسـی که می آیـد و چه کسـی می رود؟ حرکـات و سـکنات را تمیز نمی دهـد؛ چون خواب است،و چشـمانش را بسـته است. اهل تقوا تا شـیاطین جنّی و انسـی، برای گول زدن و فریب دادنشان می آیند، تَذَکَّرُوا، بیـدار می شوند. فَإذا هُم مُبْصِرُون؛ و یکمرتبه چشـمانشان بینا می شود. وقتی بیدار شد، نگاه می کند، می بیند عجب! این دام، دام ابلیس است، دام شیطان است که آمده است مرا از مسیر و خط خدا مانع شود و مرابه خط خودش ببرد.

پس با تقوا ما می توانیم شیطان شناس

شویم، خطوط شیطان را بشناسیم، بیدار شویم.وقتی بیدار شدیم، شیطان پا به فرار می گذارد. فریب شیطان را نخواهیم خورد.

۵- برکت های آسمان و زمین فایده دیگر: تقوا باعث برکات و نزول رحمت های الهی می شود. ببینید این آیه مبارکه چه می فرماید: «وَ لَو اَنَّ اَهْلَ الْقُری آمَنُوا وَ اتَّقَوا لَفَتَحْنا عَلَیْهِم بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الاَرْض»(۱۶۱)؛ اگر اهل قریه ها، شهرها، کشورها، دهات، محله ها، تقوا پیشه می کردند، اهل بندگی بودند، هر آینه برکت ها را از آسمان و زمین بر آن ها نازل می کردیم. باران برکت است، امّا کدام باران؟ بارانی که دو ویژگی دارد: ۱- در فصلش و به موقع بیاید. ۲- با نرمش و آرامش بیاید و آسیبی به مردم نرساند. این را می گویند: باران با برکت که عرب به آن می گوید: غیث؛ یعنی بارانی که به فریاد آدم می رسد. «وَ بِکُم یُنَزِّلُ الْغَیْث».(۱۶۲) امام هادی علیه السلام در زیارت جامعه کبیره نمی فرماید: «بِکُم یُنَزِّلُ الْمَطَر»؛ مطر ممکن است باران زیانبار باشد. به برکت شما خداوند بارانی که فریادرس کشاورز و فریادرس مردم است و پرسود است، نازل می کند. پس باران های به موقع و باران هایی که همراه با آرامش است و آسیب نزند آن باران غیث است و آن به برکت اهل بیت علیهم السلام نازل می شود.

فرمود: اگر مردم اهل تقوا بودند، ما برکات آسمان را نازل می کردیم و به زمین هم می گفتیم: نعمتت را بیرون بده، آن هم نعمتی عالی و حسابی. چون مردم بی تقوا هستند، نه آسمان برکتش را می فرستد، زمین هم مانع می شود. «اِلهی عَظُمَ الْبَلاء»، عظم البلاء چیست؟ دو جمله اش این است: «و ضاقَتِ الاَرْضُ وَ مُنِعَتِ السَّماء»: زمین بر مردم تنگ شده است، به

خاطر ممنوع بودن آسمان از ریزش برکات و نزول باران. برکات مادی رفت، برکات معنوی هم رفت. پس تمام برکات در سایه و در پناه تقواست. اگر تقوا نباشد برکات و رحمت ها همه محو و نابود می شود و از بین می رود. لذا فرمودند: «إذا مُنِعَ الزَّکاه اِرْتَفَعَ الْبَرَکات»:(۱۶۳) مردم وقتی زکات مالشان را پرداخت نکردند، برکات مرتفع می شود و از بین می رود. باز در روایات دیگر فرمودند: «اِذا ظَهَرَتِ الْجِنایات اِرْتَفَعَتِ الْبَرَکات»(۱۶۴)؛ اگر در یک جامعه خیانت فراوان شد برکات از بین می رود. راه اساسی تقواست. من اگر بنده خوب خدا شدم، خدای منّان هم می رساند.

۶- نصرت الهی یکی از شاگردان مرحوم شیخ رجبعلی خیاط و مرحوم حامد، یک روز وقتی که وارد محیط کارش می شود، یک شیشه روی میزش می بیند. به رفقایش می گوید: این شیشه چیست؟ می گویند: این شیشه شراب است، وقتی می شنود شیشه شراب است، می گوید: مال کیست؟ می گویند: مال صاحب کارگاه است. می گوید: عجب! صاحب کارگاه شراب می خورد؟ من در این جا ماندنی نیستم. تقوا به او اجازه نمی دهد در محیط گناه بماند.

اگر من باشم هزار فکر می کنم، نانم، روزیم، زن و بچه ام چه می شود؟ نمی آیم برای خدا حساب باز کنم. خدا گفت: تو با تقوا باش، روزیت با من؛ «اَللَّهُ الَّذی خَلَقَکُم ثُمَّ رَزَقَکُم».(۱۶۵) لباس هایش را پوشید و آمد بیرون. گفت: من در این محیط کار نمی کنم. بیکار هم باشم، باشم. آمد بیرون. مستأجر بود. اجاره خانه می داد. چهار تا یک تومانی هم پول بیشتر نداشت. این پول را مدتی خرج می کرد. گاه گاهی نان می خرید، وسایل برای خانه می خرید، اجاره خانه را می داد، دوباره دست به جیب می کرد می دید باز چهار

تومان دارد. چهار تومان تکان نمی خورد. هر روز خرج می کرد، باز چهار تومان سرجایش.

من این قضیه را از ایشان نشنیدم. مرحوم حامد می فرمودند: صاحب کار بعد از چند روز به هوش می آید؛ می گوید: آقا غلامرضا نیست؟ می گویند: آقا غلامرضا الآن چند روز است که قهر کرده رفته است. چرا قهر کرده است، مگر از ما بدی دیده است؟ گفتند: روی میز شیشه شراب را دید گفت: مال کیست؟ گفتیم: مال توست. قهر کرد و رفت. گفت من این جا کار نمی کنم.

گفت: عجب! پس من در کارگاه و کارخانه ام یک دانه مرد هم دارم. این آقا غلامرضا مرد است. باید بروم بیاورمش، این قدر مرد است که به خاطر یک گناه در این محیط کار را رها کرد و رفت. آقا غلامرضا را پیدا می کند. به دست و پای او می افتد و می گوید: بیا! می گوید: نمی آیم. می گوید: بیا به خدا قسم دیگر لب نمی زنم. صاحب کارگاه به دست ایشان توبه می کند. می گوید: شلنگ بگیر همه جا را آب بکش. این محیطی که شراب خورده شاید پاشیده باشد. شاید عربده کشیده باشی. تمام کارخانه و دم و دستگاه را با شلنگ آب می کشند. بعد مدیریت کارخانه را می دهد به آقا غلامرضا. یعنی خدا آقا غلامرضا را فراموش کرده است؟

یک تقوا به خرج داد، شد مدیر کارخانه. جالب این جاست که آن زمان کسی مزد بالا نمی گرفت. روزی پنجاه تومان به ایشان می داد. قضیه مال بیش از سی سال پیش است. بالاترین مزد را به ایشان می داد. با این که چهار تومان را خرج می کرد تمام نمی شد. آن جا خدا به دادش رسید. برای کارش هم خدا به دادش

رسید. یک درجه مقام و منصبش هم بالا رفت. مگر خدا اهل تقوا را رها می کند؟ این هم یکی از برکات تقواست.

در یک آیه بسیار جالب و زیبا اثر زیبای تقوا را بیان کرده است و آن ارتباط با آقا امام زمان علیه السلام است. اگر اهل تقوا شدیم، ارتباط قلبی و فکری و ظاهری با آقایمان و مولایمان حضرت مهدی امام زمان علیه السلام پیدا خواهیم کرد.

ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی

دل بی تو به جان آمد وقت است که باز آیی ای ذکر توام درمان، در بستر بیماری وی یاد توام مونس، در گوشه تنهایی مشتاقی و مهجوری، دور از تو چنانم کرد

کز دست بخواهد شد، پایاب شکیبایی دائم گل این بستان، شاداب نمی ماند

دریاب ضعیفان را، در وقت توانایی دیشب گِله زلفش، با باد همی کردم گفتا غلطی بگذر، زین فکرت سودایی با باد صبا این جا، صد سلسله می رقصند

این است حریف ای دل، تا بادیه پیمایی

گفتار سیزدهم

اشاره

قال اللَّه الحَکیم فی کتابه الکریم اعوذ بالله من الشّیطان الرجیم: «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اصْبِروُا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَ اتَّقُوااللَّهَ لَعَلَّکُم تُفْلِحُون.

ثم قال مولانا الصادق علیه السلام: «اِنَّما اَصْحابُ جَعْفَرٍ مَنِ اشْتَدَّ وَرَعَهُ وَ عَمِلَ لِخالِقِهِ».(۱۶۶)

خدای منّان همه ما را از محبین عصمت و طهارت لاسیما حضرت مهدی علیه السلام قرار دهد.

اولین ویژگی یاران حضرت تقواست. یاران حضرت با گناه در همه مظاهرش مبارزه می کنند و کمر همت بسته اند تا واجبات حضرت ربّ العالمین را اجرا کنند و نه تنها با گناه مخالفند و مبارزه می کنند؛ بلکه از شبهات و مکروهات نیز اجتناب و پرهیز می کنند؛ چون آقا امام صادق علیه السلام فرمودند: هر که دوست دارد از

اصحاب و یاران امام زمان علیه السلام باشد «فَلْیَعْمَلْ بَالْوَرْع»: باید اهل ورع باشد. نفرمود اهل تقوا، بلکه بالاتر از تقوا؛ ورع. یعنی در صد متری گناه می ایستد. نه تنها گناه نمی کند، بلکه شبهات را نیز انجام نمی دهد. با شبهات مبارزه می کند.

امام زمان علیه السلام و شیخ مفید

بی جهت نیست که برجستگان، مورد عنایت حضرت حق قرار گرفته اند. حضرت سر قبر آنان می آید و از مرگ آنان ناراحت می شود و گریه می کند و می فرماید: شیخ مفید با مرگ تو علم نیز همراه تو دفن شد و تعبیر برادر دارد، می فرماید: برادر من با رفتن تو کمر من شکست. این تعبیر، تعبیر بسیار بلندی است. حجّت حق، کلیددار جهان هستی، واسطه فیض بین خدا و ما سوی اللّه، درباره شخصی این گونه سخن بگوید؟! چرا؟ چون شیخ مفید نه تنها گناه نمی کرد، بلکه با شبهات نیز مبارزه می کرد.

من این جریان را از حضرت آیت اللّه اشتهاردی شنیدم، بچه بودیم در محل پای منبر ایشان می رفتیم، این جریان را فرمودند: شیخ مفید وقتی پذیرفت که تربیت سید مرتضی و سید رضی را به عهده بگیرد، شب در خواب دید حضرت زهرا، امام حسن، و امام حسین علیهم السلام را آورده است و فرمودند: «یا شَیْخ عَلِّمْهُمَا الْفِقْه». مادر، جلوه حضرت زهرا و سید رضی و سید مرتضی، جلوه امام حسن و امام حسین علیهم السلام است. تعبیر خواب را هم فهمید که این ها خیلی برجسته خواهند شد.

یک روزی مرحوم شیخ مفید به شاگردانش شانه می داد تا محاسنشان را شانه کنند. به سید مرتضی و سید رضی شانه نداد، با این که آن ها از برجسته ترین شاگردانش بودند. این ها آمدند منزل. به مادر گفتند: شیخ مفید امروز به

همه شانه داد، به ما دو نفر شانه نداد. مادر خیلی تعجب کرد. آمدند به محضر شیخ مفید. آقازاده ها گله مندند. می گویند: به همه شانه داده شد، به ما داده نشد.

شیخ مفید فرمود: مگر سید مرتضی و سید رضی ریش در آورده اند؟ یعنی چه این جمله؟ یعنی از وقتی این دو بزرگوار را آوردی به نزد من، چون این دو نوجوان زیبا چهره بودند من هنوز به چهره این ها نگاه نکرده ام. شیخ مفید کیست و چیست؟ به چهره این دو بزرگوار نگاه نمی کند. مبادا یک وقت یک خیال و خطور زیبایی به ذهنش بیاید. بی جهت نیست که شیخ مفید مورد خطاب آقا امام زمان علیه السلام است.

حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «اَلْقَلْبُ مُصْحَفُ الْبَصَر».(۱۶۷) چشم به منزله قلم است و دل به منزله کتاب. هر چه چشم می بیند دل می نویسد. در حقیقت دل مصحف و کتاب دیده و چشم است. اگر چشم فیلم های کذایی را نگاه کند، اگر منظره های حرام را نگاه کند، تمام این ها را به خورد دل می دهد. آیا این دل دیگر لیاقت دیدار حضرت را دارد؟ شیخ مفید می گوید: من نگاه به آن ها نکردم، مگر صورتشان مو در آورده است؟

ما خیلی راحت می گوییم اگر گردی صورت زن باز باشد مانعی ندارد، تا مچ دست او را می توان دید، گردی صورت او را می توان دید؟ من از شما می پرسم: انسان که به خواستگاری می رود و کسی را می پسندد، آیا عامل پسندیدنش صورت است، یا دست است و یا پاست، یا چیز دیگری است؟ تمام پسندها در چهره خلاصه می شود. چگونه می توان گفت من می توانم چهره را نگاه بکنم. لااقل انسان احتیاط می کند، شبهه که وجود

دارد، شیخ مفید با شبهات نیز مبارزه و مقابله می کرد و از شبهات نیز اجتناب می کرد.

روزی سید مرتضی و سید رضی کتاب های پدر را تقسیم می کردند. پدر خیلی کتاب داشت. یکدانه کتاب باقی ماند. این یک دانه را نمی توان تقسیم کرد. برادرها با هم گفتگو کردند؛ یکی به دیگری گفت: این کتاب مال کسی که عمل مکروه انجام نداده است. برادر دیگر گفت: نه، این کتاب مال کسی که قصد عمل مکروه را هم نداشته است. نیت آن را هم نکرده است. گفت: برادر من فکر مکروه را کرده ام، ولی انجام نداده ام، ولی فکر مکروه هم از شما سر نزده است.

پاسخ امام زمان علیه السلام

شیخ مفید و سید مرتضی در مسئله ای اختلاف داشتند. گفتند: کاری ندارد، نامه را می نویسیم و صورت مسئله را داخل ضریح حضرت می اندازیم. داخل ضریح انداختند. بعد ضریح را باز کردند و نامه را در آوردند، دیدند حضرت نوشته اند: «اَلْحَقّ مَعَ وَلَدی وَ لکِنِ الشَّیخ مُعْتَمدی»: حق با فرزند من است، شیخ مفید هم مورد اعتماد من است.

چگونه می شود این گونه انسان جواب بگیرد؟ چون ایشان با شبهات مبارزه می کردند، جواب می آمد. در کتاب «نوائب الدهور فی علائم الظهور»، جلد سوم، از آیت اللّه میرجهانی که در چهار جلد به فارسی نوشته شده است، علائم ظهور امام زمان علیه السلام را زیبا وصف می کند. گمان نمی کنم کسی به اندازه ایشان علائم حتمی و غیر حتمی را وصف کرده باشد. روایتی از لسان شریف مولا ـ آقا امام زمان علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمودند: «ما مِنْ عَبْدٍ اَحَبَّنا وَ اَخْلَصَ فی مَعْرِفَتِنا وَسَئَلَ مَسْئَلَةً اِلاَّ وَ نَفَّسْنا فی رَوْعِهِ جَوابَ الْمَسْئَلَه»؛ هیچ بنده ای نیست که

ما اهل بیت را دوست بدارد و در معرفت و شناخت ما اخلاص داشته باشد و از ما پرسش و سؤالی داشته باشد جز این که ما جواب مسأله را در قلبش القا می کنیم. بنابراین هر کسی این دو ویژگی را داشته باشد: ۱- ما اهل بیت را دوست بدارد. ۲- در معرفت و شناخت ما اخلاص داشته باشد. حضرت پاسخ سؤالش را در دل او القا می کند.

گاهی انسان می خواهد امامان را بشناسد و به رخ دیگران بکشد، امامان را بشناسد و منبع و منشأ درآمد و پول در آوردن قرار دهد، امامان را بشناسد تا هرگاه حاجتی دارد در خانه آن ها برود و حوائج را بگیرد، یک منافعی مادی را در نظر بگیرد. و گاهی می گوید: برای من تکلیف و فرض است که امامم را بشناسم.بنابراین اول محبت، دوم معرفت خالصانه. اگر هر دو ویژگی را واجد و دارا باشد و از ما سؤالی بپرسد و بگوید: مهدی جان! من در این قضیه و دو راهی مانده ام در این مسئله من چه کنم؟ می دانید ما چه می کنیم؟ ما جواب مسأله را در قلبش و در دلش القا می کنیم. بلافاصله در دلش می اندازیم که جواب مسأله شما این است و این کار را انجام دهید. البته، تقوا لازم دارد، مبارزه با شبهات لازم دارد. و دراین صورت حضرت خیلی سریع جواب می دهد. در قضیه انار فرمودند: خودتان سه روز مهلت خواستید و گرنه من همان جا جواب شما را می دادم، به قلبتان می افکندم و می رفتید. مشکل و شبهه را حل می کردید.

سید ابن طاووس این روایت را باور کرده است. وی در «کتاب کشف المحجه لثمره

المهجه» که کتـاب اخلاقی بسـیار زیبایی است. می گویـد: سیّد محمـد هرگاه در زنـدگی برایت مشـکلی پیش آمـد یک نامه بنویس به امـام زمـان علیه السـلام و نامه را زیر بالش بگـذار و به پهلوی راست بخواب و دست راسـتت را به گونه ات بگـذار. صبح وقتی بلند می شوی، جواب سؤال تو در آن نامه نوشته شده است.

«وَ نَفَخْنـا فی رَوعِه»: در قلب هـا می دمیم و جواب مسأله را در آن قرار می دهیم. منتها شـرطش محبت و اخلاص در شـناخت است.

شیـخ مفیـد و سـید مرتضـی این گونه است که جواب مسأله را می گیرنـد. آن ها دلشان دل است. دلیست که می تواند جواب مسأله را بگیرد. گیرنده آن ها قوی است. شـرطش تقواست. این یکی از ویژگی های یاران حضـرت است. تقوا، آن هم تقوای خاص الخاص که نامش را در احادیث و روایات ورع گذاشتند.

لـذا امـام صـادق علیه السـلام فرمود: همانا یاران امام صادق کسانی هسـتند که چهار ویژگی دارنـد، ویژگی اولشان: «مَن اشـتَدَّ وَرَعَهُ»؛ ورعشان شدید و محکم است. هیچ گاه وارد کلاس و مرحله های مکروه نمی شوند. مواظبتش مواظبت شدیدی است.

حرکت برای خدا

دومین ویژگی : «وَ عَمِـلَ لِخالِقِه». چرا نفرمود: «عَبَـد لخالِقِهِ». این هم نکته ظریفی دارد. نفرمود عباداتش مال خـداست. این که خیلی هنر نیست، آدم باید نماز را برای خدا بخواند، روزه را برای خدا بگیرد. فرمود: «عَمِلَ لِخالِقِه». اعمال عبادی و غیر عبادی و تمام حرکات و رفتارش برای خدا باشد. نماز برای خدا، حجّش، خوردنش برای خدا، حرکات و سـکنات سیاسـیش هم برای خدا باشد.

این جمله را من از حضـرت آیت اللّه بهاء الدّینی قدس سـره شنیدم: وقتی امام وارد ایران شدند، آمدند منزل و حسینیه ما، برای بازدید، آقا

سید احمد آقا هم همراه امام بود، یک نگاه عمیق و خاصی به امام کردم، ببینم امام این انقلاب را چگونه شروع کرده اند؟ عاملش کیست؟ چه کسی به ایشان فرمان داده است؟ نفس به او فرمان داده است؟ عادت فرمان داده است؟ تفکرات شخصی به او فرمان داده است؟ فرمودند: براندار کردم. نه ظاهری، بلکه باطنی. فرمودند : خوب که نگاه کردم، دیدم امام دستشان را که بالا می آورند برای خدا حرکت می دهد. چشمش را که باز و بسته می کند ملکه اش شده برای خدا بکند. حرف و نگاه و حرکاتش برای خداست. دیدم همه حرکاتش خدایی است. به این می گویند «عَمِلَ لِخالِقِه». نه تنها عباداتش برای خداست که اعمالش برای خداست.

مدرس برای خدا حرف می زد. تحت تأثیر جو قرار نمی گرفت همه مرگ بر مدرس می گفتند. مدرس می گفت: زنده باد خودم. واقعاً هم زنده باد مدرس. خدایی بود. «عَمِلَ لِخالِقِه». حرفم روی همین یک کلمه است. آیا عَمِلَ لِخالِقِه یا عَمِلَ لِدُنْیاه؟ عَمِلَ لِسیاسَتِه؟ عَمِلَ لِرِیاسَتِه؟ عَمِلَ لِدِرْهَمِهِ وَ دینارِه؟ برای چه ما داریم حرکت و عمل می کنیم؟

ویژگی دوم یاران حضرت این است که برای خدا حرکت می کنند. این جمله، جمله زیبایی است که یکی از نشانه های متقّین و اهل تقوا این است: «وَ جَعَلَ شَهْوَتَهُ وَ مَحَبَّتَهُ فی خالِقِه»(۱۶۸)؛ اهل تقوا میل و شهوت و خواستشان را در خدای خود قرار داده اند. اگر شهوت بی حکمت بود که خدا در وجود بشر قرار نمی داد. شهوت یعنی میل، اشتها، اولیای خدا هم میل دارند، اشتها دارند، ولی اشتهایشان در مسیر خداست، اشتها به فرمان و دستورات خدا دارند. اشتها به مناجات با خدا دارند. اما اهل

طبیعت هم شهوت دارند. یا شهوت جنسی دارند یا شکم،یا پول، یا ریاست. برای ریاست می میرند. فرمودند: «مَلعُونٌ مَنْ تَرَأَّسَ، مَلْعُونٌ مَنْ هَمَّ بِها»(۱۶۹)؛ ملعون است هرکس خودش را به ریاست بزند. یک وقت ریاست در خانه می آید، یک وقت با زور می خواهد به ریاست برسد. هر که می خواهد با زور به ریاست برسد ملعون است.

تحیّر و سرگردانی در زمان غیبت

وقتی حضرت علی علیه السلام به حضرت امام حسین علیه السلام خبر از قیام حضرت مهدی علیه السلام نهمین فرزند منوّر و مقدس آقا امام حسین علیه السلام داد، حضرت فرمودند: «اِنَّ ذلِکَ لَکائِنٌ؟»: آیا این قضیه رخ می دهد؟ این سؤالات را می کنند ما چیزی گیرمان بیاید. فرمود: قسم به آن خدایی که رسول اللّه الاعظم را به رسالت انتخاب فرموده است،می آید «وَ لکِن بَعْدَ غَیْبَةٍ وَ حَیْرَةٍ»: بعد از یک غیبت طولانی و بعد از تحیّر و گیج بودن مردم. یکی این طرف، یکی آن طرف، گیجی هم مال خود ماست. مسئول گیجی هم خود ما هستیم. وقتی ما نشانه های محبّ را داشتیم، حضرت جوابمان را می دهد. هیچ گاه در زندگی گیج نمی شویم.

من آن قدر آدم عامی را می شناسم، ولی از اول انقلاب یک دانه اشتباه در انتخابات و رأی دادن نکرده است. تمام رای ها را صحیح و درست انجام داده است. بعضی هم داریم باسوادند، چه سواد دانشگاهی، چه حوزه ای، ولی از اول انقلاب همه اش اشتباه کرده اند. یک دانه رأی درست و حسابی تا به حال نداده اند.

چگونه می توانم از تحیّر نجات پیدا بکنم؟ «وَ حیره لا تَثْبُتُ فیها عَلی دینِهِ اِلاَّ الْمُخْلِصُون الْمُباشِرُونَ لِرُوحِ الْیَقین»(۱۷۰)؛ کسی در دین صحیح و درست ثبات قدم پیدا نمی کند جز کسانی که در کلاس اخلاصند. ثبات

قدم در دین ولایی، دینی که امامت دارد، دینی که حاکمش ولایت است، نه دین من در آوردی. به این که هر کسی پیدا شود بگوید: من از قرآن و روایات یک قرائتی دارم. چیزی می فهمم. این گونه که دنیا می شود جنگل مولا،اگر هر کسی ادعا کند که من چیزی می فهمم.

اسلام اگر قرآن را فرستاد، فرمود: قرآن را چه کسانی می فهمند و مفسرین قرآن چه ویژگی هایی دارند. اسلام شناس کیست و چه کسانی می توانند اسلام را تفسیر کنند. من سؤالم این است: آیا امام زمان غائب شدند و تفسیر و حفظ و نگهداری اسلام را، زعامت و رهبریت اسلام را مسکوت گذاشتند؟ یا حرف زدند؟ یا نشانه و آدرس دادند؟ دیگر قرائت های متعدد بی جاست و حرف بی ربطی است.

فرمودند: مثل یک اداره که وزیر دارد، اگر هرکسی ادعای معاونت کند، مملکت که به هم می خورد. وزیر این قدر عقل و درایت دارد، که یک معاون در وزارتخانه خود انتخاب می کند. امام زمان علیه السلام که در پرده غیبت به سر می برد، آیا وزرایی دارد؟ یا ندارد؟ وزرای عصر غیبت کیانند؟ چه ویژگی هایی دارند؟ ویژگی های وزرای غیبت آیا در دانشگاه درس خوانده اند؟ نه. در آموزش و پرورش؟ خیر. در سرزمین های کشاورزی؟ خیر. باید بگردیم در حوزه های علمیه پیدا کنیم. دو دوتا چهار تاست، گیجی ندارد. خودشان جهت و مسیر را بیان فرمودند. من اگر گیج شدم دارم خودم را گیج می کنم. فرمود: اِلاَّـ الْمُخلِصُون: کسانی که در کلاس اخلاصند، این ها تحیّر ندارند. حضرت به آن ها القا می کند. خودآگاه یا ناخودآگاه مسیر را یافتند و پیدا کردند.

«وَ عَمِلَ لِخالِقِه» این دومین ویژگی است. حرکات و سکنات باید برای خدا

باشد. «قُلْ اِنَّ صَلاتی وَ نُسُکی وَ مَحْیایَ وَ مَماتی لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمین»(۱۷۱). محیا و ممات، زنده بودن و نفس کشیدن و جان دادن که ربطی به عبادات ندارد. یعنی یاران حضرت تمام اعمالشان را عبادی می کنند. غذا می خورد برای خدا. خوردنش جنبه عبادت پیدا می کند. خوابش همین طور برای خداست.

سوم: «رَجا ثَوابَه» امید به ثواب و پاداش حضرت حق دارد. امید به اعمال خودش ندارد. امید به پاداش دیگران ندارد. فقط چشم به پاداش حضرت ربّ العالمین و به فضل و رحمت او دوخته است.

چهارم: «خافَ عِقابَه» از عِقاب خدا می ترسد. علامت امید به ثواب این است که دنبال ثواب و پاداش حرکت می کند. نشانه رجا حرکت است. کسی که می گوید: من امیدوارم باید به سوی مأمول و آرزویش حرکت کند. کسی هم که می گوید من از جهنم می ترسم باید از جهنم پا به فرار بگذارد. چطور شد که اگر من از دیوار شکسته می ترسم، زیر آن دیوار نمی نشینم. نشانه ترس فرار است. نشانه ترس از جهنم هم فرار از جهنم است و هر عاملی که بشر و انسان را جهنمی می کند.

تا کی به تمنّای وصال تو یگانه اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه آیا رسد آخر شب هجران تو یا نه ای تیر غمت را دل عشاق نشانه

جمعی به تو مشغول و تو غایب ز میانه هر در که زنم صاحب آن خانه تویی تو

هر جا که روم پرتو کاشانه تویی تو

در کعبه و بتخانه که جانانه تویی تو

مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو

مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه

گفتار چهاردهم

توضیح

قال اللَّه الحکیم فی کتابه الکریم: «وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللَّه

عَمَلَكم وَ رَسُولُه وَ الْمُؤْمِنُون وَ سَتُرَدُّونَ اِلى عالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَهِ فَيُنَبِّئُكم بِما كُنْتُم تَعْمَلُون».(۱۷۲)

ثم قال مولانا المهدی علیه السلام «فَاِنَّا یُحیطُ عِلْمُنا بِاَنْبائِکُم وَ لا یَعْزُبُ عَنَّا شَیْ ءٌ مِنْ اَخْبارِکُم»(۱۷۳).

طریقی عالی برای شناخت ائمه علیهم السلام

وقتی به زیارتنامه های حضرات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام مراجعه می کنیم به دریایی از معارف و امام شناسی می رسیم. انسان اگر بخواهد امامش را بشناسد، راه بسیار عالی که در دسترس همه قرار دارد، مطالعه زیارات وارده در مورد همه آن هاست.

اگر انسان همین کتاب مفاتیح الجنان را باز کند و نگاه کند به زیارت آل یس، بنگرد به دعای ندبه، مشاهده کند زیارات دیگر را که در مورد حضرت مهدی علیه الصلاه و السلام وارد شده است، نکته های زیبا و برجسته ای در باب امامت و ولایت می یابد. از باب نمونه: زیاراتی که در باب امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده است، غوغاست. یک دوره معارف است. غرض این که انسان لازم نیست این طرف و آن طرف برود، همه در خانه هایمان مفاتیح الجنان داریم. یک دوره معارف و امام شناسی در خانه های همه ما هست. همین زیارتنامه هایی که وارد شده است.

در همین زیارت جامعه کبیره بیش از چهارصد و اندی فضیلت و بُعد و ویژگی برای امامان معصوم علیهم السلام بیان شده است. و این کم نیست! آن هم فضائل بسیار ناب و برجسته و عالی. مثلاً یک فضیلتی که در زیارت جامعه کبیره عنوان و مطرح می شود این است که می فرماید: «وَ عَناصِرَ الاَبْرار». تمام انبیا جزء ابرارند. تمام خوبان عالم از اولیا و اوصیا جزء ابرارند. تمام انبیا و اولیا از نیک صفتانند؛ هم صفات عالی دارند و هم کارهای عالی و برجسته از ایشان سر می زند.

ریشه

ابرار کجاست؟ این ها را از کجا یاد گرفته و آموخته اند؟ چه کسانی به آن ها این برّ و نیک صفتی و نیکویی را داده است؟ امامان معصوم عناصر الابرارند. اگر شما نبودید یک انسان نیک در عالم نبود. تمام کسانی که خوب شده اند به برکت عنایت و محبّت آن ها بوده است.

حضرت مهدی علیه السلام، محور عالم

مثلاًـ انسان امام زمان علیه السلام را در نیمه شعبان زیارت می کند. چه جملات عجیب و غریبی درباره حضرت ذکر شده است. چقدر جالب و زیباست. می فرماید: «سَیْفُ اللَّهِ الَّذی لا یَنْبُو، نُورُ اللَّهِ الَّذی لا یَخْبُو، مَدارُ الدَّهْر وَ نَوامیسُ الْعَصْر»(۱۷۴)؛ یعنی تمام روزگار و هرکه در روزگار وجود دارد محور چرخش و گردشش آقا امام زمان علیه السلام است. همه به دور او می چرخند و همه، چرخششان به برکت وجود اوست. زمان، مردم، جهان و جهانیان محور دارند. محور تکوینی اش حضرت است. انسان شبی ۱۰ دقیقه بنشیند، این زیارتنامه ها را از اول بسم اللّه بخواند. نگاه کند ببیند این آقای ما، امام زمان علیه السلام کیست؟ و از چه ویژگی های عظیمی برخوردار است؟ در این جا یکی دو نمونه را مطرح می کنیم:

عالم، محضر امام زمان علیه السلام

یک بخش از دعا چنین است : «اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا عَیْنَ اللَّهِ فی خَلْقِه»(۱۷۵)؛ سلام بر تو ای دیده بان خدا، سلام بر تو ای چشم خدا در میان خلق و در میان آفریده هایش. ما از این جمله چه می فهمیم؟ به این نکته می رسیم که امام زمان علیه السلام دیده بان خداست. تمام اعمال ریز و درشت ما را، درون و برون ما را، افکار و نیّات ما را می بینند و می خوانند و می دانند. این جایگاه امامت است. اعتقادمان بر این است که عالم علاوه بر این که محضر خدای منّان است، محضر امام زمان علیه السلام نیز هست.

خداوند می فرماید: «وَ هُوَ مَعَکُم اَیْنَما کُنْتُم»(۱۷۶): او با شماست، هرکجا می خواهید باشید. در خفا باشماست، در ظاهر با شماست، در نزدیک و دور با شماست، هر کجای عالم باشید و در هر حالتی باشید خدا با شماست. خدا همه جا

هست، جایی نداریم که خدای منّان نباشد.

در تفسیر شریف نورالثقلین و تفاسیر روایی، به عنوان تأویل و بطن آیه فرموده اند: «وَ هُوَ مَعَكُم اَيْنَما كُنْتُم»، یعنی «اَلاِمامُ مَعَكُم» هر کجا باشید امام زمان علیه السلام با شما هست. هیچ جای عالم نیست که امام زمان آن جا حضور و تشریف نداشته باشد، لذا این جمله یک خورده سخت به نظر می رسد که بگوییم: آقاتشریف آوردند، آقا تشریف بردند. ممکن است به حسب ظاهری و جسمی بعضی ها بگویند وگرنه در همه هستی حجه اللّه هست. «اَلاِمامُ مَعَكُم اَيْنَما كُنْتُم».

مرحوم سید بن طاووس - رضوان اللّه تعالی علیه - جملات ظریفی درباره امام زمان علیه السلام دارد که محدّث خبیر، مرحوم نوری آن را در کتاب «جنّه المأوی» که درباره حضرت نوشته است آورده است و در بحارالانوارِ علامه مجلسی، در جلد پنجاه و سوم به عنوان ملحقات نیز چاپ شده است. غوغا می کند سیّد.

سید بن طاووس در کتاب «المحجّه لثمره المهجه» جمله ای بسیار ظریف و دقیق طرح می کند، می فرماید: سیّد محمّد، اگر در عالم کسی پیدا شد که معیّت خدا را درک کرد و فهمید خدا با اوست، و هیچ جایی از عالم نیست که خدا با او نباشد و همه هستی را وجود خدا پر کرده است، می فهمد که امام زمان علیه السلام نیز با او هست.

حضرت ابی عبداللّه الحسین علیه السلام بسیار زیبا این معیّت را بیان فرموده است: فردی آمد عرضه داشت: یا بن رسول اللّه علیه السلام کیف اصبحت؟ شب را چگونه به صبح رساندی؟ اگر از من بپرسند می گویم: الحمد للّه خوب خوابیدم یا بیمار بودم و جوابی از این قبیل؛ چون اهل طبیعت حال و هوایشان مربوط

به طبیعت و جسم است. اهـل اللّه وقتی که حـال و احوال می کننـد مربوط به روح است. آنان روح را اصـیل می داننـد، حال و احوال و گفتگوشـان هم مربوط به روح است. اهـل دنیـا جسم را اصـیل می داننـد وروح را اصـلاً فراموش کرده انـد و حـال و احوال و گفتگوشـان هم همه اش مربوط به جسم است. مراجعاتشـان به دکـتر جسـمی است. حرفهاشـان مربوط به جسم است. حرف از غـذاهاست. دائماً دور و بر جسم می گردنـد. امّا اهل اللّه می گوینـد: فلان غذا، روح را بیدار می کند. فلان غذا روح را بیمار می کند. مواظبند غذایی که روح را بیمار می کند نخورند.

حضـرت در پاسخ کسـی که پرسـید شب را چگونه صـبح کردید یک جواب بسـیار عالی دادند؛ فرمودند: «اَصْبَحْتُ وَ لِیَ ربٌ فَوقی»(۱۷۷)؛ صـبح کردم در حـالی که برای من پروردگاری است که حاکم بر من است. دیـدم شـش دانگ بالای سـرم دائماً حضور دارد. معیّت معنـایش همین است، او بـا من هست.«فَاَیْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّه»؛(۱۷۸) هرکجا آدم بایسـتد آن جا وجه اللّه است.

سیـد بن طـاووس می فرمایـد: هرکس معیّت خـدا را، حاکمیت خـدا را، همراه بودن خـدا را درک کنـد، معیّت و همراهی امام زمـان علیـه السـلام را هم می فهمـد. می فهمـد که یـک لحظه از امـام زمـان علیه السـلام جـدا نیست، همیشه در محضـر آقـا و مولایش به سـر می برد. چرا؟ چون ممکن نیست خدابا انسان باشد و امام زمان علیه السـلام با او نباشد. چون خدای منّان معیّت و حاکمیت و فوقیتش را به امام زمان علیه السلام هم داده است.

اگر امام حسین علیه السلام فرمود: «وَلِیَ رَبٌّ». ربّ باید همیشه بالای سر انسان باشد. اگر یک لحظه نباشد، این چه ربّی است؟

ربّ یعنی مربّی و تربیت کننده. لازمه ربوبیّت این است که لحظه به لحظه با انسان باشد و به انسان فرمان بدهد. اگر یک لحظه نبود ربوبیّت قطع می شود. این رابطه ربوبیت محفوظ است.

امام زمان علیه السلام هم ربّ است باذن اللّه. مظهر ربوبیّت خداست که در قرآن می خوانیم «وَ اَشْرَقَتِ الاَرْضُ بِنُورِ رَبِّها»(۱۷۹)؛ زمین به نور پروردگار زمین روشن شده است. فرمودند: ربّ الارض یعنی امام الارض. امام ارض در این عصر و زمان، امام زمان علیه السلام است. پس سید این معیّت را درک کرده است. سید منطقش این است که من همیشه در محضر او هستم. معیت خدا، معیت امام زمان علیه السلام را هم می طلبد.

این که از مرحوم آیه الحق سید علی آقا قاضی پرسیدند: آقا شما خدمت امام زمان علیه السلام رسیده اید؟ فرمودند: مگر من جدا بودم که از من می پرسید خدمت حضرت رسیده ام یا نه؟ همین درس معیت را می خواهد بدهد. وقتی خدا همیشه با انسان هست، حضرت هم همیشه با انسان هست. اگر در محضر خداییم در محضر امام زمان علیه السلام هم هستیم. عالم محضر خداست، عالم محضر امام زمان علیه السلام هم هست.

دیده بان خدا

اگر می گوییم خدای منان فرموده است: «اَلَمْ یَعْلَم بِاَنَّ اللَّهَ یَری (۱۸۰)؛ آیا این انسان نمی داند خدا او را می بیند؟ اعمالش را می بیند، درون و برونش را می بیند، می توانیم بگوییم: «الم یعلم الانسان بانّ المهدی علیه السلام یری» آیا انسان نمی داند علاوه بر این که خدا او را می بیند، امام زمان علیه السلام هم می بیند؟

«اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا عَیْنَ اللّه فی خَلْقِه»(۱۸۱)؛ خدا دیده بان دارد، خدا چشم دارد، چشم و دیده بان خدا در میان خلقش و هر چیزی که شائبه خلقت دارد، امام زمان علیه

السـلام است. حضـرت دیـده بان فرشـتگان، دیده بان جن و دیده بان انس است. دیده بان جهان آفرینش است. دیده بان نباید چیزی برایش مخفی باشد. اصـلاً فلسـفه وجودی دیده بان این است. باید بپاید و تمام حرکات و سکنات افراد را زیر نظر داشته باشد.

این جایگاه امام زمان علیه الصلوه والسلام است. لذا حضرت در یکی از توقیعات شریف و نورانیشان فرمودند: «فَإِنَّا یُحیطُ عِلمُنا بِأَنبـائِکُم وَ لا یَعْزُبُ عَنّا شَیْ ءٌ مِنْ أَخْبارِکُم»(۱۸۲): علم و دانش مـا احاطه به همه خبرهای شـما دارد، ذره ای و هیـچ چیزی از اخبار شـما و از مسائل و مطالب شـما از ما مخفی نیست که خیال کنید ما نمی دانیم، نه همه چیز شما را ما می دانیم و همه شما در حضور ما هستید و در حضور ما به سر می برید.

درویشـی به نام سـرور علیشاه، که از درویش های برگشـته بود، خـدمت شـیخ رجبعلی خیاط آمـده بود. آدم معرکه ای بود. به مرحوم شیخ رجبعلی خیاط گفته بود: آقا، من به همه خانقاه ها رفته ام. درویش ها غیر از حقه بازی و کلک چیزی ندارند. بعد گفته بود: آقـا من غریب و تنهـا هسـتم، به نظر شـما در پاکسـتان من بـاکی رفیق شوم؟ به این زودی دیگر بـا کسـی نمی توانم رفـاقت برقرارکنم. مرحوم شـیخ رجبعلی خیـاط سرش را پایین می انـدازد، یک توجهی می کنـد، می فرمایـد: فلان خیابان در پاکسـتان، فلان کوچه، فلان خانه، این هم قدش است و این هم ویژگی هایش. آیا شـیخ رجبعلی پاکسـتان رفته بود؟ خیر، پس از کجا آدرس می دهد؟

حضـرت آیه اللّه کشـمیری قـدس سـره هم اعجوبه بود. قضایایش شبیه شـیخ رجبعلی خیاط بود، با یکی از رفقا خـدمت ایشان رفتیم. رفیقمان گفت: حاج آقا! ده بیست روز است برادر یکی

از رفقای ما مفقودالاثر شده است، سِمَت فرماندهی هم داشت. این ها بلاتکلیفند؛ نمی دانند آیا شهید شده، اسیر شده، مجروح شده، می شود شما لطفی کنید بفرمایید؟ ایشان با انگشتش روی فرش یک ضربدر کشید. ما فهمیدیم این راه گم کردن است. بلافاصله فرمودند: اخوی ایشان شهید شده اند و به زودی او را می آورند. اما شما چیزی نگویید که ناراحت می شود، چند روز نگذشت که جنازه اش را آوردند.

یعنی با یک نگاه می رود جبهه، اصلاً اخوی ایشان را ندیده، کجای جبهه باید برود، کجا را نگاه کند؟ بلافاصله با یک توجه اخوی ایشان را پیدا می کند و می گوید: شهید شده است و جنازه اش را هم می آورند. روزی رفتیم خدمتشان فرمودند در قم از اولیا خدا خبری هست؟ گفتیم: حاج آقا ما که همین ظاهر را می بینیم. چند نفری را که نام بردیم می شناسیم. ما در باطن نمی شناسیم. فرمودند: دیشب سیر کردم تمام قم را و تمام خانه های قم را سرزدم. - آن سر زدن درون و باطن یک لطافتی است، سرزدن جسمی نیست، یک حقیقتی در وجودش کشف می شود و می فهمد - . فرمودند: تمام خانه ها را سر زدم، برجسته ای را ندیدم. شما می بینید یک ولی خدا بر اثر ریاضت و بندگی خدای منان به جایی می رسد که عالم برایش محضر می شود و عالم در محضر او قرار می گیرد. آیا آقا امام زمان علیه السلام که اگر یک قطره به کسی بدهد خورشید می شود نمی تواند بداند؟ نمی تواند عالم محضر او باشد؟

کمیل و سؤال از حقیقت

مرحوم سبزواری در «شرح الاسماء الحسنی» به مناسبتی روایتی را نقل می کند که کمیل بن زیاد نخعی آمد به محضر امیرالمؤمنین علی علیه السلام عرضه داشت: «یا اَمیرالمؤمنین، مَا

الحقیقهُ؟»؛ حقیقت چیست؟ حضرت فرمود: «مالَکَ وَالْحَقیقَهُ؟»؛ تو را به حقیقت چه کار؟ این لقمه برای تو زیاد است. عجب! کمیل وا رفت. چطور شد؟ من می گویم: حقیقت چیست؟ حضرت می فرماید: «مالَکَ وَالْحَقیقَهُ؟» عرضه داشت: «یا أمیرالمؤمنین، اَوَلستُ صاحِبَ سِرِّکَ؟»: آیا من صاحب سر شما نیستم؟ من از صاحبان اسرارم. فرمود: بله، امّا نه این که همه اسرار را به تو بدهم و همه حقیقت را تحمل داشته باشی. بعد حضرت فرمود: ما حقیقت را خورده ایم و نوشیده ایم. ماخود حقّیم. ما خود حقیقتیم.

در روایات آمده است: «عَلِیٌّ مَعَ الْحَقّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِیّ علیه السلام»(۱۸۳). امّا در برخی دیگر از روایات آمده است: «عَلِیٌّ هُوَ الْحَقّ»(۱۸۴): ما خود حقیقتیم. حضرت به کمیل فرمود: آن حقیقتی را هم که نوشیدیم، لب هایمان را می خواستیم پاک کنیم «وَلکِن یَرْشَحُ عَلیکَ ما یَطْفَحُ مِنّی»(۱۸۵)؛ لب هامان یک خورده رطوبت دارد. ممکن است نیم قطره ای از آن بچکد، آن نیم قطره را برایت می گویم، نه آن حقیقتی که خورده ایم و نوشیده ایم. کمیل بن زیاد نخعی از اصحاب سرّ حضرت مولا محسوب می شود. امیرالمؤمنین علیه السلام یک خورده از آن چه نوش جان کرده است از رطوبت لب های مبارکش به او می دهد. ما چه می دانیم امامان معصوم کیستند و چیستند؟

کسانی هستند که «یَقُومُونَ مَقامَ اللَّه». این خیلی حرف است. من از شما می پرسم: خدا مگر مکانی دارد که اهل بیت علیهم السلام به جای خدا نشسته اند؟ خدا که مکان ندارد. خدا برتر از مکان است. نه در مکان می گنجد و نه در لامکان. مقام الهی چیست؟ یکی احاطه است؛ «الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی»(۱۸۶)؛ خدا سیطره دارد، خدا حکومت دارد و بر جهان هستی و آفرینش حاکم

است. امامان هم حکومت و سیطره دارند. امامان معصوم نیز «عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی». «وَ هُوَ مَعَکُم اَیْنَما کُنْتُم»، «اَلاِمامُ مَعَکُم اَیْنَما کُنْتُم». این مطلب در تفاسیر روایی هم وارد شده است.

وقتی مرحوم کشمیری قدس سره ببیند و بداند

عربی از مریدان مرحوم کشمیری قدس سره که با ایشان نیز ارتباط خانوادگی داشت، گاهی با خانواده اش خدمت آقا می آمدند. این عرب گاهی با زنش دعوا می کرد. وقتی هم دعوا می کرد خیلی تند می شد. وقتی هم که تند می شد زبانش آزاد می شد و چیزهایی می پراند. می آمدند خدمت آیت الله کشمیری، ایشان می فرمودند: حیف است، بد است انسان حرف نامربوط از دهانش صادر شود، به زنش فحش بدهد. او هم یک خورده خودش را جمع و جور می کرد و از خانه که بیرون می رفتند دوباره با زنش دعوا می کرد می گفت: تو می آیی به خانواده آقا می گویی و خانواده آقا به آقا می گوید و آقا با من دعوا می کند. زن می گفت: واللّه، باللّه من نمی گویم. اسرار خانوادگی را من جایی فاش نمی کنم، امّا آن عرب باور نمی کرد.

یک روز این دو نفر برای خرید به بازار قم می روند. در بازار دعوایشان می شود. دوباره این مرد شروع می کند بد و بیراه گفتن. او عصبانی مزاج بود، - آدم باید به خدا پناه ببرد - زود هم آشتی می کردند. بعد بالاخره خریدهاشان را می کنند از بازار بیرون می آیند. مرد به خانمش می گوید: برویم منزل آیهالله کشمیری؟ زن می گوید: برویم. من تسلیمم. حرفی ندارم.

همین که به منزل آقا می رسند، آقا می فرمایند: بله، بعضی ها بازار می روند. در بازار دعوا می کنند. بعد این حرف ها را به هم می زنند، این فحش ها را می دهند، حیف است. از تو زشت است. چرا این حرف ها را می زنی؟

آن عرب بلافاصله دو زانو می نشیند و تازه می فهمد که آیه اللّه کشمیری بازار قم را هم می بیند. جریانات را هم می بیند.

این نوع قضایا برای خود من و برخی از رفقا هم رخ داده است، ایشان قضایا را می بیند. اگر حضرت مهدی علیه السلام بفرماید: من اجازه دادم خاک زیر پایم بشوی،آیت الله کشمیری می گوید: آقا خیلی ممنون. خاک زیر پایت را طوطیای چشمم می کنم. وقتی او می داند، می فهمد و متوجه است. چگونه عالم در محضر آقا امام زمان علیه السلام نباشد؟

روزی مرحوم حجتی خدمت آیهاللّه بهاءالدینی قدس سره می رود.(۱۸۷) چهارصد تومان در جیبش بوده است. با خودش می گفته است: این چهار صد تومان هم سهم سادات است آیا به آقا بدهم یا ندهم؟ آقا فرموده بودند: عجب! بعضی ها چهارصد هزار تومان بدون دغدغه می آورند و می دهند، این آقا چهارصد تومان دارد هی می گوید: بدهم یا ندهم. من گفتم: آقا وقتی که ما خدمتتان می آییم شما متوجه می شوید؟ یا این که خانه مان هم که هستیم می دانید ما چه کاره هستیم؟ فرمود: اگر اراده کنم متوجه خواهم شد.

اولیا این کلاس ها را یک مقداری طیّ کرده اند. منتها خیلی فاصله است؛ از زمین تا آسمان. از ثری تا ثریا فاصله است بین انسان و آقا امام زمان علیه السلام. این ها خاک زیر پای آقایمان امام زمان علیه السلام هستند. این ها اگر یک تار موی آقا، یک سر ناخن آقا حساب شوند باید افتخار کنند. «اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا عَیْنَ اللّه فی خَلْقِه»(۱۸۸): سلام بر تو ای دیده بان خدا در میان خلقش.

عرضه اعمال شیعیان بر امام علیه السلام

فردی به نام داود رقّی، به محضر امام صادق علیه السلام می رسد. می گوید: نشستم. آقا ابتدا فرمودند: «عُرِضَت عَلَیَّ اَعْمالُکُم یَومَ الْخَمیس»(۱۸۹)؛ اعمال شما روز پنج

شنبه به من عرضه شـد. من دیدم که چه کاره هستید و چه می کنید. آن گاه فرمود: من در نامه عمل تو صـله رحمت را نسـبت به پسـر عمویت دیـدم. صـله رحم انجام دادی؟ آفرین، بارک اللّه! وقتی دیدم صـله رحم انجام دادی خوشـحال شدم، «فَدَخَلَنی السُّرُور»؛ سرور وارد قلب من شد.

داود رقّی می گوید: من یک پسر عمویی داشـتم که از معاندین و مخالفین بود. وضع مادیش بد بود و پول نداشت، یادداشـت کردم که این مبلغ پول را به او بدهنـد. من مسافرتی به مکه داشـتم. در بر گشت همین که وارد مدینه شدم، آقا امام صادق علیه السلام این جمله را به من فرمود. حضرت می بیند. یک نکته ظریفی که در این روایت است این است که او جزء معاندین بوده است. صـله رحم آن قـدر مهم است و عظمت دارد که فرمودند: به خویشان مخالف و معاند هم اگر توانستی چیزی بدهی، من خوشحال می شوم.

اگر رَحِم و خویش انسـان اهـل ولایت بود، اهل محبّت بود و ما قطع رحم کردیم آیا امام زمان علیه السـلام باز هم به ما عنایت می کنـد؟ اگر پا روی نفس امّاره ات بگـذاری و بگویی: ای نفس، تو را نابودت می کنم، پا روی تو می گـذارم، فرمان خدا و اهل بیت را اجرا می کنم، من می خواهم امروز، امشب، آقا امام زمان علیه السلام را خوشحال کنم، ببینید چه خواهید دید!

امام زمان علیه السـلام به علی بن مهزیار اهوازی همین را فرمودند. فرمودند: شـما کارهایی می کنید که هر چه ما را صدا بزنید جوابتان را نمی دهیم، می خواهیـد به ملاقات و دیدار ما بیایید اجازه ورود و ملاقات به شـما نمی دهیم. یکی از کارهایتان این است که «قَطَعْتُمُ

الرَّحِمَ الَّذی بَیْنَکم».(۱۹۰) چرا با هم قطع رحم کردید؟ وجوب صله رَحِم هم مثل وجوب نماز است؛ وجوب کفایی نیست. این گـونه نیست که اگر او نیامـد، من هم وظیفه نـدارم؟ اگر او قطع کرد، من هم بـبرم. «وَ اَصِـلَ مَنْ قَطَعنی».(۱۹۱) پیغمبرصلی الله علیه وآله وسـلم فرمود: در شب معراج خدا به من وصـیت کرد. یک وصیت خدا این بود که «اَنْ اَصِلَ مَنْ قَطَعَنی»؛ هر کسی از من برید و قطع کرد، من به سراغش بروم.

حضـرت صادق علیه السـلام فرمود: من به خاطر صله رحمی که کردی خوشحال شدم. از طرفی او قطع رحم کرد و او به سراغ تو نیامد و عمرش به پایان رسـید. می گوید: وقتی که برگشـتم دیدم که پسـر عمویم از دنیا رفته است. او مُرد، امّا به خاطر صله رحم کردن من، حضرت خوشحال شد و عمرم طولانی شد.

عبدالرّحمن بن ابی الزیّات، معروف به عبدالرضا، آن قدر عشق امام رضاعلیه السـلام در وجودش بود که مردم به او می گفتند: عبدالرّضا(۱۹۲). می گوید: به آقا امام رضاعلیه السـلام عرض کردم: «اُدْعُ اللَّهُ لِی وَ لِاَهْلِ بَیْتی ؛ برای من و اهل بیت من از خدا چیزی بخواه و دعـا کن. تا این جمله را گفتم، حضـرت فرمود: «اَوَلَسْتُ اَفْعَل»:(۱۹۳) تو خیـال کردی من برایتان دعا نمی کنم؟ اگر یـک دوست امـام زمان علیه السـلام هم بگویـد مهـدی جان! برای من دعا کن. حضـرت می فرمایـد: تو خیال می کنی من برایتان دعا نمی کنم؟ اگر اسـتغفار آن ها برایمان نباشد که ما آمرزیده نمی شویم. اگر دعای حضرت مهدی علیه السلام نباشد که هیچ خبری از ما نیست. در روایات هم این مطلب آمده است را که فرمود: «اِنَّا

غَیْرُ مُهْمِلینَ لِمُراعاتِکَمْ.»(۱۹۴)؛ما هیچ گاه حقوق شـما را تعطیل نمی کنیم، ما هیچ گاه شـما را فراموش نمی کنیم. اگر شما را فراموش می کردیم، شـما را دعـا نمی کردیم، به شـما توجه و عنایت نمی کردیم بلاهای پی در پی و پیچیـده بر شـما نازل می شد، دشمنان استخوان هایتان را لِه و خُرد می کردند.

آقـا هم می فرمایـد: «اَوَلَسْتُ اَفْعَـل؟» تو خیـال می کنی من این کـار را نمی کنم؟ «وَاللّه اِنَّ اَعْمالَکُم لَتُعْرَض عَلَیَّ فی کُلِّ یَومٍ وَ لَیْلَهٍ»:(۱۹۵) به خدا قسم اعمال شـما روز و شب به ما عرض می شود. در این روایت و روایات بسیاری آمده است که هر روز و هر شب. منتهی یک تشـریفاتی دارد؛ آقا بایـد امضا بفرماینـد. ملائکه اللّٰه می آیند و اعمال ما را به خدمت مولایمان، حضـرت مهـدی علیه السـلام می برنـد. یـک دیـدی هم خودشان دارنـد؛ یعنی به صورت غیر رسـمی می داننـد. هر روز و هر شب و هر لحظه. لـذا فرمود: نگـاه می کنم اگر کار خوبی انجام دادی، «فَشَـکَرْتُ لِلّٰه»؛ تشـکر می کنم از خـدا که به این محبّ ما، به این پیرو مـا توفیق دادی کـار خوب انجـام دهـد. اگر کارهای بـد از تو سـر زد، «اسْـتَغْفَرتُ اللّٰه»؛ طلب مغفرت و آمرزش برایت می کنیم.

عبد الرحمن بن ابی الزیّات می گوید: من خیلی تعجب کردم که آقا می گوید: اعمال شما را روز و شب می بینم. بر من عرضه می شود.(۱۹۶)

حضرت آیه ۱۰۵ سـوره مبـارکه توبه را خواندنـد: « وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَـیَرَی اللّٰه عَمَلکُم وَ رَسُولُهُ والمُؤمنونَ»(۱۹۷)؛ حـبیب من به مردم بگو هر کـاری می خواهیـد انجام دهیـد، ولی یک نکته بازدارنـده را بدانیـد: خـدا و رسول خـدا، و امامان معصوم علیهم السلام می دانند. از کلمه «المؤمنون» خدا ما را قصد کرده

است. یعنی آیه قرآن امام را معرفی کرده است. «اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا عَیْنَ اللّهِ فی خَلْقِه».

ای نگار نازنین فاطمه یادگار آخرین فاطمه نام زهرا بهر قرآن شد نگین نام تو نقش نگین فاطمه خلقت من بهر عشق روی توست رخ عیان کن مه جبین فاطمه سالکم بنما به کوی معرفت آشنایم کن به دین فاطمه همسفر شو در مدینه با دلم تا درِ بیت الامین فاطمه خاك ریزم بر سرم محرم شوم تا شوم خلوت نشین فاطمه

پی نوشت ها

۱تا۱۰۰

۱) بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۸.

۲) کافی، ج ۱، ص ۱۷۹ .

۳) مفاتیح الجنان، دعای عدیله .

۴) کافی، ج ۱، ص ۱۴۴.

۵) بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۶.

۶) کافی، ج ۱، ص ۲۰۰.

۷) سوره الرحمن، آیه ۶۰.

۸) الامالی للطوسی، ص ۸۶، حدیث ۱۳۱-۴۰.

۹) پسرانم! بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خدا مأیوس نشوید که تنها گروه کافران از رحمت خدا مأیوس می شوند.» سوره یوسف، آیه ۸۷ .

۱۰) مسجدی را که شما در قم شنیده اید به نام مسجد امام، نزدیک حرم، این مسجد را احمد بن اسحاق قمّی به فرمان امام حسن عسکری علیه السلام ساخته است.

۱۱) حضرت آیه اللّه بهجت - سلّمه اللّه تعالی - این مرد خدا و این مرد مرتبط با عالم غیب و عالم معنا، فرمودند: یکی از بزرگان از سادات محضر امام زمان علیه السلام رسیدند، چنان محو جمال امام زمان علیه السلام شدند که بعد از آن ملاقات و دیدار حالت جنون پیدا کردند و دائماً شیدا و مجنون امام زمان علیه السلام بودند.

۱۲) بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۳،.

۱۳) و دل های ما را به نوری که با آن تو را مشاهده کند

روشن ساز تا آن که دیده بصیرت ما حجاب های نور را بدرد و به نور عظمت واصل شود و جان های ما به مقام قدس عزتت درپیوندند.» مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

۱۴) مفاتیح الجنان ، بخش هایی از دعای شریف ندبه .

۱۵) سوره عراف، آیه ۱۶ .

۱۶) کافی، ج ۱، ص ۴۱۶ .

۱۷) شمایید راه راست خداوند و گواهان دار آخرت و شفیعان عالم ابدی تا قیامت.» مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره .

۱۸) سوره یوسف، آیه ۸۷ .

۱۹) برای صاحب این امر (امام زمان علیه السلام) هر آینه شباهتی به یوسف است.» بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۴ .

۲۰) سوره بقره، آیات ۱ تا ۳ .

۲۱) بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۲۸۱.

۲۲) بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۲۲۴ .

۲۳) بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۲۴۸.

۲۴) و بگو: پروردگارا ! مرا (در هر کار،) با صداقت وارد کن و با صداقت خارج ساز و از سوی خود، حجتی یاری کننده برایم قرار ده!» سوره اسراء، آیه ۸۰ .

۲۵) کتاب «مکیال المکارم» به فرمان امام زمان نوشته شده است. فرمود: این کتاب را بنویس. به عربی هم بنویس نامش را بگذار مکیال المکارم فی فوائِد الدُّعاء للقائم. البتّه این کتاب هم به فارسی ترجمه شده است. برادرانی که با عربی آشنایی ندارند می توانند فارسی و مترجم مکیال المکارم را بگیرند و بخوانند. این کتاب در باب خودش و در رشته دعا و وظایف شیعیان در عصر و زمان غیبت نسبت به آقا امام زمان علیه السلام بی نظیر است.

۲۶) بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۵۰ .

۲۷) بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۴ .

۲۸) سوره یوسف، آیه ۸۸ .

۲۹) بنیامین برادر پدر و مادری حضرت یوسف علیه السلام بود.

بقیّه برادران فرزندان حضرت یعقوب بودند از پدر. ولی از مادر از یکدیگر جدا بودند.

۳۰) بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۴۸ .

۳۱) بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۸؛ مفاتیح الجنان، دعای ندبه .

۳۲) وصلوات و درود ما بر شما را حکم گردانید و آنچه را که مخصوص ما کرد از نعمت ولایت شما، برای نیکویی فطرت و خلقت ما و پاکی نفوس ما و تزکیه و پاکیزگی (روح) ما (از علایق دنیوی) و کفاره گناهان ماست.» مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره .

۳۳) وقایع الایّام مرحوم خیابانی، ج صیام .

۳۴) سوره آل عمران، آیه ۲۰۰ .

۳۵) من کشته اشکم، هیچ مؤمنی مرا یاد نمی کند جز این که اشکش جاری می شود.» بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۴ .

۳۶) بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۲۲۱ .

۳۷) بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۲۱۹.

۳۸) رابِطُوا اِمامَکُم المُنتَظَر، «غیبت نعمانی، ص ۱۹۹» .

۳۹) رحمت (و بخشش) را بر خود حتم کرده است.» سوره انعام، آیه ۱۲ .

۴۰) بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۵ و احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۹۷ .

۴۱) در مکه بطری های آب در هتل ها می آورند و می گویند: از آب های هتل مصرف نکنید، این آب های شرب و آشامیدنی نیست. بطری های را اگر نگاه کنید نوشته است «آبار علیّ». آبار جمع بئر است، یعنی چاه ها. یعنی مردم! این آب هایی هم که ما به شما می دهیم از چاه هایی است که علی علیه السلام در مدینه حفر کرده است. آبار علیّ یعنی چاه ها و قنواتی است که امیرالمؤمنین علیه السلام حفر کرده اند؛ یعنی سر سفره ولایت نشسته اند، باز هم کفران نعمت می کنند.

۴۲) زیارت آل یاسین، مفاتیح الجنان.

۴۳) کتاب شریف بحرالمعارف .

۴۴) بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۷۱ .

۴۵) سوره آل عمران،

آیه ۲۰۰ .

۴۶) تبصره الولی، سید هاشم بحرانی .

۴۷) بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۹ .

۴۸) بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۱۲۳.

۴۹) در این (سرگذشت عبرت انگیز)، نشانه هایی است برای هوشیاران!» سوره حجر، آیه ۷۵ .

۵۰) سوره یوسف، آیه ۹۰ .

۵۱) الجواهر السنیّه فی الاحادیث القدسیه.

۵۲) همان.

۵۳) دلائل الامامه؛ محمد بن جریر طبری، ص ۲۹۷.

۵۴) بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۲ .

۵۵) وجود امام زمان علیه السلام لطفی است و تصرف او لطفی دیگر و غیبت آن حضرت از جانب ماست.

۵۶) بحار، ج ۹۹، ص ۱۰۱ .

۵۷) پانزده مناجات از امام چهارم زین العابدین علیه السلام است که هرکس بخواهد عشقش به خدا زیاد شود، هر که می خواهد از غیر خدا بریده شود، هر که می خواهد با خدا انس بگیرد مقید شود هر شبی یکی از این مناجات ها را بخواند

۵۸) خدایا، خطا و گناهان مرا لباس خواری و ذلت پوشانده و دوری تو جامه عجز و بینوایی بر تنم انداخته و جنایت بزرگ (هوای نفس پرستی) مرا دل مرده ساخته است. پس با پذیرش توبه ام باز این دل مرده ام را زنده گردان، ای مقصد و مقصود و مطلوب و آرزوی من!» مناجات خمسه عشر امام سجادعلیه السلام، مناجات التائبین؛بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۱۴۲.

۵۹) کتابت را بخوان، کافی است که امروز خود حسابگر خویش باشی!» سوره اسرا، آیه ۱۴ .

۶۰) بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۰۸.

۶۱) بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۵.

۶۲) بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۷ .

۶۳) بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۱۵۷.

۶۴) یک مقدار فکر کرده ایم که حداقل آقا را در خواب ببینیم، بیداری پیشکش مان. شخصی آمد خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد: یاابن رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم! راه من به شما

خیلی دور است، ولی خیلی علاقه دارم دست کم شما را در خواب زیارت کنم. حضرت فرمودند: برو آب نمک بخور. بنده خدا رفت تا توانست آب نمک خورد. آمد پیش مولا عرضه داشت: آقاجان، من شما را در خواب ندیدم. فرمودند: چرا آب را در خواب می دیدی؟ عرض کرد به خاطر شدت عطش و تشنگی. حضرت فرمودند: تشنه ما بشو، ما را در خواب می بینی.

آب کم جو تشنگی آور به دست

تا بجوشد آبت از بالا و پست

این شخص از شاگردان مرحوم ملاآقا جان زنجانی است که سوز و عشق ملاآقا جان به او اصابت کرده است.

۶۵) سوره یونس، آیه ۲۰ .

۶۶) بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۲۱۹.

۶۷) بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۴۸.

۶۸) جز پاکان نمی توانند به آن دست زنند [= دست یابند]» . سوره الواقعه، آیه ۷۹.

۶۹) بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۲۳۷ .

۷۰) هرگز به حقیقت نیکوکاری نمی رسید مگر این که از آنچه دوست می دارید (در راه خدا) انفاق کنید.» سوره آل عمران، آیه ۹۲ .

۷۱) بیان الائمه، ج ۱، ص ۱۶.

۷۲) سوره مؤمنون،آیه ۵۱ .

۷۳) سوره عبس، آیه ۲۴ .

۷۴) بحارالانوار، ج ۲، ص ۹۶ .

۷۵) مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه ثمالی .

۷۶) مفاتیح الجنان، مناجات خمسه عشر امام سجادعلیه السلام ، مناجات المریدین .

۷۷) بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۵۳ .

۷۸) جریان حسن بصری در سفینهالبحار، جلد اوّل، کلمه «حسن»، حالات حسن بصری است که خاتم المحدثین شیخ عباس

قمی آورده است.

۷۹) بحار، ج ۱۵، ص ۱۲۵ .

۸۰) سوره بقره، آیه ۱۶.

۸۱) سوره آل عمران، آیه ۹۲.

۸۲) سوره نساء، آیه ۱۰۰ .

۸۳) بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۳۱۵ .

۸۴) این گناه فقهی نیست، چیز دیگری

را می خواهد بگوید.

۸۵) حضرت در ذهن او تصرّف کرده است که فعلاً حضرت را نشناسد، نمی خواهد فعلاً حضرت را بشناسد.

۸۶) در روایتی آمده است که امام سجادعلیه السلام فرمود: مردم پنج گروهند، یک گروه از مردم گرگند، گرگ آنانند که مردم را می درند و گران فروشی می کنند.

۸۷) دیوان کمپانی .

۸۸) مفاتیح الجنان، قسمتی از دعای شریف کمیل .

۸۹) در برخی روایات این گونه آمده است «لِکلّ شیء ٍ ثوابٌ الاّ الدمعه فینا» ؛ یعنی هر چیزی حد و مرزی از نظر ثواب دارد، جز گریستن بر ما. «کامل الزیارات، ص ۱۰۶، حدیث ۶».

۹۰) بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۳۲۰ .

۹۱) خداوندا! بر محمد و آلش درود فرست، درودی بسیار که موجب خشنودی آنان باشد و ادای حق آنان بر ما شود، به حول و قوّه تو ای خدای عالمیان!» مفاتیح الجنان، اعمال ماه شعبان .

۹۲) کامل الزیارات، ص و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۲۰۶ .

۹۳) همان .

۹۴) بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۱ .

۹۵) سوره رعد، آیه ۱۷ .

۹۶) بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۴۹ .

۹۷) بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۶۸ .

۹۸) می گویند: در یکی از محلّه ها دو نفر دعوایشان شد، یک نفرشان چون ضعیف تر از دیگری بود پا به فرار گذاشت. گفت: مردی بایست، گفت زن هستم و می دوم، تو می خواهی مرا گول بزنی. یک وقت انسان ملاّ نصرالدین نشود؛ پرسیدند: چند سال داری؟ گفت چهل سال. ده سال گذشت. گفتند: چند سالت هست؟ گفت چهل سال. به او گفتند چه شد ده سال پیش هم می گفتی چهل سال؟ گفت: حرف مرد یکی است. خیر، حرف مرد ده تاست. مرد آن است که وقتی فهمید اشتباه کرده است بگوید: اشتباه

کردم، وقتی فهمیده که نفهمیده است، بگوید: نفهمیدم. مرد آن است که در برابر حق متواضع باشد و کرنش کند؛ «قالَ لُقْمان لِابْنِهِ: تَواضَعْ لِلْحَقّ تَکُنْ اَعْقَلَ النَّاس، فَاِنَّ الْکَیِّسْ لَدَی الْحَقِّ یَسیرٌ». کافی، ج ۱، ص ۱۶.

۹۹) حضرت علی علیه السلام وقتی دیدند فضّه خاتون مس را طلا- است کرده پرسید: فضّه چرا این طور کردی؟ گفت: یا امیرالمؤمنین من دلم برای شما سوخت. (فضّه دختر پادشاه هند بود که آمده بود خدمتگزار حضرت شده بود و علم کیمیا را بلد بود) گفت: این را ببرید و بفروشید و خرج زندگی بکنید. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: برگردان. گفت: نمی توانم، قدرت برگرداندن ندارم. مولا فرمود: فضّه، این را الآن می دانی چند عیار است؟ اگر مواد را این گونه قاطی بکنی می شود ۱۸ عیار، اگر این گونه قاطی بکنی ۲۴ عیار، اگر این گونه قاطی بکنی ۳۰ عیار.

گفت: مگر شما هم بلد هستید؟ فرمود: بَه! این را بچّه های خانه ما هم بلدند، حسین جانم بیا، امام حسین علیه السلام آمد، این مس را بگیر برای فضه خاتون تبدیل به طلا- کن که بفهمد که ما کیستیم، فضّه آن ها مس وجود را الآن کیمیا می کند، چه رسد به حضرت زهراعلیها السلام .

۱۰۰) سوره لقمان، آیه ۱۹ .

۱۰۱تا۱۹۷

۱۰۱) زیارت عاشورا.

۱۰۲) زیارت جامعه کبیره.

۱۰۳) زیارت عاشورا .

۱۰۴) سوره توبه، آیه ۱۱۱.

۱۰۵) بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۳۲۹ .

۱۰۶) سوره انفال، آیه ۲۹ .

۱۰۷) بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۷۵ .

۱۰۸) چنین نیست که آن ها می پندارند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل هایشان نشسته است.» سوره مطففین، آیه ۱۴ .

۱۰۹) و (سرانجام،) او را به بهای کمی - چند درهم - فروختند.» سوره یوسف، آیه ۲۰ .

۱۱۰) در

بعضی از روایات آمده است که خواب یک جزء از ۷۰ جزء نبوت است. این بستگی به ایمان من و شما دارد. یعنی خواب وحی است، وحی الهی است. هر چه مؤمن تر باشیم خوابمان صادق تر و عالی تر خواهد بود.

۱۱۱) بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۱ .

۱۱۲) کافی، ج ۱، ص ۳۳۶ .

۱۱۳) الانوار الساطعه فی شرح زیاره الجامعه، «آیه اللّه کربلائی» .

۱۱۴) سرعت نور در هر ثانیه ۰۰۰/۳۰۰ کیلومتر است. اگر فاصله خورشید تا زمین ۰۰۰۰۰۰/۱۵۰ کیلومتر باشد در چه مدّتی نور خورشید به زمین می رسد؟

۱۱۵) و پروردگارت را عبادت کن تا یقین [= مرگ تو فرا رسد!» سوره حجر، آیه ۹۹.

۱۱۶) مسلماً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، خداوند رحمان محبتی برای آنان در دل ها قرار می دهد!» سوره مریم، آیه ۹۶ .

۱۱۷) ای کسانی که ایمان آورده اید: هر که از شما از آیین خود بازگردد، (به خدا زیانی نمی رساند) خداوند جمعیتی را می آورد که آن ها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند؛ در برابر مؤمنان متواضع و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند؛ آن ها در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری هراسی ندارند. این، فضل خداست که به هر کس بخواهد (وشایسته ببیند) می دهد و (فضلِ) خدا وسیع و خدا داناست.» سوره مائده، آیه ۵۴ .

۱۱۸) بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۰.

۱۱۹) یاران پیغمبر اکرم در جنگ بدر ۳۱۳ نفر بودند، که عدد ابجدی «نرجس» نیز هست. یعنی یاران حضرت به تعداد عدد ابجدی مادر معظّمه و مکرّمه مولا و آقایمان، امام زمان علیه السلام است.

۱۲۰) سفینهالبحار، ج ۸، ص ۵۲۵ .

۱۲۱) سوره عنکبوت، آیه ۴۱

.

۱۲۲) سوره نحل، آیه ۶۸ .

۱۲۳) گویی گورخرانی رمیده اند که از مقابل شیری فرار کرده اند.» سوره مدثر، آیه ۵۰-۵۱ .

۱۲۴) سوره جمعه، آیه ۵ .

۱۲۵) بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۶۰۲ .

۱۲۶) آیت اللّه کشمیری سه جور استخاره داشت: یک استخاره با دل داشت که گاهی ما از ایشان می پرسیدیم. ایشان یک توجّه باطنی می کردند و می فرمودند چه کنید. استخاره دوّم با تسبیح می کردند که اگر هزار استخاره می کرد هزار آیه به ایشان الهام می شد و جواب می فرمودند. استخاره سوّم با قرآن بود که اوّل قرآن را می دید و بعد گذشته و اوّل زندگیت رابیان می کرد، وسط قرآن را می دید اواسط زندگیت را بیان می کرد و آخر قرآن را می دید و هم کارت را می فرمود و هم حالت فعلیت را متوجّه می شدند، در استخاره کردن انسان فوق العاده عجیب و غریبی بود. استخاره های بیت حضرت امام به عهده ایشان بود.

۱۲۷) این جریان را بدون واسطه از حضرت آیت اللّه کشمیری نقل می کنم.

۱۲۸) هنگامی که نخستین وعده فرا رسد، گروهی از بندگان پیکارجوی خدا را بر ضد شما می انگیزم (تا شما را سخت در هم کوبند؛ حتی برای به دست آوردن مجرمان) خانه ها را جستجو می کنند؛ و این وعده ای است قطعی.» سوره اسراء، آیه ۵ .

۱۲۹) خصال شیخ صدوق، ج ۲، ص ۶۳۳ .

۱۳۰) سوره نحل، آیه ۶۸ .

۱۳۱) آیا ندیدی چگونه خداوند «کلمه طیبه» (و گفتار پاکیزه) را به درخت پاکیزه ای تشبیه کرده که ریشه آن (در زمین) ثابت و شاخه آن در آسمان است؟!» سوره ابراهیم، آیه ۲۵ - ۲۴ .

۱۳۲) بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۱۸۱ .

۱۳۳) و ما بادها را برای بارور ساختن (ابرها

و گیاهان) فرستادیم.» سوره حجر، آیه ۲۲ .

۱۳۴) الذریعه، ج ۱۸، ص ۳۱۸ .

۱۳۵) کنز العمّال، ج ۱۱، ص ۳۶۶ .

۱۳۶) بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۳۱۰ .

۱۳۷) سوره آل عمران، آیه ۲۰۰ .

۱۳۸) غیبت نعمانی، ص ۲۰۰.

۱۳۹) سوره احزاب، آیه ۳۳ .

۱۴۰) سوره الواقعه، آیه ۷۹ .

۱۴۱) یک دعای معروفی داریم، ولی یک آقایی دعایی بسیار زیبا می کرد، می گفت: ما خوردیم سیر شدیم، گرسنگان را سیر کن. آب خوردیم، سیراب شدیم، تشنگان را آب بده و سیراب کن. به ما لباس دادی، به برهنگان لباس بده. به ما خانه دادی، به بی خانه ها خانه بده. متناسب با دعای سفره.

۱۴۲) بحارالانوار، ج ۶۳، ص ۳۸۴ .

۱۴۳) از قتاده پرسید: قتاده، آن مورچه ای که با حضرت سلیمان علیه السلام حرف زد، نر بود یا ماده؟ او در جواب ماند. ابوحنیفه گفت: من می دانم. گفت: چه بود؟ گفت: ماده. گفت: به چه دلیل؟ گفت: قرآن می فرماید: «قالَتْ نَمْلَةٌ». خیلی پسندید. قتاده به او به به گفت. ابوحنیفه هم باد کرد، با این که نه قتاده فهمیده بود و نه ابوحنیفه. قالت، معلوم نیست مؤنث باشد. این یک دانه مورچه است. این «تا» ی مره است، نه تأنیث.

۱۴۴) سوره توبه، آیه ۷۴ .

۱۴۵) سوره مطففین، آیه ۱۴ .

۱۴۶) مفاتیح الجنان، مناجات خمسه عشر.

۱۴۷) بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۰ .

۱۴۸) سوره بقره، آیه ۲۶۹ .

۱۴۹) سوره بقره، آیه ۲۶۱.

۱۵۰) وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۳۳ .

۱۵۱) سوره حدید، آیه ۲۸ .

۱۵۲) سوره الحدید، آیه ۲۸ .

۱۵۳) بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۱۹.

۱۵۴) سوره یوسف، آیه ۵۸ .

۱۵۵) بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۱۲۳.

۱۵۶) سوره بقره، آیه ۲۸۲ .

۱۵۷) بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۳۲۵

.

۱۵۸) حضرت آیه اللّه کشمیری می فرمودند: من هر وقت در زندگیم برایم مشکلی رخ می دهد، یک سوره یاسین برای بابا رکن الدین می خوانم، مشکلم حل می شود.

۱۵۹) سوره انفال، آیه ۲۹ .

۱۶۰) سوره اعراف، آیه ۲۰۱.

۱۶۱) سوره اعراف، آیه ۹۶.

۱۶۲) زیارت جامعه کبیره .

۱۶۳) غررالحکم، ج ۱، ص ۳۲۴.

۱۶۴) غرر الحکم، ج ۱، ص ۴۵۷.

۱۶۵) سوره روم، آیه ۴۰ .

۱۶۶) بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۱۶۶.

۱۶۷) بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۲۸.

۱۶۸) بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۴۰۴ .

۱۶۹) وَ مَلْعُونٌ کُلّ مَنْ حَدَثَ بِها نَفْسَه. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۵۱ .

۱۷۰) بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۱۰ .

۱۷۱) بگو: نماز و تمام عبادات من و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند پروردگار جهانیان است.» سوره انعام، آیه ۱۶۲ .

۱۷۲) سوره توبه،آیه ۱۰۵.

۱۷۳) بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۵ .

۱۷۴) او شمشیر قهر خداست که کُند نمی گردد و نور خداست که خاموش نمی شود، مدار روزگار و حافظ دور زمان است.» مفاتیح الجنان، اعمال شب نیمه شعبان.

۱۷۵) مفاتیح الجنان، زیارت امام زمان علیه السلام در روز جمعه.

۱۷۶) سوره حدید، آیه ۴ .

۱۷۷) من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۰۴.

۱۷۸) سوره بقره، آیه ۱۱۵.

۱۷۹) سوره الزمر، آیه ۶۹.

۱۸۰) سوره علق، آیه ۱۴ .

۱۸۱) بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۱۵.

۱۸۲) بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۵ .

۱۸۳) بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۴۵۱ .

۱۸۴) بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۸۶ .

۱۸۵) شرح الاسماء، ص ۳۸۲ .

۱۸۶) سوره طه، آیه ۵ .

۱۸۷) ایشان از مریدهای امام امت - رضوان الله تعالی علیه - هم بود. گفت: ما رفتیم خدمت امام. به امام گفتیم: آخر شما ببینید این عکس های شما را به این بزرگی چاپ کرده اند. هر کدام چقدر

خرجش شده است. این ها را این طرف و آن طرف می ریزند. آیا این درست است؟ امام ناراحت شد و گفت: شمایید دیگر، من از دست شماها چه کار کنم؟ همین تو و امثال تو هستی که این اعمال و این کارها را انجام می دهی، تو خیال کردی که من راضیم به این اعمال و این کارها؟ رابطه داشت با امام امت. رابطه اش هم خیلی شیرین بود.

۱۸۸) مفاتیح الجنان، زیارت امام زمان علیه السلام در روز جمعه.

۱۸۹) بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۳۳۹ .

۱۹۰) دلائل الامامه، ص ۲۹۷.

۱۹۱) بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۲.

۱۹۲) سید بن طاووس می گوید: سید محمّد، من روز عاشورا توی حرم آقا امام حسین علیه السلام نشسته و مشغول زیارت عاشورا بودم. قاصد از منزل برایم خبر آورد که سیدبن طاووس، خدای منان به شما یک پسری داده است. من همان جا گفتم: مهدی جان، اجازه بده پسر من غلام شما باشد. اسم شما را برای او گذاشتم؛ عبدالمهدی. حواست باشد، اسمت محمّد است لقبت عبدالمهدی است. تو نوکر امام زمان علیه السلام هستی. نوکر باید در خدمت ارباب و مولایش باشد.

۱۹۳) کافی، ج ۱، ص ۲۱۹.

۱۹۴) بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۵ .

۱۹۵) کافی، ج ۱، ص ۲۱۹.

۱۹۶) اگر راویان از این قضایا با خبر نبودند ابتدای کار و راهشان بوده است. علاوه بر این، اهل بیت علیهم السلام در تقیّه بسر می بردند و نمی توانستند خیلی پرده بردارند. امّا ما خدا را شکر می کنیم که به مرور این قضایا و مطالب به ما رسیده است.

۱۹۷) سوره توبه، آیه ۱۰۵ .

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹